

# Internationalist

## انترناسیونالیست



۳

سال اول شهریور ماه ۱۳۲۵



پرولتاریای جهان، متحد شوید!

# انتر ناسیونالیست

شماره سوم

شهر یور ماه ۱۳۳۵

دوره یکم

لر ۴۴ و ۴۵: «م.ج»

## بحث اجتماعی

یک برده‌ار

### هزمت و اهمیت انقلابی

ایده‌های

### انجین و استالین

تحوالات بزرگ اجتماعی یگانه عاملی است که از طریق آن میتوان به خصوصیات ایده‌های رهبران سیاسی هر عصر واقف و از نقاط ضعف آنها اطلاع حاصل نمود زیرا تنها در موقع بروز اینگونه تحولات میباشد که تمام نیروهای مادی و روحی اجتماع، اعم از مثبت یا منفی، در جریان عملیات جدی قرار میگیرند و در نتیجه، شرایط جهت آشکار شدن درجه استعداد و میزان ابتکار رهبران احزاب سیاسی از هر حیث مستعد و وضعیت احزاب هم (چه از نقطه نظر نفوذ آنها در توده و چه از نقطه نظر اعتماد توده بر آنها) در جریان روز منعکس میگردد و در ضمن نیز سازمان رهبری فرقه‌های طبقاتی بر اشتباهات خود مطلع و امکان پیدا میکنند با نگاه به چارپ علمی جدید، تاکتیک خویش را تغییر با اصلاح نمایند.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه باطرز روشنی مدلل کرد فقط آن دسته از رهبرانی که محیط مادی را بر حسب شرایط زمانی و مکانی درک نموده و فعالیت آشتی ناپذیر خود را در زیر آتش مرگبار دشمن انجام داده باشند از نبوغ سرشار و حس ابتکار قوی برخوردار هستند و توانایی علمی و تجربی آنها خواهند داشت که بتوانند توده ها را با تاکتیک صحیح رهبری و تمام نیرو های مترقی را از نزدیک ترین راه و اقصی ترین فاصله به هدف اصلی راهنمایی نمایند .

لنین و استالین را میتوان مانند دو نفر از بهترین و دانا ترین افراد ایندسته معرفی کرد :

لنین یک ارگانیزاتور فویم و یک رهبر حزبی دانشمندی بود . وی عملا و علما ثابت کرد که پرولتاریا بدون داشتن حزب انقلابی نمیتواند نقش تاریخی خود را بازی نموده و در صحنه جهانی وزن سیاسی بدست آورد . لنین در جریان عملیات روزانه نشان داد که حزب هم « فرم عالی انحاء طبقاتی پرولتاریاست » و هم « عالی ترین سازمان طبقه کارگراست » و روی همین اصل کیفیت افراد حزب کارگر بایستی مورد توجه مخصوص قرار گرفته و در قبول اعضای حزبی دقت و مراقبت کامل بشود و بخصوص شرایط ورودی افراد از لحاظ خصوصیات طبقاتی آنها دقیقا رعایت گردد .

از بین بردن فرمانروایی بورژوازی ، خنثی نمودن تهاجمات همه جانبه مداخله کنندگان خارجی ، عقیم ساختن عملیات مسالمانه ضد انقلابیون ، سوق انقلاب تا مرحله پیروزی قطعی و بالاخره تحکیم سوسیالیسم در یک چشم جهان مسائلی نبود که حل و فصل آنها بطور سهل و آسان صورت گیرد . ( آنها هم در یک سرزمین پهناور و پر جمعیتی که از لحاظ صنایع یک کشور عقب مانده ای را تشکیل میداد و قسمت مهم تولید کشاورزی آن نیز بطرز انفرادی صورت میگرفت )

موقفیت مشخص حزب بالشویک روسیه در انجام این وظایف عظیم و جدی قبل از هر چیز معلول آن بود که اولاً نیروی انقلابی این کشور را کسانی رهبری میکردند که اسست اعظم فعالیت سیاسی آنها در زیر حملات نابود کننده دشمنان زحمت کش صورت گرفته است ثانیاً تئوری این نیرو مظهر علمی ترین ایده های انقلابی بوده و متعلق رهبرانش نیز شامل صحیح ترین مند تفهیم قوانین اجتماع و نوامیس طبیعت میباشد . هر فردی از افراد جلودار نیروی مزبور هم بنوبه خود بعدی در نهضت های خونین ۱۹۱۷-۱۹۰۵ و روزه شده بود که مانند فولاد آب دیده با کمال قوت و استقامت در مقابل هر جنبش ضد انقلابی استقامت و تا حصول پیروزی باید اری مینمود .



انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب ۱۹۲۱ آلمان و انقلاب ۱۹۲۸ چین. بنا به تابت و وضوح علمی بودن ایده‌های لنین و استالین را در مورد حزب تأکید نمود و ثابت کرد که در شرایط امروزه نه تنها اجزای غیر کارگری نمیتوانند مانند پیروی فعاله تحولات سیاسی تظاهر کنند بلکه از احزاب کارگری هم فقط آن دسته قادر باقی‌مانده‌های چنین نقشی خواهند بود که از یکطرف پایه‌های آنها بر قلب توده‌های وسیع پرولتر قرار داشته باشد و از طرف دیگر در تمام موارد و در کلیه مراحل با اکثریت طبقات رحمت کش غیر پرولتر بطور نزدیک و بر اساس تعاون متقابل ارتباط داشته و عامل اجرای اراده تاریخی آنها باشد. بر طبق تعلیمات لنین و استالین، فقط آن حزب کارگری که بتواند «دعای با زندگی طبقه خود در تماس بوده و از طریق این طبقه با توده‌های استثمار شونده مرتبط شود و در این طبقه (و این توده‌ها) اطمینان کاملی ایجاد نماید قادر خواهد بود پرولترها را در برحمانه‌ترین، در جدی‌ترین و نهایی‌ترین مبارزه‌ای که بر علیه تمام نیروهای سرمایه‌داری انجام میگیرد رهبری کند»

( لنین )

مانظوری که ایده‌های لنین و استالین بمانند می‌آموزد علاوه بر آنکه باید همیشه بین حزب کارگر و طبقه کارگر تماس نزدیک موجود باشد، بین حزب و طبقه کارگر از یکطرف و طبقات رحمت کش غیر پرولتر از طرف دیگر، یعنی بین عموم رحمت‌گشان و استثمار شونده‌گان نیز باید پیوسته ارتباط وسیع و مناسبات کاملاً مشخصی برقرار باشد تا شرایط جهت‌یابی اعتماد توده‌ها مساعد و فراهم گردد.

اما اعتماد و اطمینان توده از حزب چیزی نیست که بتوان آنرا باسانی و در مدت کوتاهی بوجود آورد:

فقط آن حزبی میتواند در توده‌ها نفوذ نموده و توجه و اطمینان آنها را بخود جلب کند که از سیاست صریح و تاکتیک مشخصی پیروی نموده و در همه حال با نهایت صراحت منظور و مقصود نهایی و همچنین طرق انجام ایده‌آل‌های اصلی خود را بهمان طور که هست (بدون کم‌و زیاد) بتمام افراد رحمت‌کش (اهم از حزبی و غیر حزبی) متذکر و چگونگی را با کمال وضوح آشکار سازد.

لنین ثابت نمود که فقط آن حزبی که حرف را با عمل توأم نماید و ضمن ابراز مصافی جهت‌یابی شعارهای موقتی خود، از تاکتیک انقلاب

۱۱ - عبارت توی پراتر را استالین در موقع تجزیه و تحلیل مسائل

لنینیسم بمتن شرحه لنین اضافه کرده است.



بیروی کند قادر خواهد بود طبقه کارگر را از یوغ سرمایه داری نجات داده و فرمانروایی پرولتاریا را بر خرابه های دستگاه فرمانفرمایی بورژوازی استوار و مستقر سازد، فقط بوسیله چنین حزبی اجتماع از سرمایه داری بسوسیالیسم ارتقاء خواهد یافت، فقط با وجود چنین حزبی در دوره سوسیالیسم شرایط جهت تحول جامعه از سرمایه داری به کمونیسم مهیا خواهد شد.

نمونه این حزب را ما میتوانیم در نهضت کارگری و جریانات انقلابی کشور روسیه پیدا نماییم و آن حزب بلشویک است که بانی آن لنین و شوریهایی آن مظهر ایده های لنین و استالین میباشد:

حزب بلشویک یک حزب ساده ای نیست که از جمع افراد مختلف المنافع بوجود آمده باشد؛ حزب بلشویک حزبی نیست که با روش پوسیده پارلمانتاریسم و ایده ارتجاعی سازش کاری محدود گردیده و در جریان مبارزه ول «ذنباله داری» را بازی کرده باشد، این حزب در بدین آن احزابی قرار ندارد که سازمان رهبری آنها از کسانی تشکیل شده است که متعلق به طبقات «بالا» و «پائین» بوده و بالنتیجه ایده نولوژی مختلفی را منعکس مینمایند.

حزب بلشویک مظهر حزبی است که افراد آن از وحدت، از تجربه و دیسپلین حزبی کاملاً برخوردار بوده و دارای حد اقل فهم سیاسی هستند و حزب بلشویک معرف حزبی است که قبل از هر چیز متوجه کیفیات میباشد یعنی بجای سمنی در افزایش عددی اعضای حزب و بهوض تجمع و تمرکز عناصر مختلف المنافع، بالا بودن سطح معلومات اجتماعی و خصوصیات طبقاتی افراد خود را مورد اهمیت و بررسی قرار میدهند.

برای اینکه معلوم شود حزب بلشویک تا چه پایه کیفیت را بر کمیت ترجیح میدهد ذیلاً دینامیک ترکیبات سازمانی این حزب از نظر خواننده گان می گذرد:

در اوائل سال ۱۹۰۵ اعضای حزب بلشویک اعم از عضو رسمی و کاندید از ۸۶۴۰۰ نفر تجاوز نمیکرد، این عده در سال ۱۹۱۷ یعنی پس از ۱۲ سال مبارزه خونین به ۲۳۰،۵۰۰ نفر بالغ گردید.

از این تاریخ که نهضت انقلابی روسیه عملاً شروع و مبارزه کارگری صورت جدی بخود گرفته بود، رشد کمی و کیفی حزب بلشویک نیز آغاز گردید ولی بطوری که احصایه ریز نشان میدهد پایبای توسعه حزب، عمل «تصفیه حزبی» هم با کمال شدت و قدرت و جریان پیدا می کرد:

مجموع اعضای حزب بلشویک بطور کلی در آوریل ۱۹۱۷ تا ۴۰،۰۰۰

نفر تزئین گردید.

این عده در اوت همان سال به ۲۰۰،۰۰۰ نفر - در اوایل سال ۱۹۱۸ به ۱۱۵،۰۰۰ نفر - در اوایل سال ۱۹۱۹ به ۲۵۱،۰۰۰ نفر - در مارس ۱۹۲۰ به ۳۱۳،۷۶۶ نفر - در اوایل ۱۹۲۱ به ۵۸۵،۰۰۰ نفر - در مارس ۱۹۲۱ به ۷۳۰،۰۰۰ نفر - در اوایل ۱۹۲۲ به ۵۱۴،۰۰۰ نفر - در اوایل ۱۹۲۳ به ۴۸۵،۰۰۰ نفر - در اوایل ۱۹۲۴ به ۴۷۲،۰۰۰ نفر - در اوایل سال ۱۹۲۵ به ۷۹۸،۸۰۴ نفر - در اوایل سال ۱۹۲۶ به ۱،۰۷۸،۱۸۵ نفر - در اوایل سال ۱۹۲۷ به ۱،۱۴۷،۰۴۷ نفر - در اوایل سال ۱۹۲۸ به ۱،۴۰۴،۴۷۱ نفر - در اوایل سال ۱۹۲۹ به ۱،۵۳۲،۳۶۲ نفر - در اوایل سال ۱۹۳۰ به ۱،۶۷۴،۹۱۰ نفر بالغ شد.

همانطور که احصائیه بالا نشان میدهد در سال ۱۹۱۷ شماره اعضای حزب کارگر روسیه، یعنی حزب کارگر کشوری که جمعیت آن از صد میلیون هم تجاوز نموده و صنایع سنگینش در ردیف کشورهای مترقی درجه ۲ قرار داشت از ۲۰۰،۰۰۰ نفر تجاوز نیکرد در صورتیکه ما امروز در کشورهای که وضیعت آنها جنبه نیمه نئودال و جمعیتشان بیش از چند میلیون نفر نیست شاهد وجود احزابی هستیم که عده افراد آنها از چندین صد هزار نفر هم تجاوز میکنند!

لنین با آنکه با انقلابات جهانی مدلل نمود که پیروزی قطعی با آن حزبی نیست که از حیث عدد رقم بزرگی را تشکیل میدهد بلکه پیروزی با آن حزبی خواهد بود که افراد آن از طبقات مشترک المنافعی ترکیب شده و مرکز ثقل نیروی فعالش بر طبقه مترقی و فعال اجتماع استوار باشد.

تنها آن احزابی در خود را بر روی کلیه افراد يك کشور (صرف نظر از خصوصیات طبقه آنها) باز میگذارند که پیرو تاکتیک پارلماناریسم و فورریسم باشند و اینگونه احزاب نیز با فرض پیروزی دارای قدرتی نیستند که بتوانند طبقات زحمت کش را برای همیشه از زور و ژر یکمشت سرمایه دار محدودرهای بخشند.

بیهوده نیست که لنین میگوید:

« مادام که حزب در صفوف خود فورریسمت و منشویک داشته باشد نمیتواند در انقلاب پرولتاریا پیروز شده و از آن دفاع نماید.»

نه تنها در بین الملل دوم بلکه در شرایط امروزی نیز احزابی وجود دارند که قسمت اعظم افراد آنها از یکطرف روی منافع طبقاتی و از طرف دیگر بعط تاثیر تبلیغات ارگان مرکزی حزب مربوطه، دارای ایده مولوژی اصلاح طلبانه بوده و عین نظریات منشویک های روسیه را منعکس می نمایند.

غالباً مسئولین و رهبران اینگونه احزاب برای تخطئه انقلابیون با حربه «شرایط زمانی و مکانی» وارد میدان شده و این اصل کلی را بطور سفسطه آمیزی تحویل حریف میدهند و حتی جهت جلوگیری از فعالیت طرفداران انقلاب سعی مینمایند دسته اخیر را با يك مهر «مشكوك است» طرد نمایند.

هستند كشورهائی كه شرایط موجوده آنها (چه از نظر داخلی و چه از نظر بین المللی) برای انقلاب سوسیالیستی و یا انقلاب بورژوا-دمكراتيك مساعد نیست ولی، آنطوری كه تئوریسین های سازشكار این قبیل كشورها عقیده دارند، نامساعد بودن شرایط دلیل بر آن نخواهد بود كه يك حزب كارگری تمام مساعی خود را فقط در راه مبارزه پارلمانی مبدول نموده و از آماده كردن وسائل انقلاب خودداری و ایده مولوژی يك توده متشكل را با كمال شدت از مهور انقلاب دور نگاهدارد.

برافراد انقلابی چنین كسورهائی واجب و فرض است كه قبل از هر چیز فعالیت خویش را در مفتح ساختن منطق سفسطه آمیز احزاب سازشكار بكار برده و بر اساس اصول ماتریالیسم دیالكتيك (بخصوص بوسیله تعمیم اصل دوم و چهارم متد دیالكتيك ماركس در فنون های اجتماعی) توده ها را با انقلاب و لزوم انقلاب آشنا ساخته و در ضمن تشریح نقش انقلاب، بطبقات زحمت كش بفرمانند كه پیروی از سازش كاری تا چه حد عمل آزادی استثمار شوندگان را از قید استثمار بتأخیر خواهد انداخت.

لنین در موقفی تصمیم بایجاد يك حزب انقلابی نمود كه تمام احزاب كارگری در تحت نفوذ سازشكاران قرار گرفته بودند ولی این شرایط مشكل و نامناسب او را بطرف اپورتونیسم سوق نداده این دانشمند مبارز، این رهبر باشهامت از يك طرف با منطق قوی دیالكتيك، ماسك احزاب بین الملل دوم را پاره کرده و تاكتيك رفورمیستی و سازشكاری آنها را مورد انتقاد خورد كنده قرار میداد و از طرف دیگر برای تاسیس حزب تیپ نوین شهید آ بر علیه نظریات انشعابی و محرکین فراکسیونیم مبارزه مینمود.

حزب بالشویك در عملیات انقلابی ۱۴ ساله خود نشان داد كه يك حزب كارگری تنها موقفی میتواند مانند يك عامل موثر در تحولات اجتماعی و فعالیت نماید و جامعه را بطرف جلو سوق دهد كه مظهر يك صف پیشرو و فهمیده، مظهر يك طایفه دار متشكل و با دیسیپلین طبقه كارگر باشد زیرا بر طبق عقیده لنین «حزب واقعی كارگر» نسبت به سایر فرم های تشكیلات پرولتاریا، فرم عالی سازمان طبقاتی این طبقه را تشكیل میدهند» یکی از اسرار موفقیت حزب بالشویك در بالا بودن درجه فهم و



## بحث اجتماعی

معلومات افراد آن حزبست. لنین در همان مراحل اولیه، قسمت اعظم مساعی خود و صرف آن کرد که کلیه افراد حزبی از حد اقل اطلاعات سیاسی برخوردار و کم و بیش بقوانین تکامل اجتماع، بنیابج جبری تکامل اجتماع، به نیروهای مهر که تکامل اجتماع واقف گردند در صورتیکه سران احزاب بین الملل دوم کمترین توجهی نسبت باین موضوع مینداشتند و حتی در شرایط امروزه نیز احزابی یافت میشوند که بعضی از رهبران مشمولات در مورد اجتماع نداشته و در صورت داشتن نیز اطلاعات آنها سطحی و غیر قابل استفاده است.

حزب بالشویک نشان داد که يك حزب کارگری، يك حزب مبارز حتی در سخت ترین شرایط نیز ناپستی هارای ایده سازشکارانه باهد.

در موقعیکه فجایع و جنایات تزاربسم بسرحد شدت خود رسیده بود و عناصر سازشکار مانند موربانه حزب سوسیال - دمکرات روسیه را از داخل میضوردند و هرروز عده جدیدی از انقلابیون در دام مامورین دولت گرفتار میشدند، تاریخ در جلو لنین وظیفه دشواری قرار داد و آن تفکیک انقلابیون حقیقی از ضد انقلابیون انقلابی نما بود. در همین موقع بود که منشویکها علناً و شدیداً بر علیه لنین برخاسته و با اتهامات گوناگون سعی در تخطئه او مینمودند.

استالین ضمن اشاره بشرایط آن موقع چنین میگوید « برر گزین خدمتی که لنین به پرولتاریا و حزب او نمود این است که تمام خطرات «نقشه» تشکیلاتی منشویکها را در موقعی آشکار ساخت که این «نقشه» در شرف نطقه گیری بود و خود تنظیم کنندگان «نقشه» بازحمت خطوط و روس آنها بطور روشن منعکس میگردند. لنین ضمن مکشوف ساختن «نقشه» مزبور، حملات فوق ماده سختی بر علیه فساد سازمانی منشویکها آغاز نمود و در همان حین تمام وقت فعالیت کنندگان را در این مسئله متمرکز ساخت زیرا در اینجا صحبت از حیات و ممات حزب بود»  
بایروری ایده لنین پایه آن حزب کمونیست انقلابی که هنوز دنیا نظیر آنرا بخود ندیده است گذاشته شد.

ایده لنین حزب بالشویک و باتاکتیک و استراتژی انقلابی باروش و متد آشتی ناپذیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا مجهز ساخت و شاهراه پرولری طبقه کارگروا از موانع موجوده پاک کرد. ایده لنین در مورد حزب جدیدترین و علمی ترین راهنمای احزاب طبقه کارگر است و بهمین جهت هیچ حزب مترقی (اگر واقماً طالب پرولری قطعی باشد) نمیتواند تجارب انقلابی

و جریان ساختمانی سوسیالیسم روسیه را (که در ایده ها و نوشته های لنین و استالین منمکص است) ندیده گرفته و نقشه فعالیت خود را بدون توجه باآموزشهای سران انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ تدوین نماید.

مسئله حزب، بخصوص از لحاظ تاکتیک مبارزه، از لحاظ شرایط ورودی و خصوصیات افراد حزبی باندازه ای مهم است که اگر چندین ده مرتبه هم در اطراف آن بحث شود کافی نخواهد بود زیرا در حقیقت حزب هر طبقه بمنزله ستاد جنگی و انقلابی آن طبقه است و همانطور که هیچ ارتش بزرگ و نیرومندی نمیتواند بدون داشتن ستاد مجرب و بااطلاع پیروز گردد هیچ طبقه مترقی هم قادر نخواهد بود بدون حزب فهیم و انقلابی شاهد پیروزی را در آغوش کشد.

مشخصات و خصوصیاتیکه مارکس و انگلس، لنین و استالین برای يك حزب کارگری تعیین کرده اند بشرح زیر است:

۱- حقیقی ترین حزب کارگری، یا به عبارت دیگر حزب کمونیست باید جزئی از طبقه کارگر باشد، ولی چون طبقه کارگر از نظر تشکیلات دارای اجزاء و تقسیمات زیادی است لذا هر جزء یا قسمتی را نمیتوان بعنوان حزب کارگر تلقی کرد. وجه امتیازی که بین حزب و سایر قسمتهای طبقه کارگر وجود دارد در درجه اول مربوط باین است که حزب مظهر صرف مقدم و مظهر افراد فهمیده پرولتاریا میباشد.

اعضای يك حزب کارگر باید از خصوصیات زندگی مادی افراد، از قوانین تکامل حیات اجتماعی و بالاخره از قوانین مبارزه طبقاتی اطلاعات کافی داشته باشند تا بتوانند سایر افراد وابسته بطبقه کارگر را رهبری نموده و جامعه را بطرف جلو سوق دهند بنا براین همانطوریکه نمیتوان يك جزء را باکل یکی دانست همانطور هم نمیتوان تمام افراد طبقه کارگر را (صرفنظر از میزان معلومات سیاسی و اجتماعی آنها) عضو حزب کارگر محسوب نمود. وظیفه حزب کارگر آنست که سطح تکامل پرولتراهای غیر حزبی را تا سطح تکامل حزب بالا ببرد نه اینکه خود تنزل نموده و با سایر اعضای ساده طبقه کارگر در يك ردیف قرار گیرد.

بنا براین آن احزابی که خود را مترقی دانسته و دم از پیروزی میزنند فقط هنگامی واقفاً « مترقی » و قابل « پیروزی » خواهند بود که بجای تنزل تا سطح ترقی افراد ساده، آنها را تا سطح تکاملی خود ترقی دهند یعنی بعضی سر باز گیری معمولی، بقریب کادر ثابت سر باز حزبی، بالا بردن درجه معلومات این کادر بپردازند.

۲- حزب کمونیست یا به عبارت دیگر حزب واقعی کارگر علاوه بر اینکه

## بحث اجتماعی

صف پیشرو و فهیم طبقه کارگر است در عین حال صف متشکل این طبقه نیز میباشد. حزب کارگر برای خود دیسیپلین مخصوصی داشته و وظایف معینی جهت اعضای خویش تعیین می نماید و بهمین جهت است که از نقطه نظر آموزش های لنین و استالین اعضای يك حزب کارگری باید حتماً در یکی از سازمانهای رسمی حزب عضویت داشته باشند :

پاره ای از احزاب خود را وابسته بتوده های وسیع رحمت گش میدانند ولی در حقیقت در انبوه این « توده ها » مستهلك شده اند و در اینصورت مظهر يك « حزب واقعی کارگر » نخواهند بود زیرا حزب کارگرموقمی يك حزب حقیقی میباشد که دارای وحدت اراده، وحدت فعالیت افراد حزبی بوده و بوسیله این وحدت توده های غیرمتشکل را رهبری نماید .

حزب فقط وقتی قادر است مبارزه طبقه کارگر را عملاً اداره نموده و بروناتاریا را به هدف اصلی برساند که تمام اعضای آن در يك صف مشترکی متمرکز بوده و اراده، فعالیت و دیسیپلین واحدی را منعکس نمایند .

پاره ای از « ثورسیسین های » احزاب « کارگری » از منشویکهای روسیه پیروی نموده و استدلال مینمایند که « در چنین صورتی یکمده نسبتاً زیادی از روشنفکران ، دانشجویان و استادان دانشگاه از ورود به حزب خودداری مینمایند زیرا این دسته حاضر نخواهند شد با توده کارگر در يك ردیف قرار گرفته و دوش بدوش آنها در حوزه های حزبی شرکت جویند » همانطوریکه کمسیون مخصوص کمیته مرکزی حزب بالشویک میآمورد باید باین دسته گفت حزب کارگر باعضائی احتیاج ندارد که از دیسیپلین حزبی روگردان باشند و ازدخول در سازمانهای کارگری بترسند مرکزی نقل يك حزب کارگری باید بر روی طبقه کارگر قرار گیرد و افراد این طبقه نیز وقتی متمایل بورود در حزب طبقاتی خود شدند دیگر ترس و بیمی از دیسیپلین نداشته و با کمال میل بسازمانهای وابسته به حزب داخل میشوند **حزب کارگر باید « فقط آن عناصری را در خود قبول نماید که اولاً به مینیموم شرایط تشکیلاتی در دهدهد »**

( لنین )

اکنون شما بخوبی میتوانید مجسم نمایید که چرا بعضی از احزاب کارگری که سازمان رهبری آنها را عناصر اریستوکرات و افراد هیرکارگر تشکیل داده اند تمام هم خود را صرف مبارزه پارلمانی نموده و دو مستعدترین شرایط از آمادگی انقلابی طفره میروند و باصید پیروزی در انتخابات کلیه اعضای جامعه را هم از « بالا و پایین » درحزب میگنجانند و حتی در پاره ای اوقات برای تکثیر نفرات حزب از تهیدیه و اعمال تروریسم خودداری نمیکنند.



۳- حزب سازمانی است که نسبت بسایر سازمانهای طبقه مربوطه عالیترین واحد را تشکیل میدهد و در حقیقت دستگاه رهبری طبقه خود بشمار میرود. مسلم است که اعضای چنین سازمانی بایستی از مبارزترین و فهمیترین عناصر طبقه خود تشکیل شده باشد تا حزب بتواند وظایف تاریخی خود را بانجام برساند.

بنابراین ماننا بایستی تعجب کنیم که چرا حزب بالشویک در سال ۱۹۳۰ (یعنی پس از ۲۷ سال مبارزه عملی) در کشور بنماور و برجمیست روسیه فقط ۱۰۶،۶۷۴،۹۱۰ نفر عضو پیدا کرده که از این عده نیز متجاوز از چهار صد هزار نفر آن کاندید بوده اند و یا نباید مورد تعجب ما واقع شود که حزب بالشویک با اینکه ۲۸ سال در یک کشور صنعتی درجه اول مانند یک هامل اصلی و بعنوان نیروی محرکه آپارات دولتی مشغول فعالیت سیاسی است همچنان هم اکنون بیشتر از پنج میلیون نفر عضو ندارد.

۴- حزب باید مظهر هامل ارتباطی صف مقدم یک طبقه باتوده های چندین ملیونی آن طبقه باشد. حزب کارگر نباید تنها با افراد حزبی تکیه نموده و نسبت بسایر افراد غیر متشکل طبقات زحمت کش با نظر حقارت نگاه کند. اگر بین حزب که معرف یک جزء متشکل و فهمی طبقه کارگر است از یکطرف و سایر عناصر غیر حزبی از طرف دیگر روابط کامل وجود نداشته باشد، اگر حزب کارگر در ایجاد و توسعه و تحکیم این رابطه قدم های جدی و بلند بر ندارد بطور حتم تشکیلات آن حزب در برتگاه اگوئیسیم سرنگون شده و موفق بانجام ایده آلهای خود نخواهد شد.

در اینجا نیز کمسیون مخصوص حزب بالشویک روسیه روی تجربیات ۳۵ ساله حزبی خاطر نشان میسازد که حزب کارگر « برای اینکه با فعالیت کامل زندگی نموده و تکامل پیدا کند باید رابطه خود را با توده ها توسعه داده و اطمینان توده های طبقه خویش را بدست آورد »

اما آیا این اطمینان را میتوان با تطبیع افراد غیر حزبی تحصیل نموده هستند احزابی که افراد آن بواسطه عدم آشنائی بقوانین اجتماع، بعلمت نداشتن معلومات حزبی، بعلمت پائین بودن سطح معرفت طبقاتی عناصر غیر متشکل را تحت فشار قرار داده و تقریباً با اعمال زور آنها را بداخل حزب میکشانند. همانطوری که تجربیات انکار ناپذیر نشان می دهد اینگونه احزاب حتی در مبارزات پارلمانی هم (که پوسیده ترین تاکتیک مبارزه طبقاتی و کهنه تریبی متد نبرد سیاسی است) بعدم موفقیت برخوردار مینمایند زیرا افرادی که وظیفه حزبی و طبقاتی خود را درک نکرده باشند با جزئی تهدید و یا تطبیعی اغفال شده و بر له دشمنان طبقه خود رای

خواهند داد.

۵ - حزب برای اینکه بتواند با مند صهیح و بهیژان و صهیونی سایر توده های رحمت کش را راهنمایی نماید باید بر اساس تمرکز و سانترالیسم تشکیل یابد و دارای دیسیپلین مخصوص حزبی باشد یعنی سازمانهای پایین آن حزب از سازمان های عالی متابعت نمایند، در غیر چنین صورتی حزب کارگر دچار هرج و مرج شاه و مواجه باشکست قطعی خواهد گردید.

احزاب سازشکار اگر فاقد سایر خصوصیات يك حزب کارگری هستند از خصوصیات سانترالیزه بودن و تابعیت اقلیت از اکثریت کاملاً پشتیبانی نموده و در این مورد بنوعی شدیدی وارد عمل میگردند. علت پشتیبانی تئوریسمون های سازشکار از اصل « متابعت اقلیت از اکثریت » خیلی آشکار است: اکثریت سازمان های حالی احزاب سازشکار از عناصر رفورمیست و پاهمال کارگرنمای بورژوازی تشکیل شده و بهمین جهت دستگاه رهبری اینگونه احزاب در مورد تابعیت سازمان های کوچک از سازمان های بزرگ نقش يك دیکتاتور را بازی میکند یعنی سعی مینماید سازمان های پایین را که معرف ایده تئورژی توده های متشکل است تحت حاکمیت مطلق خود قرار داده و هرگونه انعکاسات انقلابی و اقدامات ضد سازشکاری آنها را در همان مرحله پیدایش خفه کند.

در اینجا بایستی متذکر بود که در پاره ای از کشورها بواسطه فرمانفرمایی ارتجاع سازمان های حزبی نمیتوانند از پایین بیلا تشکیل شوند. در اینگونه موارد باید سازمانها عموماً جنبه موقتی داشته باشند و بعضی اینکه شرایط برای انتخابات آزاد حزبی مستعد گردید انحلال خود را اعلام دارند تا انتخابات اعضای سازمانهای کوچک و بزرگ از پایین بیلا انجام گیرد. گرچه احزاب سازشکار رفورمیست خواه و ناخواه مجبور برعایت این اصل کلی هستند ولی در مواقع عمل جریانات را بشریتهای درمیآوردند که اراده توده ها و سازمان های کوچک (که اکثرأ دارای تمایلات و ایده تئورژی انقلابی هستند) در تمایلات و اراده سازمان های رهبری قدیم محو گردد.

بهمین جهت است که ما در احزاب سازشکار رفورمیست همیشه يك عده معین را در صدر امور و عناصر فعال را در خارج از حوزه های مسئول مشاهده میکنیم. در حقیقت اینگونه احزاب قبل از آنکه متعلق بيك طایفه باشند تعلق بيك « دسته » معینی دارند و مسلماً چنین حزبی قابل دوام نخواهد بود.

بپهوده نیست که احزاب سازشکار و رفورمیست پیوسته در دنبال مبارزه

پارلمانی میروند و از اقدام بانقلاب و یا صمی در آمادگی انقلابی میترسند و انقلابیون را با مهر « مشکوک است » طرد مینمایند . از احزاب معلق بیک « دسته معین » ( که بیشتر افراد این دسته هم نمایندگان پارلمانی حزب را تشکیل میدهند ) نمیتوان انتظار داشت که نیروی فعال یکطبقه را در جریان عملیات زنده بگذارد و حاضر شود زمام امور حزبی در دست عناصر فہیم و انقلابی طبقه مربوطه قرار گیرد .

لین فعالیت و دیسیپلین و تاکتیک بیک حزب کارگر را در بیک نظریه کلی تشریح نموده و میگوید :

« پرولتاریا در مبارزه اینکه برای بدست آوردن حکومت مینماید سلاحی جز سازمان ندارد . پرولتاریا که در نتیجه حاکمیت رقابت آنارشیستی عالم بورژوازی از هم پراکنده میشود ، پرولتاریا که بوسیله کار اجباری در نزد سرمایه تحت فشار قرار میگیرد ، پرولتاریا که بعلت فقر بطور مداوم بیست ترین درجه « فساد » رانده میشود میتواند بیک نیروی شکست ناپذیر تبدیل گردد و این تبدیل نیز قطعی است فقط بشرط اینکه اتحاد عقیده ای این طبقه که بر اساس برنسیب های مارکسیسم انجام میگیرد بوسیله وحدت مادی سازمانهایی که میلیون ها نفر از زحمتکشان را در ارتش طبقه کارگر متحد میکنند مستحکم شود .

(لنین)



اهمیت ایده های لینین و استالین در آنست که اولاً از مارکسیسم انقلابی مارکس سرچشمه گرفته و با شرایط کنونی تطابق کامل دارند ثانیاً « نه تنها مارکسیسم را احیا نموده اند بلکه یک قدم جلو تر رفته و مارکسیسم را ضمن تطبیق با اوضاع نوین سرمایه داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، ترقی و تکامل داده اند »

#### استالین

مارکس و انگلس تعلیمات خود را در هیچ یک از مسائل مانند « دگم » تلقی نمیکردند بلکه معتقد بودند که آموزش های آنها بایستی دائماً در ترقی و تکامل بوده و از تجربیات نوین برخوردار و با جریانات و شرایط روز هم آهنگ باشد تصور عکس این موضوع علاوه بر اینکه با اصل دوم ماتریالیسم دیالکتیک ( که عنصر زنده مارکسیسم است ) میانیت دارد ، با اظهارات موجودین این مکتب نیز تطابق نخواهد داشت زیرا اولاً بر طبق اصل دوم متد دیالکتیک مارکس در هر مرحله معینی از مراحل تکاملی بشریت ، نظریات و عقاید سیاسی قدیم جبراً جای خود را بنظریات و عقایدی



## بحث اجتماعی

میدهند که با شرایط نوین موافقت دارد ثانیاً خود مارکس بارها متذکر شده که «تعلیمات ما دگم نیست بلکه راهنمایی برای عمل میباشد».

پس از مارکس و انگلس پیروان مارکسیسم بدو گروه تقسیم شدند: گروهی که با اصول و خصوصیات ماتریالیسم دیالکتیک بطور عمیق پی برده و بهمین جهت از فعالترین عناصر مارکسیسم پی اطلاع هستند تعلیمات مارکس را مانند یک «دگم مذهبی» تلقی میکنند و روی همین اصل قدمتی در راه تکامل و ترقی مارکسیسم برنداشته و نسبت به تعمیم اصول این مکتب در زندگی مادی و براتیک اجتماعی کوششی بخرج نمیدهند و در ضمن نیز با تمام قوا در صدد تخطئه لنینیسم برمی آیند و میکوشند جنبه اترنالیسم و نالیستی ایده‌های لنین و استالین را انکار و آنرا از نظر تئوری و براتیک مربوط و مختص بروسیه وانمود سازند.

بمبارت مختصر این دسته «فعالیت خود را نه بر تجربه و نتایج کار عملی، بلکه بر مستخرجه‌های مارکس استوار میگردند آنها دستورات و تعلیمات خود را نه از تجربه و تحلیل حقیقت زنده بلکه از تشابهات و مقایسات اتخاذ مینمودند».

### استالینی

افراد این گروه همانهایی هستند که دیروز بصورت منشویکهای روسیه و امروز توئیستهای اروپای غربی جلوه گر میشدند و امروز در قیافه «سوسیالیست» بفعالیت ضد مارکسیستی خود مشغول هستند.

گروه دوم از کسانی تشکیل شده‌اند که بجای آنکه بظواهر مارکسیسم میکوشند قبل از هر چیزی پی بماهیت این مکتب برده و مرکز نقل مسائل را در قلب اصول مارکس و انگلس قرار دهند. افراد گروه اخیر بعوض تکرار طوطی وار مستخرجه‌های مارکسیسم، نسبت به عملی کردن پرنسپ‌های کمونیسم علمی مارکس، نسبت به تعمیم این پرنسپها در زندگی مادی افراد ابراز فعالیت مینمایند.

این دسته طرق و وسائل عملی کردن مارکسیسم را همیشه بر حسب شرایط زمانی و مکانی تشخیص میدهند و با جزئی تغییراتی که در حیات اقتصادی اجتماع پیدا شود در تاکتیک و شعار خود تجدید نظر نموده و آنها را مطابق با اوضاع نوین انتخاب مینمایند.

افراد گروه دوم چون بحقیقت دیالکتیکی مارکسیسم پی برده اند ایده‌های لنین و استالین را مجزاً از ایده‌های مارکس و انگلس نمیدانند و بهمین جهت بالشوئیسم را مظهر یک نظریه کلی و بین‌المللی تلقی میکنند.

گروه دوم در «فعالیت خود نه بر مستخرجه‌ها و کلمات قصار بلکه

بر تجربه عملی متکی میشوند و در هر قدم فعالیت خویش را با نگاه به تجربیات اصلاح مینمایند. ۵۰۰ پیروی که بخصوص جلب توجه میکنند آنست که در جریان فعالیت این گروه گفتار از کردار جدا نشده و تعلیمات مارکس نیروی زنده و انقلابی خود را بطور کامل محفوظ میدارد.

### مسئله‌ها

اساساً بموجب آموزش های موجودین که ونیسم علمی، مارکسیست کسی است که تنها بروشن کردن قضایا و فنون های طبیعت اکتفا ننماید بلکه در تغییر این قضایا و فنون ها نیز ابراز مساعی کننده این حقیقت به خوبی در مورد مارکسیست های نوع اخیر صادق است.

از جمله مسائلی که ماهیت این دو گروه را کاملاً مشخص نموده و صحت و سقم تاکتیک آنان را نشان میدهد مسائل مربوط به « پیروزی سوسیالیسم » و « پول و مبادله » و « دولت » میباشد:

ما در بحث سیاسی نشان دادیم که چگونه مارکس و انگلس بر اساس شرایط سرمایه داری قرن ۱۹ باین نتیجه رسیدند که پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور واحد سرمایه داری غیر ممکن است و بایدستی تمام و با حد اقل چندین کشور مترقی اروپا دست با انقلاب سوسیالیستی بزنند و همچنین با تشریح جریانات امپریالیستی ثابت نمودیم که چگونه لنین ضمن تجزیه و تحلیل امپریالیسم تعلیمات مارکس و انگلس را نسبت به شرایط روز تغییر داده و آنرا با تجربیات نوین تکمیل نمود و بر اساس تعلیمات اقتصادی مارکس تئوری « امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد سرمایه داری » را تدوین کرد و بالاخره در بحث اقتصادی مدلل کردیم که معاصره سرمایه داری از یکطرف و تهاجمات امپریالیستی کشورهای مترقی غیر سوسیالیستی از طرف دیگر مسئله الفای فوری « پول و مبادله » را غیر ممکن ساخت و روی همین اصل لنین علی رغم تشبیهات ارتجاعی مارکسیست های نوع اول، سیاست جدید اقتصادی ( نی ) را انتخاب و بدین طریق پایه سوسیالیسم را در یک ششم جهان استوار و مستقر ساخت.

ما باز هم راجع با اهمیت و عظمت ایده های لنین و استاین سخن خواهیم راند و تئوری های لنینیسم را در مورد « دولت » و « ملیت » و « حزب » و سایر مسائل اجتماعی بحث تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

### پایان

## تئوری امکان پیروزی سو سیالیسم

در

یک کشور واحد سرمایه داری

### آ. قانون ناموزونی «نگام سرمایه داری»

بگنواخت بودن تکامل : محصول اجتناب ناپذیر  
کاپیتالیسم است - در عصر امپریالیسم تکامل اقتصادی  
و سیاسی کشور های سرمایه داری بطور نامتناسب  
انجام میگردد - چه عوامل جنگهای امپریالیستی را  
قطعی و جبری میسازد - جنگ جهانی ۱۸-۱۹ از نظر  
بالشویسم و اورژونیسم - تجزیه و تحلیل تئوری  
کائو تسکی از نقطه نظر اهمیت سرمایه داری -  
انظریات مکتب مارکسیسم - لنینیسم نسبت بهل اشو و  
نمای ریشه های اقتصادی و سیاسی و جنگی (۴۵-۴۹)

- ۳ -

در عصر امپریالیسم دنیا بدو قطب متضاد  
تقسیم میشود : در یک قطب شماره محدودی از  
کشورهای مترقی سرمایه داری قرار گرفته و  
سرنوشت سایر کشورهای جهان را در دست  
میگیرند ، در قطب دیگر تعداد بسیاری از  
کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره با وضعیت غیر قابل تحملی محکوم به اجرای  
تدابیر اقتصادی و متابعت از سیاست عناصر قطب اول هستند .

چه عوامل جنگهای  
امپریالیستی را قطعی و  
جبری میسازد

یکی از خصوصیات عصر امپریالیسم مربوط به جنگ خونینی است که هر چند سال یکمرتبه بین کشورهای واقع در قطب نخست روی داده و منتهی بانهدام يك یا چند دولت مترقی سرمایه داری میگردد .  
مبارزه‌ای که گاهی بطور ملامت ( بصورت رقابت اقتصادی ) و زمانی بطور شدید ( بشکل جنگهای امپریالیستی ) بین عناصر قطب فرمانفرما بوقوع میببوند از آن جهت قابل اهمیت است که امپریالیسم بمنزله بیان کلی حاکمیت استعماری و نیمه استعماری بوده و اشکال مختلف قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و دیپلماتی جهان را منعکس میکند .

لنین « حاکمیت بین المللی » را مفهوم کلی « سیاست امپریالیستی » تلقی میکرد و معتقد بود که رقابت بین موسسات جداگانه فقط مسئله متلاشی کردن موسسات دیگر را در مقابل سرمایه داران صنعتی قرار میدهد ولی نتیجه ای که از رقابت کشورهای جداگانه ناشی میشود برای این کشورها از دو حال خارج نخواهد بود : یا قرار گرفتن در ردیف عقب مانده ترین ممالک دنیا یا احراز مقام اول و دوم در بین کشورهای مترقی جهان، مسلم است که تحصیل موقعیت اخیر میسر نخواهد بود مگر بوسیله متلاشی کردن کشورهای دیگر ، مگر با مطیع نمودن ملل ضعیف و مستخر کردن سرمایه های عقب مانده ، عمل اخیر نیز بطور حتم جز از طریق جنگ ، جز از طریق جنگهای امپریالیستی جهانی امکان پذیر نمیشد .

ما از نقشی که مستعمرات در حیات اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری بازی میکنند مطلع هستیم و میدانیم که مستعمره بمنزله منبع مواد اولیه و نیروی کار گری ارزان، بمنزله سرچشمه استفاده های سرشار، بمنزله بهترین بازار فروش محصولات صنعتی و مهم ترین نقاط استراتژیکی کشورهای مترقی سرمایه داری است و تنها ضامن فرمانفرمایی تولید کنندگان تجاری میباشد .

روی همین اصل در عصر امپریالیسم از یکطرف شعارهای سیاسی کشورهای مترقی سرمایه داری نمیتواند جز مفهوم « مبارزه برای استعمار مجدد مستعمرات ، مبارزه برای بسط حوزه نفوذ سیاسی » مفهوم دیگری داشته باشد و از طرف دیگر اجرای این شعارها نیز جنگ جز بوسیله « يك یا چند کشور مترقی جدید سرمایه داری » بر علیه « يك یا چند کشور مترقی قدیم سرمایه داری » انجام پذیر نخواهد بود و این جنگ هم طبیعتاً و جبراً دارای خصوصیات يك « جنگ امپریالیستی جهانی » خواهد بود زیرا در این عصر سهل تقسیم جهان خاتمه یافته و هیچيك از دولت های مستعمره دار نیز حاضر نخواهد شد منابع حیاتی طبقه خود را از طریق صلح و سازش

یعنی بدون جنگ و خونریزی بدولت دیگری تفویض نماید و با دست خود رقیب نابوه کننده جدید خویش را تقویت و مسلح سازد.

بعبارت ساده تر :

در امپریالیسم از یک طرف اولاً تمام اراضی قابل استفاده جهان قبلاً بین کشورهای مترقی قدیم تقسیم گردیده و دیگر نقطه‌ای برای رفع حوائج استعماری کشورهای مترقی جدید باقی نمانده است اما از طرف دیگر طرف سرمایه‌داری تولید موجب می‌شود که مسئله «مبارزه برای بسط نفوذ و سهم در تحصیل مستعمره» مهمترین عامل موجودیت طبقه حاکمه کشورهای مترقی جدید شده و مانند محور سیاست دول بورژوازی تظاهر کند. در چنین شرایط متغیری، عدم توازن تکامل کاپیتالیسم بسرعت تناسب قوای اقتصادی و سیاسی کشورهای جداگانه سرمایه‌داری را بهم می‌زند و در نتیجه از طرفی آن دسته از کشورهای هالی که در مراحل بعد ترقی نهوده و (بناات تکامل سریع تکنیک تولید) بر کشورهای قبلی سبقت جسته‌اند احتیاج شدید به داشتن بازار و استعمار ممالک عقب مانده پیدا می‌کنند و از طرف دیگر کشورهای مترقی قدیم (بناات بروز نهضت‌های آزادی خواهانه) قدرت اداره مستعمرات را از دست می‌دهند و از همین جهت که جنگ امپریالیستی جهانی حتمی و اجتناب ناپذیر می‌گردد زیرا که کشورهای دسته اول می‌توانند احتیاج شدید خود را نادیده بگیرند و نه کشورهای دسته دوم حاضر میشوند بازارهای فروش، یعنی سرچشمه زندگی خویش را به رایگان از دست بدهند.

برای درک این حقیقت معرر قبلاً بدگر دو سند تاریخی مبادرت می‌نمایم :

۱- ژرژ چمبرلن که یکی از مشهورترین سیاستمداران محافظه کار قرن بیستم انگلستان بشمار می‌رود خصوصیات دستگاه دولتی بریتانیا را بدین طریق تشریح میکند :

« تمام ادارات بزرگ دولتی بمسائل بازرگانی مشغولند. وزارت امور خارجه و وزارت مستعمرات در درجه اول روی مسائل مربوط بتحصیل بازارهای جدید و تحکیم بازارهای قدیم کار میکنند. وزارت جنگ و وزارت درباری جهت حفظ این بازارها و حمایت راههای تجارتي خارج از کشور آماده میشوند. حتی اداره فرهنگ ملی هم در واقع دفاع از بودجه خود متکی باین میشود که باید نسل جوان کشور مارا طوری آماده کرد تا بر آن رشته اژه معلومات تجارتي که برای عصر ما، برای عصر رقابت بازرگانی لازم



است احاطه حاصل نمایند »

۲- سرادوار گری وزیر سابق امور خارجه انگلیس که یکی از مهر کین بزرگ جنگ جهانی ۱۸-۱۴ بود چند روز قبل از شروع جنگ مزبور در پارلمان بریتانیا رسماً اعلام داشت که « در هر نقطه‌ای از جهان که سرمایه بریتانیا در آنجا نفوذ کرده باشد و در هر جایی که امتیازی از انگلستان وجود دارد و باصرف نظر از آنها نتوان مسائل جدی سیاست را برطرف نمود من وظیفه خود میدانم که ادعای آن امتیازات را پشتیبانی کنم » این دوسند تاریخی و انکار ناپذیر نه تنها نشان میدهد که در عصر امپریالیسم تمام شماره‌های دولتی و جریانات سیاسی فقط و فقط بمنظور تحکیم حاکمیت مونیپولها و بسط این حاکمیت انتخاب و اجرا میشود بلکه ثابت میکنند که هر دستگاه دولتی حافظ منافع طبقه حاکمه عصر مربوطه است و تئوری « فوق طبقات » بهیچوجه درباره دولت صدق نمیکند .

ما در شماره های پیش نشان دادیم که سیاستمداران ممالک مرفقی سرمایه داری جبراً نمیتوانند از بروز جنگ جلوگیری نمایند زیرا سیاست انمکاسی است از قوانین اقتصادی و قوانین اقتصادی سرمایه داری هم که حاصل اصلی ایجاد جنگهای امپریالیستی است حاکم بر تمایلات و اراده محافل سیاسی بورژوازی میباشد

عمل تقسیم جهان که در قرن ۱۹ بر اساس تناسب قوای موجوده این قرن صورت گرفته بود دیگر با تناسب قوای اقتصادی و سیاسی قرن بیستم توافق نداشت مثلاً در سال ۱۸۶۰ انگلستان روی ترقی سریع تکنیک تولید مناطق وسیعی را در اروپا و آسیا و افریقا باستعمار خود در آورده بود در صورتیکه آلمان هنوز نمیتوانست بفکر استعمار بیفتد ( زیرا تولید سرمایه داری آنوقت آلمان آنقدر وسعت و تکامل پیدا نکرده بود که باعث پیدایش مازاد گردد ) .

مثلاً در سال ۱۹۱۴ از ۳۲۳ میلیون سکنه مستعمرات ۷۵ درصدش تحت حاکمیت امپراطوری بریتانیا بود در صورتیکه سهم آلمان از ۰.۶/۳۰ تمام نفوس استعمار شده تجاوز نمیکرد .

آلمان به علت ترقی سریع تکنیک تولید در اوائل قرن بیستم به سطح ترقی انگلستان رسیده و بزودی برای این کشور سبقت جست و در همان موقع نیز با کمک مونیپولهای داخلی موفق گردید نیروی نظامی و بحریه تجارتمندی خود را در برابر قوای بحری انگلستان قرار دهد .

در نتیجه این تغییرات سریع بین منافع آلمان و انگلستان در تمام بازارهای جهانی تصادم شروع گردید و دامنه آن پایایی تکامل آلمان آنقدر

شدت و وسعت پیدا کرد تا منتهی بچنک ۱۹۱۸-۱۹۱۴ شد . مترادف باشدت رقابت سرمایه داری بین کشورهای متمدنی، کم کم بلو گهای اقتصادی و سیاسی بوجود آمد بدین معنی که انگلستان از اختلافات اقتصادی آلمان و فرانسه استفاده نموده و با دولت اخیر بلو کی بر علیه پروس تشکیل داد و بدین طریق دولت آلمان را از نواحی باختر اروپا عقب نشانند . پس از این عقب نشینی، صنایع آلمان متوجه شرق نزدیک و بالکان گردید ولی در اینجا نیز صنایع اقتصادی انگلستان باعث نزدیکی این کشور با روسیه تزاری شد و بر اثر انعقاد پیمان اقتصادی بین کشورهای مزبور دست آلمان از بازار هند و کشورهای مجاور هند نیز کوتاه گردید . این تحدید و فشار دولت پروس را مجبور به بسیج نیروی جنگی نمود و در همین موقع هم هنگری، ترکیه، مجارستان و بلغار (که سرنوشت آنها از نظر اقتصادی و سیاسی رابطه نزدیکی با سرنوشت آلمان داشت) با آلمان پیمانهای نظامی منعقد کردند . ایتالیا هم که از سهم خود در مورد مستعمره ناراضی و مستعمرات انگلیس و فرانسه در افریقا چشم دوخته بود بمشور آلمان پیوست . دسته بندیهای فوق در اواخر ۱۹۰۷ خاتمه پذیرفت و کشورهای متمدنی

بصورت زیر

آلمان - ایتالیا - ترکیه - مجارستان - هنگری و بلغار در جهت شعار « استعمار مستعمرات کشورهای حریف » از یکطرف ، انگلیس - فرانسه - روسیه و چند کشور کوچک با اتخاذ سیاست « حفظ مستعمرات - بسط حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی - انهدام حریف » از طرف دیگر . در مقابل هم صف آرا می نمودند .

تاریخ مختصر حزب بالشویک تناقضات و جریاناتی را که منتهی بچنک ۱۸-۱۴ شده است تجزیه و تحلیل نموده و منظور کشورهای بزرگ سرمایه داری را از ایجاد چنک مزبور بدین طریق بیان میکنند :

« روسیه تزاری برای تجزیه ترکیه کوشش میکرد و قصد داشت از این راه بازارهای دریای سیاه و مدیترانه ( دار دانیل ) را تصرف و قسطنطنیه را قبضه نماید . در نقشه دولت تزاری گرفتن هالیسی هم که در آن موقع قسمتی از امپراطوری هنگری را تشکیل میداد منظور و مطرح شده بود . »

« انگلستان میکوشید از طریق چنک رقیب خطرناک خود یعنی آلمان را که محصولاتش در دوره قبل از چنک ۱۸-۱۴ کالا های انگلیس را با وسعت روز افزونی در بازار جهانی عقب میزد متلاشی نماید . علاوه بر این انگلیس مصمم بود عراق و فلسطین را از چنک ترکیه خارج نموده و بایه فرمانفرمایی خود را در اروپا مستحکم نماید . »

سرمایه داران فرانسه نیز سعی میکردند حوزه سار و آلزاس-لورن را که دارای منابع سرشار ذغال سنگ و آهن هستند و آلمان در جنگ ۱۸۷۱-۱۸۷۰ آنها را از فرانسه منتزع و تصاحب کرده بود، مسترد داشته و تصرف کنند».

«بدین صورت بین دو گروه از دول سرمایه داری تناقضات خیلی بزرگی وجود داشت و این تناقضات خواه و ناخواه به جنگ امپریالیستی منتهی میشد»

«این جنگ غارت گرانه ای که بمنظور تقسیم جهان بوجود مییوسد با منافع کشور های سرمایه داری اصطکاک داشت و روی همین اصل بود که در مرحله بعدی جنگ، کشورهای ژاپن و دول متحده امریکا و یک سلسله دولتهای دیگر نیز در آن شرکت جستند».

بنا بر این مسئله جنگهای امپریالیستی دره صرکایتالیسم انحصاری قضیه ای نیست که تابع میل این و آن باشد و اشخاصی مانند سناتور «اسمن» نمیتوانند در آن تاثیر قطعی بنمایند. جنگهای امپریالیستی قانون انشکاک نا پذیر امپریالیسم است. این جنگ نتیجه مستقیم بهران اقتصادی است و بحران اقتصادی نیز معلول جبری طرز سرمایه داری تولید است.

وامل جنگ را باید در طرز سرمایه داری تولید، در استثمار و مالکیت سرمایه داری کاوش نمود و ریشه کن کردن جنگ را باید از ریشه کن کردن مالکیت شخصی، از ریشه کن کردن استثمار شروع کرد. اگر آقای «اسمن» همانطوریکه ادعا مینمایند حقیقتاً مایلند «حال اقتصادی و اجتماعی را که موجب پیدایش جنگ است یا بکلی از میان بردارند و یا اقلاً از شدتش بکاهند» خوبست ابتدا سیاست سوسیالیستی شوروی، که مظهر طرز سوسیالیستی تولید است، بی برده و بعوض جنگ دیپلماسی بر له جنگ، بر علیه جنگ مبارزه بنمایند و یا انقلاب پروری از سیاست روزولت از تسریع جنگ سوم بکاهند.

انسان در بین ایده تولوژیست های وابسته به مونیولهای سرمایه داری به اشخاصی برخورد مینماید که یا حقیقتاً از علم و دانش کاملاً بی بهره بوده و مفهوم ترقی مادی و فکری اجتماع را درک نینمایند و یا مردم را احساق تصور نموده و خود را صواب بر آنها فرض میکنند. از یک «سناتور» «فهم» امریکا بعید بنظر میرسد که از بدیهیات اقتصادی و جریانات ابژکتیو اجتماعی بی اطلاع باشد و در قرن اتم سخن از «دگم های» مذهبی بمیان آورده و

بشماره دوم «بهدت سیاسی» مراجعه شود.

«رعایت دستور های خداوند» را سبب نجات بشریت از چنگ تلقی کند و آنقدر تمرد در بی اطلاهی نشان دهد که برای پنهان کردن عوامل آشکار چنگ بچنین سفسطه های پوسیده و مغلطه های زیر پا افتاده ای متوسل شود. «منطق» استدلالی آقای «استن» شباهت بعمل آن شخصی دارد که سعی میکرد بوسیله تور های والی بال از تابش انوار مستقیم آفتاب هرستان جلو گیری نماید.

هر کسی که از سیاست مرورانده و تاكتيك اغفال کننده امپریالیسم بریتانیا مستحضر باشد و در خلال جریان روز بیروی کور کورانده دولت فعلی آمریکا را از این سیاست درک کند دیگر از سخنان آقای استن تعجبی نخواهد کرد. بر طبق اصل دوم متد دیپلوماتیک مارکس «همه چیز در حرکت و تغییر و تکامل است، همه چیز پس از یک مرحله معینی از تکامل خود گه نه شده از بین میرود و جای خود را به قضیه نوینی که در حال رشد و تکامل است و آگداو مینماید»

امپراطوری بریتانیا نیز از نظر سیاست جای خود را با آمریکا واگذار کرده است :

اگر در قرن ۱۹ بورژوازی انگلستان بود که توده های استثمار شده و آزادبخواه را بطور دسته جمعی دار میزد و بدن استقلال طلبان هند را با آتش سیگار سربازان خود میسوزاند امروز عمال بورژوازی آمریکا است که سعی مینماید بایک «تراکت دمکراتیک» دسته دسته از آزادبخواهان کشور های عقب مانده را در زیر سر نیزه های جیره خواران خود هلاک کند. مسئله ای که تذکر آن در این قسمت واجب است مسئله مربوط به امکان یا عدم امکان بی طرف بودن پاره ای از کشور های بزرگ یا کوچک در جنگهای امپریالیستی است.

آیا یک یا چند کشور مترقی یا عقب مانده، بزرگ یا کوچک میتوانند در هنگام وقوع جنگهای معاصر بیطرف باشد؟

با اینکه جریان دو چنگ جهانی قرن بیستم عملاً نشان داد که هیچیک از کشور های دنیا نمیتوانند در جریان جنگ بحال بی طرف باقی بمانند معهماً ذیلاً دلایل عدم امکان «بیطرفی» را از نظر تئوری اقامه نموده و بوج بودن آنها تابع مینمائیم :

در مطالب پیش گفته از یکطرف نشان دادیم که در عصر امپریالیسم تمام اراضی قابل استفاده جهان بین کشور های مترقی سرمایه داری تقسیم و دنیا از این لحاظ بدو قطب استثمار کننده و استثمار شونده منقسم گردیده است و از طرف دیگر ثابت نمودیم که چون تولید کشورهای نوع اول

عموماً بر طرز سرمایه داری استوار است و این طرز نیز نمیتواند محصولی جز تشدید استثمار و ایجاد بهرانهای اقتصادی داشته باشد بنابراین مسئله تحصیل بازارهای آزاد برای کشورهای استثمار کننده يك مسئله حیاتی میگردد ولی حل و فصل این مسئله که مستلزم تجدید نظر در تقسیم دنیای منقسمه است امکان پذیر نخواهد بود جز از طریق جنگ و بوسیله جنگ. ضمناً میدانیم که کشورهای واقعه در قطب دوم بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تابع کشورهای قطب اول هستند و بهین جهت خواه و ناخواه در جریان سیاست کشورهای اخیر داخل میگردند در اینصورت، نه برای کشورهای بزرگ و مرفقی و نه برای کشورهای کوچک و عقب مانده امکان بیطرفی در بین نخواهد بود.

رشته هایی که در عصر امپریالیسم کشورهای سرمایه داری و غیر سرمایه داری را بهم مربوط و مماس نموده بعدی قوی و زیاد است که هیچ دولتی قادر نیست حتی در تحولات و تکانهای کوچک هم اثر منتقله بوسیله این رشته ها را خنثی و خود را از تحول و تکان برکنار نماید.

در اینجا باید متذکر بود که خصوصیات و هدف کشورهای بزرگ و کوچک از نظر شرکت در جنگ یکی نیست.

کشورهای بزرگ در نتیجه اصطکاک منافع و برای رفع بهرانهای اقتصادی جبراً وارد جنگ شده و منظور آنها نیز از بین بردن حریف و تصاحب بازار فروش اوست در صورتیکه کشورهای کوچک بعلت متابعت اقتصادی و سیاسی، بوسیله کشورهای مرفقی مربوطه مجبوراً وارد جنگ میشوند و منظور این کشورها نیز تحصیل همان آزادی و استقلالی است که کشورهای مرفقی در حین جنگ با آنها میدهند.

تصادفی نیست که ما چه در جنگ ۱۸-۱۶ و چه در جنگ ۴۵-۳۹ مشاهده نمودیم که انگلستان هندی ها را باورده « استقلال » اغفال نموده و منابع طبیعی و نیروهای فعال این کشور عظیم را در راه مقاصد خود بکار برده است.

همانطوریکه لنین میآموزد کشورهای بزرگ خود برای آن داخل در جنگ میشوند که در موقع تجدید نظر در تقسیم دنیا سهم جدیدی بدست آورند ولی کشورهای کوچک را برای آن در جنگ شرکت میدهند که مقصود خود را با هزینه کمتر و تلفات ناچیز تری انجام و غنائم استثماراری خویش را در ازاء خون میلیون ها نفر از سکنه مستعمرات در مدت قلیل تر و با طرز سهولتری بچنگ آورند.

بنا بر این اگر ما می بینیم که در باره ای از اوقات کشورهای آمریکا



و انگلیس از کشور های کوچک دفاع مینمایند نباید تعجبی بخود راه دهیم زیرا این دو کشور در حقیقت سنگ منافع طبقاتی خود را بر سر میکوبند و فقط برای تحکیم این منافع است که سعی میکنند کشور های کوچک را مانند گوی تبلیقاتی در میدان سیاست قرار داده در ضمن انجام مقاصد خود افراد ساده لوح را فریفته «آزاد بخواهی» خود نمایند.

سیاستمداران بورژوازی تا آنجا که مقدرشان است کمال گوشش را بکار میبرند که برای شرکت دادن توده ها در جنگهای امپریالیستی حقایق را وارونه جلوه گر ساخته و جنگ

جنگ جهانی ۱۸ - ۱۶ از  
الطافه نثار با شوریم و  
ایور او ایسم

را از نظر خود يك « جنگ دفاعی » و از نظر دشمن يك « جنگ تهاجمی » قلمداد نمایند و حتی برای جلب توده های ممالک کوچک و ترفیب این توده ها بشرکت در جنگ، گاهگاهی بجنگ های عصر امپریالیسم جنبه «آزاد بخو امانه» میدهند و شروع آنها برای حفظ کشورهای کوچک از تهاجم کشورهای بزرگ وانمود میسازند. اما در پس هر جنگی، بورژوازی کشورهای مترقی سرمایه داری مجبور میگردد متن عهد نامه سری قبل از جنگ را منتشر و حقایق را تا حدی آشکار سازد، در این موقع است که توده ها با کمال تعجب در مییابند نقشه جنگ از مدت ها قبل از شروع جنگ طرح ریزی شده و منظور از ایجاد جنگ تجدید نظر در تقسیم دنیا ( و یا حفظ وضعیت موجوده ) بوده است.

در این موقع است که ماهیت جنگها برای طبقات زحمت کش آشکار و جنبه امپریالیستی جنگ با تمام مظاهر خود ظاهر میگردد. برای اینکه جریان این موضوع بخوبی روشن شود بیاد داشت های جنگی لویده جرج ( رئیس دولت بریتانیا در ایام جنگ جهانی ۱۸ - ۱۶ ) مراجعه مینماییم:

لویده جرج در یکی از یادداشت های خود چنین مینویسد:

« در موافقت نامه ای که مینی بر بی طرف بودن بلژیک بسته شد بریتانیای کبیر نیز یکی از طرفین قرار داد بوده است. اگر دولتی بخواهد شرایط این موافقت نامه را لغو کند انگلستان موظف است با تمام قدرت بر علیه دولت مهاجم بلژیک اقدام نماید. آیا پروس هم بقول خود وفادار خواهد ماند و از بیم انگلیس این مسئله جدی تلقی خواهد شد؟ بهر صورت اگر مواد موافقت نامه بقوت خود باقی بماند ممکن است وخامت اوضاع بر طرف گردد »

بر طبق این یادداشت بورژوازی انگلستان نه تنها برای جنگ ۱۸ - ۱۴ حاضر نبوده بلکه در جلوگیری از آن نیز نهایت کوشش و فداکاری را نموده است!!

در جای دیگر لویید چرج مینویسد:

« بین نمایندگان و اعضای فعال دولت که پاره ای از آنها میتوانند با صدور يك فرمان شوم ارتش های بزرگ را به حرکت انداخته و به خارج از مرز گسیل دارند کسی نیست که خواهان جنگ باشد - این موضوع کاملاً روشن است - بهر صورت صحبت از يك جنگ اروپایی در بین نبود »  
 اما لویید چرج در ایام جنگ تنها بتبرئه بورژوازی نمیرداخت بلکه سعی میکرد در الفاظ دیپلماتی گناه جنگ را بعهده توده های ملت بگذارد چنانچه در یادداشت بعدی خود مینویسد:

« توده های ملت دچار يك تب شدید جنگی شده بودند . در هر يك از پایتخت ها ملت تقاضای جنگ میکرد »

توده ها طالب جنگ هستند ، توده ها نمیخواهند وطن آنها در معرض هجوم بیگانه قرار گیرد ، توده ها میل ندارند عهد نامه های دولتی نقض شده و ملل ضعیف دچار تهاجم ملل قوی بشوند : اینها شماری بود که امپریالیست های کشورهای سرمایه داری برای اطفال و تصریک توده ها بدان متوسل میشدند . این عبارت بردازی های بورژوازی از دهان سران بین المللی دوم که نقش بلند گوی امپریالیستهارا بازی میکردند طوطی وار تکرار میگردید و بدین طریق توجه طبقات زحمت کش از حقایق امور منتهطف میشد .

لویید چرج که در موقع بروز جنگ سعی میکرد از یکطرف جنگ امپریالیستی را بشکل يك جنگ آزاد بخواند و جنگ دفاعی را نماید و از طرف دیگر بورژوازی را تبرئه و توده ها را بشروع و ادامه جنگ متهم کند متدرجاً مجبور گردید در یادداشت های بعدی خود حقایق را تا حدی عربان ساخته عبارت بردازی های قبلی خود را تکذیب ضمنی نماید چنانچه مینویسد:

« ایجاد نیروی بحریه آلمان تا درجه خیلی زیادی موجب جنگ جهانی گردید . بدون شك ایجاد این نیرو کمک زیادی بقرار گرفتن امپراطوری بریتانیا در اعداد دشمنان آلمان نمود ۰۰۰ »

بنابر این هوو جنرال لویید چرج در اطراف « موافقت نامه بی طرفی بلژیک » جز برای ترغیب ملل کوچک بر علیه پروس چیز دیگری نبود و « دچار شدن توده ها به تب جنگی و تقاضای جنگ طلبانه آنها » جز برای اغفال توده ها مفهوم دیگری نداشت زیرا مسئله « نقض موافقت نامه یاتقاضای توده ها » نبود که انگلستان را وارد جنگ کرد بلکه « ایجاد نیروی بحریه

آلمان « بود که » بریتانیا را در اعداد دشمنان آلمان قرارداد « و یکی از عوامل « جنگ جهانی » را ایجاد نمود .

پورژوازی انگلستان که برتری اقتصادی خود را در ازل قرن بیستم از دست داده و تاحدی از بازارهای بین‌المللی رانده شده بود نمیتوانست از امپراطوری خود دست برداشته و منابع حیاتی خود را بدیگری مهول نماید . تقویت نیروی دریایی آلمان با از بین رفتن تفوق دریایی بریتانیا یکی بود و انهدام سلطه دریایی برای انگلستان مقدمه تزلزل و انحطاط امپراطوری این کشور بشمار میرفت و نابودی امپراطوری نیز حکم نابودی پورژوازی انگلستان و از بین رفتن فرمانفرمایی بریتانیای کبیر را در برداشت . فقط برای جلوگیری از تزلزل این فرمانفرمایی و حفظ حیات بود که پورژوازی انگلیس در بلوک ضد آلمان قرار گرفت و آغاز جنگ را تسریع کرد .

در بین احزاب کارگری این دوره فقط حزب بالشویک بود که شرکت نموده‌ها را در جنگ امپریالیستی تحریم نمود و ضمن مفتضح ساختن سران بین‌الملل دوم، جنبه‌های جنگ ۱۸-۱۴ را آشکار ساخت .

چند روز قبل از شروع جنگ رئیس جمهور فرانسه ( پوانکاره ) برای حل قطعی مسئله روسیه و جلب نظر دولت تزار در شرکت بر علیه آلمان بیتر بربورک مسافرت نمود . پروتازیای این شهر ضمن دموستراسیون‌های بزرگ و اعتصابات متعدد بیوانکاره اعتراض نمود .

در اینجا باید متذکر بود که درباره ای از قطع نامه‌های بین‌الملل دوم ما بموادى برخورد مینماییم که در آنها شدیداً بر علیه جنگ اعتراضاتی بعمل آمده است مثلاً در سال ۱۹۱۰ کنگره بین‌الملل دوم در « پکن هاگن » تشکیل جلسه داده و در قطع نامه خود تصدیق گرفتند که « سوسیالیست‌ها باید در پارلمان مربوطه بر علیه اعتبار جنگی رأی بدهند . »

همچنین در سال ۱۹۱۲ کنگره جهانی بین‌الملل دوم در بازل اعلام داشت « کارگران کشورها تیراندازی بیکدیگر را آنهم بمنظور افزایش منافع سرمایه داران ، بمنزله جنایت تلقی میکنند »

اما هنگامی که آتش جنگ ۱۸-۱۴ شعله ور گردید این مواد بوسیله تنظیم کنندگانش لغو شد و تا کتیک بین‌الملل دوم از « اپورتونیستی » به « شوونیستی » تمییز ماهیت داد چنانچه نمایندگان سوسیال-دمکرات آلمان در آوریل ۱۹۱۴ به اعتبار جنگی رأی موافق دادند و نمایندگان پارلمانی احزاب سوسیال . دمکرات فرانسه - انگلیس - بلژیک و سایر کشورها (جز روسیه) نیز بهمین نحو رفتار کردند .

« سوسیال - شوونیسم » سران احزاب بین‌الملل دوم را در محیطه

اقتدار خود در آورده بود. و بورژوازی هر کشور نیز بوسیله این عناصر خائن موفق شد پرولتاریای ستم کش جهان را بر علیه یکدیگر مجبور سازد. گرچه در این بین محدودی از اعضای فعال بین الملل دوم بر علیه جنگ تظاهراتی می کردند ولی فقط حزب بالشویک بود که عملاً مبارزه جدی مینمود.

بورژوازی هر کشوری قسمتی از استفاده های سرشار خود را که از جنگ بین المللی بدست می آورد به صرف خرید سران احزاب بین الملل دوم بکار میبرد و بوسیله پول این عناصر را با ایجاد شکاف بین پرولتاریای جهان مشغول میساخت. در هنگام جنگ که شرایط برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری مستعد بود و پرولتاریای مسلح میتوانست با برش بزرگ حکومت سیاسی را در دست گیرد اپورتونیست ها برای حفظ موقعیت خود بر علیه انقلاب اقدام میگردند و ضمن طرفداری از دول بورژوازی، موضوع «مسالمت» بین سرمایه دار و پرولتاریا را موعظه مینمودند. حال آنکه بالشویکها بموضی ایجاد «سازش»، در اطراف تبدیل جنگ فعالیت میگردند یعنی میکوشیدند تا پرولتاریا را متوجه ماهیت جنگ ۱۸ - ۱۴ نموده و بدینوسیله جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی بر علیه بورژوازی مبدل کنند.

گرچه بالشویکها نتوانستند در کنفرانس های بین الملل دوم این مسئله را به سوسیال - دمکرات های زمان جنگ بقبولانند ولی موفق شدند در روسیه ایده آل خود را عملی نموده و از جنگ امپریالیستی انقلاب سوسیالیستی ایجاد نمایند.

برعکس اپورتونیست ها که میخواهند در زیر پرچم صلح و سازشکاری پرولتاریای جهان را با دست خودشان فدای منافع بورژوازی داخلی بنمایند، بالشویکها معتقد بودند که باید ابتدا حاکمیت جنگی بورژوازی داخلی را واژگون و حکومت سیاسی را در دست توده ها قرار داد آنوقت صلح را بر اساس منافع طبقاتی رحمت کشان برقرار نمود.

بالشویکها میگفتند بر توده های هر کشور که بلباس سر بازی ملبس هستند واجب است که سلاح بورژوازی را بر علیه خود او بکار انداخته و از طریق انقلاب سوسیالیستی آزادی نهایی خود را تأمین نمایند.

قیام پرولتاریا در شرایط جنگ، فرمانروایی طبقه سرمایه دار را بطور حتم واژگون خواهد ساخت و بالتبع نتیجه توده ها قادر خواهند بود فرمانروایی طبقاتی خویش را بر خرابه های دستگاه دولتی بورژوازی بنهائند.

در اینجا باید متذکر بود که جنگ از نظر بالشویسم بر دو قسم است: جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه

جنگ‌هایی که برای رهایی يك ملت از مظالم طبقه حاکمه روی دهد با جنگی که توده های وسیع یک کشور برای جلوگیری از تهاجم اشفال‌گرا نه دشمن شروع می نمایند و یا جنگی که از طرف طبقات زحمت کش مسقمرات بر علیه استعمار طلبان بعمل آمد جنبه عادلانه دارد و سایر جنگها جنبه غیر عادلانه خواهد داشت .

لنین در مقالات و کتبی که راجع با امپریالیسم و ناموزنی تکامل سرمایه داری نوشته است ثابت نموده که در شرایط امپریالیسم همانطوری که وقوع جنگ‌های امپریالیستی قطعی است همانطور هم وقوع جنگ‌های عادلانه اجتناب ناپذیر میباشد و در حقیقت جنگ‌های نوع اول مقدمه جنگ های نوع دوم است زیرا « امپریالیسم کانون انقلاب سوسیالیستی میباشد » ( لنین )

از اینجاست که وقوع جنگ‌های انقلابی ، وقوع جنگ‌های داخلی برای برقراری فرمانروایی پرولتاریا ، برای آزادی کشورهای مستعمره از مظالم امپریالیسم حتمی میشود .

از اینجاست که « پیروزی سوسیالیسم در تمام کشورهای سرمایه داری » امکان ناپذیر میشود و سوسیالیسم فقط در یک کشور میتواند جنگ امپریالیستی را بهنگ داخلی ، با انقلاب سوسیالیستی مبدل کند . ( بقیه دارد )

« دولت سازمانی است که طبقات متمول و ثروتمند را از تجاوزات اجتماعی طبقه فقیر و نادر حفظ میکند »  
انگلس

« دولت ماشینی است در دست طبقه حاکمه و این طبقه آنرا برای مرتفع نمودن مقاومت دشمن طبقاتی خود مورد استفاد قرار میدهد » ( استالین )

« دولت ماشینی است که فرمانروایی يك طبقه را بر طبقه دیگر تقویت میکند . » ( لنین )

بنا بر این تا مکانیسم این ماشین کاملا تغییر کیفی ننماید در خصوصیات بازتکرانه و ارتجاعی دستگاه دولتی تغییر محسوسی حاصل نخواهد شد و لولایسکه آزادیخواه ترین مکانیسم ها بر روی آن گمارده شوند . انکار این حقیقت بمنزله نفی مارکسیسم-لنینیسم است و نفی تعلیمات علمی این مکتب نیز ارتجاعی بودن ایده بولوژی متفکر را میرساند



## مقدمه سوسیالیستی شوروی در صنعتی کردن اقتصادیات ملی

قدرت بینظیری که در خلال ۱۳ سال  
بوسیله رژیم سوسیالیستی شوروی به  
روسیه ناتوان، بروسیه ورشکست  
شده ۱۹۱۷ داده شده است بطوری در

اهمیت صنعتی کردن  
اقتصادیات ملی

جریان جنگ اخیر واضح و آشکار بود که حتی ارتجاعی ترین مخالف سرمایه داری  
نیز خواه و ناخواه مجبور باعتراف این حقیقت گردیدند و اذعان نمودند که  
« طرز سوسیالیستی تولید بر اثر عدم وجود اتناگونیسیم های داخلی دارای  
قدرتی است که عالیترین مرحله تولید سرمایه داری هم قادر به ایجاد آن قدرت  
نخواهد بود » .

در اواخر جنگ و بخصوص در سال ۱۹۴۵ که پرچم سرخ سوسیالیسم  
بر فراز برلن باهتر از در آمد و چکش محکم کارگر با داس برنده دهقان  
در آخرین سنگر ضد شوروی استقرار یافت همه از خود می پرسیدند :  
« اسرار پیروزی ارتش شوروی چیست ؟ کلید پیروزی رژیم شوروی را  
در کجا میتوان کاوش نمود ؟ »

بازه ای در مقابل این سؤال کثرت جمعیت روسیه را عامل پیروزی  
شوروی معرفی میکردند ، بعضی از مخالف ارتجاعی نیز کمک مادی امریکا  
را شرط اصلی شکست فاشیسم میدانستند .  
بهیچ وجهی است تصور گروه اول با حقیقت وفق نمیدهد زیرا مادر جریان

زندگی روزمره خود مشاهده می‌نمائیم که چین (با جمعیتی در حدود دو برابر جمعیت روسیه) نتوانست حتی در برابر دشمن خود (که جمعیت آن کمتر از سه برابر بلوک اروپائی فاشیسم بود) مقاومت نماید و همچنین هندوستان با ۴۰۰ میلیون افراد خود هنوز موفق با نهدام فرمانفرمایی استعمارچیان خارجی نگردیده است.

فرضیه گروه دوم نیز بکلی عاری از حقیقت است زیرا کمک جنگی آمریکا بروسیه گرچه در تسریع پیروزی متفقین کاملاً موثر بود ولی در پیروزی شوروی نقش اساسی بازی نمی‌کرد.

ما در شماره های بعد با نگاه باحصائیه های منتشره از طرف محافل رسمی آمریکا، روسیه و آلمان (دائر بمیران «کمک آمریکا» و میزان «تلفات روسیه») ثابت خواهیم کرد که مهمات ارسالی آمریکا خیلی ناچیزتر از آن بود که مانند یک عامل اصلی در پیروزی شوروی تظاهر نماید. آنچه که عوامل اصلی را در پیروزی سوسیالیسم شوروی بر فاشیسم بین‌المللی تشکیل میدهد عبارت است از:

۱- طرز سوسیالیستی تولید

۲- میهنپرستی شوروی «دولت»

مسئله ای که اساس مبحث فعلی ما را تشکیل میدهد مسئله «صنعتی کردن اقتصادات ملی» است که چه در جنگ و چه در صلح پایه اصلی پیروزی شوروی را تشکیل داده و خواهد داد.

استالین در نطق تاریخی نهم فوریه ۱۹۴۶ خود خاطر نشان ساخت که رشد سریع و حیرت انگیز اقتصادات شوروی را نمیتوان یک امر ساده و هادی تلقی نمود زیرا ترقی و توسعه تولید سوسیالیستی که بشکل بی نظیری در اتحاد جماهیر شوروی بوقوع پیوست در حکم «پرش بود که میهن ما بکمک آن از یک کشور عقب مانده بیک کشور مترقی، از یک کشور فلاحتی بیک کشور صنعتی مبدل گردید»

(استالین)

تبدیل کشور فلاحتی و عقب مانده روسیه تزاری بکشور صنعتی و مترقی کنونی، تبدیل ارتش ضعیف و ناتوان قبل از ۱۹۱۷ با ارتش نیرومند و ظاهر نمون سرخ در درجه اول رهون سیاست حزب بالشویک شوروی است. نقشه های اقتصادی این حزب بود که در عرض کمتر از ۱۳ سال اقتصاد ملی روسیه را بر اساس اصول سوسیالیستی صنعتی نموده و سیستم انفرادی کشاورزی سابق را بسیاست دسته جمعی کشاورز و سوخوز تبدیل نمود.

سرزمین پهنای روسیه از حیث وسعت خاک در بین کشورهای جهان

نظیر ندارد و از لحاظ جمعیت نیز مقام سوم را در دنیا احراز نموده است در همده تزار این مملکت با تمام شرائط عالی و مناسب خود از نقطه نظر تولید صنعتی (نسبت به قیاس جهانی) در درجه پنجم و (نسبت به قیاس اروپا) در درجه چهارم اهمیت قرار داشت.

مثلاً در سال ۱۹۱۳ میزان محصول صنعتی روسیه از  $\frac{2}{6}$  دو صد مجموع محصول تولیدی دنیا تجاوز نمی کرد در حالیکه صنایع آمریکا  $\frac{38}{20}$  صنایع انگلیس  $\frac{12}{1}$  - صنایع آلمان  $\frac{15}{2}$  و صنایع فرانسه  $\frac{9}{6}$  محصول صنعتی جهان را استحصالی می نمودند وضعیت تکنیک و وسائل تولید کشورهای روسیه در دوره قبل از انقلاب نسبت بانگلیس مقام چهارم، نسبت با آلمان مقام پنجم و نسبت با آمریکا مقام دهم را اشغال نموده بود.

با اینکه سرزمین روسیه ثروتمند ترین اراضی دنیا است مهنها در سال ۱۹۱۳ موسسات صنعتی این کشور کمتر از یک کشور کوچک سرمایه داری اروپا از منابع خود استفاده می کرد.

در همان موقتی که صنایع آمریکا و آلمان با سرعت روز افزونی ترقی نموده و صنعت انگلیس را از ردیف کشورهای درجه اول بیرون می نمود صنایع روسیه بر اثر فرمانفرمایی مالکین درباری روز بروز وضعیت اسفناک تری پیدا می کرد. مثلاً در سال ۱۹۰۰ صنایع روسیه ۸ برابر کمتر از آمریکا و ۶ برابر کمتر از آلمان و ۳ برابر کمتر از فرانسه چدن ذوب می کرد و ای این نسبت در سال ۱۹۱۳ به ترتیب یکمتر از ۱۱ برابر و ۸ برابر و چهار برابر کشورهای آمریکا و آلمان و فرانسه تقلیل پیدا کرد.

بر طبق قوانین اقتصادی سرمایه داری که در قسمت سیاسی نسبت به آن بحث کردیم آنگاه هر کشور عقب مانده ای جز گرفتاری در قید استثمار طلبان چیز دیگری نخواهد بود. روی این اصل روسیه تزاری هم اگر بهمانه نهی قبل از انقلاب اکثر اداره میشد بطور حتم تجزیه می گردید و هر قطعه آن بصورت مستتره یکی از کشورهای مترقی سرمایه داری در می آمد.

رژیم شوروی که مولود انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ می باشد سر نوشت تاریک روسیه را تغییر داد. دولت «شوراها» با اتکاء بقوای توده های رحمت کش در اندک مدتی اوضاع درهم و برهم سابق را نسا بود و کشور روسیه را حتی از مترقی ترین کشورهای سرمایه داری جلوتر برد. هیچ چیز مانند آمارهای اقتصادی معرف حقایق نیست، بر طبق احصایه های رسمی، اقتصاد کشور سوسیالیستی شوروی در سال ۱۹۳۴ نسبت به سال ۱۹۱۳ صورت زیر را داشته است:

تناسب وزن مخصوص صنایع شوروی نسبت به صنایع زمان تزار از حیث  
محصول خالص اقتصادیات ملی  
(بر طبق نرخهای سال ۱۹۲۷-۱۹۲۶)

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	۱۹۱۳	
۷۰/۴	۷۰/۷	۶۶/۷	۶۱/۶	۵۴/۵	۴۲/۱	صنایع بزرگ و عمده
۲۹/۶	۲۹/۳	۳۳/۳	۳۸/۴	۴۵/۵	۵۲/۹	الاقتصاد روستائی
۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	نتیجه

تابلو فوق بطور وضوح نشان میدهد که حزب بالشویک چگونه کشور شوروی را با کمال سرعت بیک کشور صنعتی تبدیل میکرد و چگونه بر میزان محصول صنعتی بطور روزافزونی میافزود.

نمایشی از رشد وزن مخصوص محصولات صنایع بزرگ شوروی از لحاظ

« تولید وسائل تولید » و « تولید وسائل مورد مصرف »

(مطابق نرخ ۱۹۲۷-۱۹۲۶ روسیه)

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	
۴۱/۹	۳۸/۵	۳۳/۹	۲۷/۵	۲۱/۰	صنایع بزرگ مجموعاً
۲۴/۳	۲۲/۰	۱۸/۸	۱۴/۵	۱۰/۲	وسائل و ابزار تولید
۱۷/۶	۱۶/۵	۱۵/۱	۱۳/۰	۱۰/۸	اشیاء مورد مصرف
					تناسب وزن مخصوص
۵۸/۰	۵۷/۰	۵۵/۴	۵۲/۶	۴۸/۵	وسائل و ابزار تولید
۴۲/۰	۴۳/۰	۴۴/۶	۴۷/۴	۵۱/۵	اشیاء مورد مصرف
۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	نتیجه

این تابلو کاملاً مشخص میکند که چگونه رژیم شوروی بر اثر محاصره سرمایه داری کوشش میکرد وسائل صنعتی کردن کشور را بوسیله صنایع

داخلی خود تهیه نموده و بدون احتیاج بکشورهای سرمایه داری شرایط لازم را ایجاد کند.

تناسب محصولات صنعتی شوروی نسبت بکشورهای مترقی سرمایه داری

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	۱۹۱۳	
۳۹۱/۹	۳۵۹/۰	۳۱۴/۷	۲۵۲/۱	۱۹۴/۳	۱۰۰	شوروی
۱۱۰/۲	۹۱/۴	۱۱۵/۹	۱۳۷/۳	۱۷۰/۲	۱۰۰	امریکا
۸۵/۲	۸۲/۵	۸۳/-	۹۱/۵	۹۹/۱	۱۰۰	انگلیس
۷۵/۴	۶۷/۶	۸۱/-	۹۹/۸	۱۱۳/-	۱۰۰	آلمان
۱۰۷/۶	۹۶/۱	۱۲۴/-	۱۴۰/-	۱۳۹/-	۱۰۰	فرانسه

تابلو بالا اولاً شاهد موفقیّت حیرت انگیز دولت شوروی در صنعتی کردن اقتصادات میباشد ثانیاً واضح میکنند که طرز سوسیالیستی تولید بملکت فقدان اتناگونیسیم های داخلی از بحران و نتایج شوم آن کاملاً برکنار است ثالثاً مشخص مینماید که چگونه سرعت ترقی صنایع سرمایه داری نسبت به سرعت ترقی صنایع شوروی درجه ناچیزی را نشان میدهد و چگونه در همان حین که مالکیت شخصی بروسائل تولید مانع از تکامل صنعت کاپیتالیسیم است مالکیت اجتماعی بروسائل تولید شرایط لازم را از هر حیث برای تکامل و توسعه نیروهای مولده آماده و فراهم میسازد.

حال اگر تناسب تابلو اخیر را نسبت بسال ۱۹۲۹ بسنجیم انحطاط اقتصادیات کشورهای سرمایه داری ورشد سریع اقتصادیات کشور سوسیالیستی شوروی باشکل بارزتری آشکار خواهد شد.

افزایش محصولات صنعتی کشورهای مترقی نسبت بسال ۲۹

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	
۲۰۱/۶	۱۸۴/۷	۱۶۱/۹	۱۲۹/۷	۱۰۰	شوروی
۶۴/۹	۵۳/۸	۶۸/۱	۸۰/۷	۱۰۰	امریکا
۸۶/۱	۸۳/۸	۸۳/۸	۹۲/۴	۱۰۰	انگلیس
۶۶/۸	۵۹/۸	۷۱/۷	۸۸/۳	۱۰۰	آلمان
۷۷/۴	۶۹/۱	۸۹/۲	۱۰۰/۷	۱۰۰	فرانسه



آمار های بالا مشخص نتایج نخستین نقشه پنجساله استالین میباشد و نشان میدهد که حزب بالشویک تا چه حد برای صنعتی کردن اقتصادیات اهمیت قائل است .

حزب بالشویک بر روی تعلیمات مارکسیسم - لنینیسم معتقد است تنها وقتی پایه های سوسیالیسم در یک کشور بخوبی مستقر خواهد شد که اقتصادیات آن کشور کاملاً صنعتی شده و با سیستم ماشینیم اداره شود .

بیموده نیست که « کشور های سرمایه داری تحکیم اقتصادیات سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی را برای موجودیت سرمایه داری خطری میسر دهند و بهین جهت دولت امریالیستی تمام اقدامات ممکنه را بعمل میآوردند تا فشار جدیدی بر کشور شوروی وارد کرده و ایجاد بی نظمی نمایند و عمل صنعتی کردن اتحاد جماهیر شوروی را فلج و یا حداقل متوقف سازند » (۱)

اهمیت فوق العاده این مسئله بخصوص در دومین نقشه پنجساله استالین منتهی می باشد :

رشد محصول صنعتی کشورهای بزرگ جهان نسبت بسال ۱۹۲۹

۱۹۳۸	۱۹۳۷	۱۹۳۶	۱۹۳۵	۱۹۳۴	۱۹۲۹	
۷۲/۰	۹۲/۲	۸۸/۱	۷۵/۶	۶۶/۴	۱۰۰	امریکا
۱۱۲/۰	۱۲۳/۲	۱۱۵/۹	۱۰۵/۸	۹۸/۸	۱۰۰	انگلیس
۷۰/۰	۸۲/۸	۷۹/۳	۶۷/۴	۷۱/۰	۱۰۰	فرانس
۹۶/۰	۹۹/۶	۸۷/۵	۹۳/۸	۸۰/۰	۱۰۰	ایتالیا
۱۲۵/۰	۱۱۷/۲	۱۰۶/۳	۹۴/۰	۷۹/۸	۱۰۰	آلمان
۱۶۵/۰	۱۷۰/۸	۱۵۱/۱	۱۴۱/۸	۱۲۸/۷	۱۰۰	ژاپن
۴۷۷/۰	۴۲۴/۰	۳۸۲/۳	۲۹۳/۴	۲۳۸/۳	۱۰۰	شوروی

در تابلو بالا دیده میشود که در سالهای قبل از جنگ اخیر کشور شوروی تنها کشوری بوده است که نه تنها بحرانی بخود ندیده بلکه سرعت شگرف تکامل صنعتی خود را حفظ کرده است در صورتیکه در همان موقع کشور های مترقی سرمایه داری بر اثر طرز سرمایه داری تولید و تشدید استثمار دچار بحران گردیده و برای رفع این بحران بتجیه مقدمات جنگ امریالیستی اخیر میپرداخته اند .

(۱) صفحه ۲۶۹ تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیه .

رشد صنایع شوروی و کشورهای بزرگ سرمایه داری نسبت بسال ۱۹۱۳

۱۹۳۸	۱۹۳۷	۱۹۳۶	۱۹۳۵	۱۹۳۴	۱۹۳۳	۱۹۱۳	
۹۰۸/۸	۸۱۶/۴	۷۳۲/۷	۵۶۳/۶	۴۵۷/-	۳۸۰/۵	۱۰۰	شوروی
۱۲۰/-	۱۵۶/۹	۱۴۹/۸	۱۲۸/۶	۱۱۲/۹	۱۰۸/۷	۱۰۰	امریکا
۱۱۳/۳	۱۲۱/۹	۱۱۴/۲	۱۰۴/-	۹۷/۱	۸۷/-	۱۰۰	انگلیس
۱۳۱/۶	۱۲۹/۳	۱۱۸/۱	۱۰۵/۹	۹۰/۴	۷۵/۴	۱۰۰	آلمان
۹۳/۲	۱۰۱/-	۹۸/-	۹۴/-	۹۹/-	۱۰۷/-	۱۰۰	فرانسه

بر طبق احصایه رسمی فوق در همان حینی که تکامل صنایع شوروی نسبت بمیزان ۱۹۱۳ بده برابر میرسید صنایع آمریکا ۱/۲ برابر صنایع انگلیس ۱/۱۳ برابر صنایع آلمان ۱/۳۱ برابر ترقی نموده و صنایع فرانسه از حد ۱۹۱۳ نیز پایین تر رفته بود.

و اما در مورد صنعتی کردن رشته‌های کشاورزی :

مادر کلیات مارکسیسم ( شماره دوم ) وضعیت اقتصاد روستایی رادر رژیم کاپیتالیسم تشریح نموده و نشان دادیم که در این رژیم سطح تکامل صنایع با سرعت خیلی زیادی از سطح تکامل کشاورزی بالا تر رفته و توازن این دو رشته کاملاً برهم میخورد زیرا بر طبق قانون تمرکز سرمایه : تولید صنعتی روز بروز اجتماهی تر شده و قوه استحصالیست بیشتری را کسب میکنند حال آنکه تولید کشاورزی بعلت پائین بودن نرم استفاده چندانی تکاملی پیدا نکرده و همچنان بصورت انفرادی باقی میماند .

امادر رژیم سوسیالیسم ( یعنی در یگانه رژیمی که دیگر نفع شخصی اساس ترقی اجتماع نیست بلکه نفع اجتماعی است که پایه ترقی و حافظ منافع افراد جداگانه را تشکیل میدهد ) اقتصاد روستایی با کمال سرعت ترقی کرده و با درجه ترقی اقتصاد صنعتی هم آهنگی پیدا مینماید .

گرچه مسئله « کشاورزی » در بحث بخصوصی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت ولی در اینجا برای نمایش اهمیت مکانیزه کردن کشاورزی بدرج احصایه های زیر مبادرت میگردد .

بحث اقتصادی

تعداد تراکتور هائی که در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۲۹ در اقتصادیات  
روستائی شوروی مشغول کار تولیدی بود

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	
۱۲۲۳۰۰۰	۷۴،۸۰۰	۶۳،۳۰۰	۳۱،۱۰۰	۲،۴۰۰	تراکتور های متعلق به استاسیونهای ماشینی و تراکتوری (MTC)
۸۱،۸۰۰	۶۴،۰۰۰	۵۱،۵۰۰	۲۷،۷۰۰	۹،۷۰۰	تراکتورهای مورد استفاده در تمام مؤسسات سوخوزی
—	۹،۷۰۰	۱۰۰،۵۰۰	۱۳،۳۰۰	۱۱،۲۰۰	تراکتورهای موجوده در رشته های متفرقه تولید کشاورزی
۲۰۴۱۰۰	۱۴۸۵۰۰	۱۲۵۳۰۰	۷۲،۱۰۰	۳۴،۹۰۰	جمع

قدرت کار تراکتورهای مورد استفاده در کشاورزی شوروی  
(واحد هزار قوه اسب)

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	
۹،۷۸۷،۰۰۰	۹،۰۷۷،۰۰۰	۸۲۸،۰۰۰	۳۷۲،۵۰۰	۲۲،۹۰۰	تراکتور های متعلق به استاسیونهای ماشینی و تراکتوری (MCT)
۹،۴۹۸،۰۰۰	۹،۰۳۴،۰۰۰	۸۹۴،۰۰۰	۴۸۴،۹۰۰	۱۲۴،۳۰۰	تراکتورهای مورد استفاده در تمام مؤسسات سوخوزی
—	۹۰۵،۰۰۰	۹۱۰،۰۰۰	۱۳۷،۹۰۰	۲۴۴،۹۰۰	تراکتورهای موجوده در رشته های متفرقه تولید کشاورزی
۲،۱۰۰،۰۰۰	۲،۲۲۵،۰۰۰	۱،۸۵۰،۰۰۰	۱،۰۰۴،۵۰۰	۴۹۱،۴۰۰	جمع

انتر ناسیونالیست

بر طبق آمار فوق در سال ۱۹۳۳ قسمت اعظم تولید کشاورزی به صورت کلغوز و سوخوز درآمده و متجاوز از ۲۰۴۱۰۰ تراکتور بقوه ۲۱۰۰۰۰۰ اسب در این دو رشته مشغول کار بوده است.

میزان تراکتورهای موجوده در اقتصادیات روستائی شوروی در سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۳ (واحد هزار دستگاه)

۱۹۳۸	۱۹۳۷	۱۹۳۶	۱۹۳۵	۱۹۳۴	۱۹۳۳	
۳۹۴/-	۴۶۵.۸۰	۳۲۸/۵	۲۵۴/۷	۱۷۷/۳	۱۲۳/۲	تراکتورهای (MTC)
۸۵/-	۸۴/۵	۸۸/۵	۱۰۲/۲	۹۵/۵	۸۳/۲	تراکتورهای مورد استفاده در سوخوزها
۴ر۵	۴/۲	۷/۷	۳/۴	۳/۶	۴/۵۰	تراکتورهای موجود در رشته های متفرقه
۴۸۳ر۵	۴۵۴ر۵	۴۲۲ر۷	۳۶۰ر۳	۲۷۶ر۴	۲۱۰ر۹	جمع

بدین طریق در خلال پنج سال بر تعداد تراکتورهای اقتصادیات روستائی شوروی ۲۷۲۱۶۰۰ دستگاه اضافه گردید است.

قدرت کار تراکتورهای مورد استفاده در رشته های تولید کشاورزی روسیه شوروی در سالهای ۱۹۳۸ - ۱۹۳۳ (واحد يك اسب)

جمع	تراکتورهای مورد استفاده در رشته های دیگر	تراکتورهای مورد استفاده در سوخوزها	تراکتورهای مورد استفاده در MTC	
۳۰۲۰۹۰۲۰۰	۴۹۰،۴۰۰	۱،۴۰۱،۷۰۰	۱،۷۵۸،۱۰۰	سال ۱۹۳۳
۴،۴۶۲،۸۰۰	۳۹،۴۰۰	۱،۶۶۹،۵۰۰	۲،۷۵۳،۹۰۰	۱۹۳۴ >
۶،۱۸۴،۰۰۰	۴۱،۰۰۰	۱،۸۶۱،۴۰۰	۴،۲۸۱،۶۰۰	۱۹۳۵ >>
۷،۶۷۲،۴۰۰	۸۸،۷۰۰	۱،۷۳۰،۷۰۰	۵،۸۵۳،۰۰۰	۱۹۳۶ >
۸،۳۸۵،۰۰۰	۵۸،۳۰۰	۱،۶۴۷،۵۰۰	۶،۶۷۹،۲۰۰	۱۹۳۷ >
۹،۲۵۶،۲۰۰	۶۷،۴۰۰	۱،۷۵۱،۸۰۰	۷،۴۳۷،۰۰۰	۱۹۳۸ >

کشور روسیه که تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷ حتی داس زارمین خود را از خارج وارد میکرد در سال ۱۹۳۸ دارای ۸۴۳،۵۰۰ تراکتور به قوه ۹،۲۵۶،۲۰۰ اسب گردیده بود:

احتیاج شدید روسیه تزاری مملول دو علت بود:

۱- حاکمیت تزاریسم و شدت بی نظیر تناقضات طبقاتی ملت روسیه از یکطرف و استثمار خارج از حد طبقات مولد از طرف دیگر مانع از آن میشد که تکنیک تولید و میزان استحصال صنایع این کشور از آن حالت عقب افتادگی و جامد قرن نوزدهم خارج شود،

۲- قسمت مهمی از صنایع سنگین روسیه نیز (بخصوص صنایع مربوط برشته های فلزکاری، استخراج ذغال سنگ، تولید برق، استخراج نفت و فابریکهای ماشین سازی) بسرمايه داران خارجی تعاق داشت و این عناصر با تمام قوا سعی میکردند صنایع روسیه و ضمیمت موجوده خود را حفظ نمایند تا آنها بتوانند بر حوزه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود بیافزایند.

این اوضاع سخت بطوری قوه مالی روسیه تزاری را ناتوان نموده بود که دولت وقت در مقابل وقوع هر واقعه غیر عادی داخلی و خارجی مجبور میگردد هزینه های ایجاد شده را بوسیله استقراض از سرمایه داران بیگانه تامین نموده و از این راه سالیانه ملیونها روبل طلا تنزیل بدهد.

در سال ۱۹۱۷ فقر مالی و عقب ماندگی اقتصادی، روسیه تزاری را در لب برتگاه عمیقی قرار داده بود و میرفت که این سرزمین بهناور قطعه قطعه شده و هر قطعه آن باستعمار یکی از دولت های مترقی سرمایه داری در آید. پس از انقلاب ۱۹۱۷ پرولتاریای فاتح شوروی در مقابل حل دو مسئله حیاتی قرار گرفت:

یکی از این مسائل که حل آن جنبه فوریت داشت عملی کردن سوسیالیسم و تحکیم پیروزی تحصیل بود.

حزب کمونیست روسیه بلافاصله پس از تحصیل حکومت، برای حل این مسئله مالکیت شخصی بر وسائل تولید را ملغی و ضمن اجرای پرنسپ اصلی «از هر کس مطابق استعدادش، بهر کس مطابق کارش» اعلام داشت که فقط کسی در روسیه شوروی حق حیات دارد که کار کند:

«کار در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از روی اصل ذیل وظیفه و مایه شرف و افتخار هر یک از افراد جامعه بگاری باشد: «کسی که کار نمیکند نه بخورد»

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این اصل سوسیالیسم عملی می گردد: «از هر کس مطابق استعدادش، بهر کس مطابق



گارش» (۱)

مسئله دیگری که حل و فصل آن در درجه دوم اهمیت قرار داشت موضوع حفظ و تأمین بقای پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ بود پرولتاریای روسیه برای حل این مسئله حیاتی، «فرمانروایی پرولتاریا» را بفرم شوروی برقرار و با استفاده از خصوصیات اجتناب ناپذیر دولتی، در کوتاه ترین مدتی تمام کارخانجات و فابریکهای بزرگ و موسسات عمده تولیدی را در تحت اختیار خود درآورد و از این راه قوانین اقتصادی را که تا آن موقع حاکم بر سرنوشت افراد بود تابع احتیاجات مادی بنای سوسیالیستی شوروی نمود.

اما از یکطرف این عمل بتنهائی نمیتوانست رژیم جدید روسیه را از مضاطره های حتمی آینده محفوظ بدارد زیرا صنایع آن موقع اینکشور بعدی عقب مانده و ازهم پاشیده شده بود که برای دولت شوروی امکان نداشت فقط بکمک آنها وسائل دفاع از سیستم شوروی را (آنهم در مقابل تهاجم دسته جمعی کشورهای سرمایه داری) تهیه و آماده کند، از طرف دیگر دولت «شوراها» نمیتوانست از صنایع ماشین سازی خارجی استفاده و با وارد نمودن فابریک های مدرن منظور خود را تأمین نماید چون در نتیجه محاصره سرمایه داری ارتباط تجارتي این کشور باخارج قطع و بکلی محدود شده بود. مسئله ای که انجام آن برای حل کامل مسائل دو گانه فوق ضرورت قطعی داشت مسئله «صنعتی کردن اقتصادیات ملی» بود. این مسئله در حقیقت حساس ترین و مهم ترین شرط پیروزی سوسیالیسم و جلوگیری از انجام نقشه های پلید امپریالیسم بین المللی بشمار میرفت زیرا تنها باصنعتی شدن اقتصادیات ملی، دولت شوروی میتواند قدرت اقتصادی خود را تا حد لزوم بالا برده و آنرا هم آهنگ با سطح تکامل رژیم سیاسی جدید، هم آهنگ با رژیم سوسیالیسم بنماید.

حزب کمونیست روسیه در مقابل این مسائل بیچوجه اظهار عجز و ناتوانی نکرد زیرا این حزب همچون بتئوری های مارکسیسم - لنینیسم بود و تعلیمات این مکتب نیز بهر «حزبی امکان میدهد بر اوضاع تکیه نموده و رابطه داخلی قضایا را درک و جریان آنها را پیش بینی نماید» (۲)

حزب کمونیست روسیه قوانین تکامل اجتماع سوسیالیستی را بموقع

(۱) - ماده ۱۲ از فصل یکم قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی.

۲- تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیه

خود درك نموده و با اتكاء باین قوانین و در نظر داشتن جنبه های مثبت و منفی « ثنوری امکان پیروزی سوسیالیسم در يك کشور واحد سرمایه داری » برنامه های اقتصادی و سیاسی خود را تدوین کرد یعنی ابتدا بوسیله اتفاد سیاست « نپ » و اجرای آن شرایط را جهت عملی کردن « تولید بر طبق نقشه » امکان پذیر ساخت آنوقت در « نقشه » ای که باید تولید بر طبق آن انجام گیرد مسئله « صنعتی کردن اقتصاد » را منظور نمود و بدین طریق دو کمترا ۱۳ سال ( یعنی دو خلال اجرای سه نقشه پنجماله اقتصادی ) به بعضی از ایده آلهای کمونیستی جنبه عمل داد .

در نخستین روزهای دوره « نپ »  
یعنی در آن موقعیکه هنوز از اجراات  
وارد به کشور شوروی خون جاری  
بود لنین صریحاً متذکر شد که  
ایجاد صنایع سنگین و صنعتی کردن

تولیمات لنین و استالین  
در مورد صنعتی کردن  
اقتصادیات

اقتصادیات برای يك کشور سوسیالیستی جنبه حیات وممات دارد :

« روسیه در نتیجه انقلاب توانست در عرض چند ماه نسبت به رژیم سیاسی خود بکشور های مترقی برسد ولی این ترقی کم است . جنگ خاموشی نشده و این مسئله را باخسونت بی رحمانه ای پیش میآورد : بازار بین رفتن و یا از نقطه نظر اقتصادی هم بکشور های مترقی رسیدن و بر آنها سیقت جستن ۰۰۰۰۰۰ با منهدم شدن و یا با سرعت هر چه تمامتر بیش رفتن ۰۰۰ این است آن مسئله ای که تاریخ در جلو ماقرار داده است . »  
( لنین )

در جای دیگر میگوید :

« فقط در آن موقعی که کشور ما الکتریسیته شود ، فقط در آن موقعی که پایه صنایع ، اقتصاد روستائی و حمل و نقل کشور ما بر اساس تکنیک صنعت عمده ماصار استوار گردد پیروزی ما قطعی خواهد شد »  
( لنین )

و همچنین :

« ۰۰۰۰ بدون رهایی بخشیدن صنایع سنگین از وضعیت فعلی ، بدون احیای این صنایع ما قادر بساختن ، هیچ نوع صنایعی نخواهیم بود و در اینصورت نیز مانند يك کشور مستقل بکلی نابود خواهیم شد »  
گرچه لنین خود موفق بانجام ایده های بزرگ خویش نگردید ولی استالین دنباله سیاست وی را ادامه داد و تمام نیروهای مادی و معنوی جامعه نوین شوروی را در راه صنعتی کردن کشور سوسیالیستی روسیه بکار انداخت .

در موفقی که سران حزب کمونیست روسیه مشغول طرح دورنمای تکامل آینده شوروی بودند استالین با صراحت خاصی خاطر نشان ساخت که مسئله « صنعتی کردن اقتصادیات ملی بر طبق متد سوسیالیستی تولید » باید پایه اصلی را در ساختمان اقتصادی سوسیالیسم تشکیل دهد. وی در هفتم نوامبر ۱۹۲۹ در روزنامه « پراودا » متذکر گردید که :

« مسئله صنایع سبک معرف مشکلات مخصوصی نیست ۵۰۰۰ این مسئله در چند سال قبل برای ما حل شده ؛ مهمتر و مشکلتر از این مسئله، مسئله صنایع سنگین است »

« این مسئله از آن جهت مشکلتر است که ایجاد آن مستلزم اندوخته‌های بسیار زیادی است ، ضمناً همانطور که تاریخ صنعت کشورهای عقب مانده نشان میدهد صنایع سنگین بدون قرضه های هنگفت طویل المدت انجام پذیر نمیباشد »

« و این مسئله از آن جهت مهمتر است که ما بدون تکامل صنایع سنگین قادر بایجاد هیچ گونه صنعتی نبوده و توانایی اجرای صنعتی کردن را بهیچ نحو نخواهیم داشت . »

در جای دیگر استالین بشرایط صنعتی کردن اقتصادیات اشاره نموده و میگوید :

« وظیفه مربوط بایجاد صنایع سنگین نه تنها با مسئله تورکزبتسکی دارد بلکه با مسئله کادرها ، با مسئله (آ) ملحق کردن ده ها هزار نفر از متخصصین و تکنیسین هایی که با روح شوروی تربیت شده باشند بساختن سوسیالیستی و با مسئله ( ب ) تهیه و تربیت تکنیسین ها و متخصصین سرخ جدید از افراد طبقه کارگر نیز بطور نزدیکی مرتبط است »

دراینهورد لنین معتقد بود که :

« نپ ایجاد پایه اقتصاد سوسیالیستی را از نظر سیاسی و اقتصادی کاملاً برای ما امکان پذیر میسازد .

« تنها » موضوعی که باقی میماند مربوط به نیروهای فرهنگی پرولتاریا و پیش قراول این طبقه میباشد . »

برای هر کشوری که از حیث ترقی صنایع عقب مانده است ولی بواسطه مستعد بودن شرایط زمانی و مکانی قادر با انجام انقلاب سوسیالیستی خود میشود دو راه بیشتر باقی نیست : یا باید با تمام قوا و با استفاده از کلیه عوامل مثبت سیاسی واجتماعی عقب ماندگی اقتصادی خود را در کوتاه ترین مدتی رفع و در ردیف کشورهای صنعتی درجه اول قرار گیرد و یا اینکه از کلیه مزایای

## بحث اقتصادی

تعمیلی صرفنظر نموده و منتظر تهاجم ممالک سرمایه داری و انهدام قطعی خود گردد .

برای صنعتی کردن يك کشور هم دولت وقت آن کشور از سه راه میتواند وارد فعالیت شود :

۱- یا بوسیله گرفتن قرضه های خیلی سنگین از سرمایه داران داخلی و خارجی ،

۲- یا بکمک غارت و استثمار کشورهای عقب مانده ،

۳- یا از طریق تمهید اصول سوسیالیستی در زندگی مادی و اقتصادی افراد .

صنعتی شدن کشورهای آلمان، فرانسه ، انگلیس و آمریکا بوسیله یکی اول و دوم صورت گرفته است ولی برای کشورهایی که در عصر امپریالیسم مطابق تئوری « امکان پیروزی سوسیالیسم در يك کشور واحد سرمایه - داری » موفق برانداختن فرمانفرمایی بورژوازی و ایجاد سوسیالیسم میشوند مقدور نیست از راههای اول و دوم اقدام بصنعتی نمودن اقتصادات ملی کشور خود کردند زیرا اولاً اینگونه کشورها هم از کمک مالی ممالک سرمایه داری بطور حتم محروم خواهند بود و هم در ابتدای کار از قرضه های داخلی نتیجه ای نخواهند گرفت. (۱)

ثانیاً چون « غارت و استثمار کشورهای عقب مانده » تباین کلی و تضاد اساسی با پرنسپ های سوسیالیسم دارد لذا يك دولت سوسیالیستی هیچ وقت نمیتواند بانهاد سیاست امپریالیستی مبادرت ورزد .

مسئله ای که از این لحاظ برای يك کشور سوسیالیست قابل اهمیت میباشد پاسخ این سؤال است که « آیا يك کشور عقب مانده صنعتی میتواند

۱- اینکه میگوییم در « ابتدای کار از قرضه های داخلی نتیجه ای نخواهند گرفت » از آن جهت است که از یکطرف طبقه بورژوازی کشورهای سوسیالیستی حیات خود را از دست داده و دیگر اخذ کمک از آنها برای يك دولت کارگری مقدور نخواهد بود و از طرف دیگر توده های زحمت کش ، بعزت استثمار شدید زمان سرمایه داری، در اوایل کار آن قدر توانایی مالی ندارند که بتوانند بدولت خودشان مساعدت نمایند ولی با بیای تکامل سوسیالیسم و بکار افتادن استعدادهای شخصی ، این توده ها چون « باندازه کارشان » از مزایای مالی برخوردار میشوند لذا قدرت پولی آنها بالا رفته و قادر بدادن قرضه میگرددند که اینگونه در جریان جنگ اخیر در مدت خیلی کوتاهی افراد زحمت کش شوروی ۶۱۶ میلیارد روبل به نیروی دفاعی و ارتش سرخ کمک نمودند .

تنها « از طریق تصمیم اصول سوسیالیستی در زندگی مادی و اقتصادی افراد» صنایع سنگینی برای خود ایجاد و تمام رشته های اقتصادیات ملی را صنعتی کند. »

تاریخ نهضت سوسیالیستی شوروی باین مسئله جواب مثبتی داد . تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷ و حتی تا سال ۱۹۳۰ عده نسبتاً زیادی از اقتصادپون معتقد بودند که روسیه با داشتن رژیم سوسیالیستی قادر به ترقی صنایع خود نخواهد بود و بهمین جهت پیروزی سوسیالیسم در این کشور پایه محکمی پیدا نکرده و دیر یا زود محکوم بنابودی خواهد شده . روی همین اصل بود که مخالفین لنین تئوری این دانشمند را در مورد « امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد سرمایه داری » « هدیان » تلقی نموده و مخترع این تئوری علمی را « دیوانه » معرفی میگردند .  
روزیکه لنین اظهار داشت :

« اکنون ما تأثیر عمده خویش را بر انقلاب بین المللی بوسیله سیاست اقتصادی خود نشان میدهم ، تمام زحمت گشایان کشورهای جهان ، بدون هیچ استثنا و مبالغه ای ، چشم بر اتحاد جماهیر شوروی دوخته اند . . . . . و وقتی ما این وظیفه را انجام دادیم (۱) بطور یقین و قطعی در مقیاس بین المللی فاتح شده ایم .

بنابراین مسائل مربوط بنیای اقتصادی برای ما دارای اهمیت فوق العاده زیادی میباشد . ما باید در این جنبه با حرکتی آهسته و تدریجی ( زیرا سریعاً نمیشود ) ولی بطور انحراف ناپذیری بجمله رفته و پیروز شویم . »  
همان بورژوازی و بلندگو های امپریالیسم بیانان لنین را سوره تبلیغاتی خود قرار داده و آنرا مظهري از ناامیدی و یأس سران بالشویسم روسیه میپنداشتند .

سالها از اظهارات بالا گذشت و تجربیات عملی ساختمان سوسیالیسم روسیه صحت گفته های لنین را تأیید نمود . موفقیت هایی که یکی پس از دیگری نصیب اقتصادیات سوسیالیستی شوروی میشد هر روز مشت محکمتری بر دهان پلوه گویان بین المللی مینواخت .

جریانان سهمگین و شرایط سخت سال های ۱۹۲۸-۱۹۱۷ از یکطرف و عملیات حیرت انگیز سال های ۱۹۴۱-۱۹۲۸ از طرف دیگر ثابت کرد که تعلیمات لنین و استالین در مورد صنعتی کردن اقتصادیات ملی صحیح و عملی بوده و هر کشور سوسیالیستی فقط « از طریق » تولید بر طبق نقشه « میتواند مسئله

۱- مقصود سیاست اقتصادی شورویست .



ایجاد صنایع سنگین راحل و پیروزی خود را حفظ نماید .  
 بیهوده نیست که پس از تصویب نخستین نقشه پنجساله استقلال و صدور دستور اجرای آن ، تمام دستگاههای تبلیغاتی کشورهای سرمایه داری بحرکت درآمده و برای تخطئه رژیم شوروی سعی می کردند این نقشه را نمونه ای از « تخیلات » ، از « هذیان » و از « فانتزی » حزب بالشویک جلوه گر سازند .

همانطور که تاریخ شوروی عملاً مدلل ساخته است يك کشور سوسیالیست بدون احتیاج به قرضه های خارجی و بدون توسل به استثمار و غارت کشورهای عقب مانده قادر است کشور خود را صنعتی نموده و پیروزی خویش را تأمین نماید .

زیرا :

۱- در کشور سوسیالیست تمام وسائل و لوازم تولید ، از صنایع و وسائل حمل و نقل گرفته تا اراضی بزرگ و تجارت اجتماعی میشود و بدین طریق بین تولید و روابط تولیدی هم آهنگی ایجاد شده و میدان جهت ترقی و تکامل سریع نیرو های مولده وسیع میگردد .

۲- استعداد کلبه افراد ، اهم از کارگروه ها ( که اجتماع سوسیالیستی مرکب از آنها بوده و مظهر اتحاد طبقاتی این طبقات میباشد ) و اهم از زن و مرد جبراً بکار افتاده و در نتیجه سطح قوه استحصالی رفته های تولید به هالترین درجه خود ارتقاء پیدا میکنند .

روی همین خصوصیات بی نظیر سوسیالیسم است که استالین دره وقوع تجزیه و تحلیل نتایج اولین نقشه پنجساله شوروی اظهار میگردد :

« ولی ایجاد صنایع سنگین و ترقی این صنایع ، بخصوص در کشور ما که در بدو شروع نقشه پنجساله يك کشور عقب مانده و فقیری بود ، مشکلاتی را کار میباشد زیرا بطوریکه مشهود است ایجاد صنایع هزینه های مالی هنگفتی را ایجاد نموده و مستلزم وجود حد اقل معینی از قوای آزموده شده تکنیکی است ، حتی که ایجاد صنایع سنگین بدون آن بطور کلی امکان پذیر نمیشد . آیا حزب ( ۱ ) از این مسئله آگاه بود و آنرا در محاسبه خود منظور میگرد ؟ بلی ، حزب این موضوع را میدانست و نه تنها میدانست بلکه آنرا با تمام قوا اعلام میداشت . حزب میدانست که در آلمان ، انگلیس و آمریکا صنایع سنگین از چه راهی ساخته شده است . حزب میدانست که در این کشورها صنایع سنگین یا بکمک قرضه های بزرگ ، یا از طریق غارت سایر کشورها و یا با استفاده از طرق دو گانه مزبور ایجاد گردیده است . حزب میدانست که

( ۱ ) - مقصود حزب کمونیست ( بالشویک ) روسیه است .

برای کشور ما تمام این راهها بسته است . پس حزب بچه چیزی اعتماد داشت ؟ حزب به نیروهای شخصی کشور ما متکی بود . اطمینان و اتکاء حزب بآن بود که دارای حکومت شوروی است و برناسیونالیزه بودن زمین ، صنایع ، حمل و نقل ، بانکها و تجارت متکی میباشد مامیتوانیم برای تجمع وصال کافی ، که جهت ایجاد و تکامل صنایع سنگین لازم است ، مستحکمترین رژیم اقتصاد را عملی و اداره نماییم . حزب مستقیماً گفت که این کار مستلزم فدا کارهای جدی است و ما اگر بخواهیم هدفهای منظور را بدست آوریم باید آشکارا از روی فهم و شعور به این فداکاریها تن در دهیم . حزب در نظر گرفت بوسیله قوای داخلی کشور ما بدون اینکه بقرضهها و اعتبارات اسارت آمیز خارجی متوسل شود این کار را شروع و انجام دهد .

حزب بالشویک بهموده به نیروهای داخلی خود اطمینان نداشت ، این حزب باتوجه به قوانین جبری تکامل اجتماعی و با در نظر داشتن نتایج ایجاد هم آهنگی بین نیروهای مولده و روابط تولیدی مناسبه خود را تنظیم و نقطه اتکالی خویش را بر روی قوای طبقه کارگر قرار داده بود . تاریخ تکامل صنایع شوروی که ما نمایش کوچکی از آنرا ضمن آمارهای مندرجه در فوق نشان دادیم ، ثابت کرد که پیش بینی های حزب مزبور صحیح و درست بود .

بقیه دارد

# بحث فلسفی

ترجمه و تلخیص : محمدجوایان

« پایه تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته بر تناقضات طبقاتی استوار بوده و این تناقضات در دوره های مختلف اشکال متنوعی بنخود گرفته است . ولی تاریخ بهر شکلی که متظاهر شده باشد استثمار یک قسمت از اجتماع بوسیله قسمت دیگر حقیقت مسلمی بوده که برای کلیه فروع گذشته عمومیت داشته است . بنابراین تمجیبی نیست اگر شعور اجتماعی تمام افراد ، با همه انواع و اختلافات خود ، تاکنون بفرم های مشخص و مشترکی تبدیل شده ، این گونه فرم های شعور فقط مولفه قطعا منهدم خواهد شد که تناقضات طبقات کاملا از بین برود . »

مارکسی

## فلسفه ایده نولوژی

از نظر

### ایده آلیسم و ماتریالیسم

- ۲ -

مکتب مارکسیسم - لنینیسم تمام تعلیمات اقتصادی و تئوریهای اجتماعی خود را بر روی درک مادی تاریخ بنا گذاشته و کلیه مسائل طبیعی و ایده نولوژیکی را از نقطه ماتریالیسم دیالکتیک مورد تجزیه و تحلیل قرار

عقاید مخالف ماتریالیسم  
دیالکتیک در باره مظاهر  
ایده نولوژیکی اجتماع

داده است .

در شماره پیش با نگاه بآموزشهای مارکسیسم - لنینیسم شمار فلسفی خود را در باره ماهیت «ایده نولوژی» بدین مضمون بیان کردیم :

« تشکیلات اقتصادی اجتماع و زندگی مادی افراد تشکیل همان »

« پایه و اساسی را میدهد که شالوده تمام سازمان های قضایی و سیاسی »

« جامعه بر روی آن بی ریزی و بنامشود ، بنا بر این مظاهر ایده فولوژیک »  
 « هر مرحله معنی از مراحل تاریخ بشریت با « تشکیلات اقتصادی » و »  
 « زندگی مادی » آن مرحله تطابق داشته و متوازی با تغییر و تکامل پایه »  
 « های اساسی اجتماع تغییر و تکامل پیدا میکند »

بایستی متذکر بود که نظریه بالا متعاقب پروتاریا ، یعنی متعاقب به  
 مترقی ترین و انقلابی ترین طبقه کنونی است و تئوری های بورژوازی در  
 این مورد کاملاً متضاد با نظریه پروتاریا میباشد . ما در همین مبحث با اسناد  
 بدلائل تاریخی مدلل خواهیم کرد که نظریات طبقه مترقی هر عصری همیشه  
 با علوم معاصر مطابقت دارد و نظریات سایر طبقات بطور نسبی با اصول علمی  
 مخالف است .

تعلیمات بورژوازی نسبت بنقش و ماهیت « ایده فولوژی » یا بر  
 « ایده آلیسم » یا بر « اکلکتیسیسم » (۱) استوار می باشد .

« تئوریهای ایده آلیستی » بورژوازی بشو به خود یا از مکتب فلسفی  
 هگل و یا از نظریات فلسفی کانت سرچشمه میگردند . هگل ایده را « طاق  
 میدانست و شعور اجتماعی افراد را از زندگی مادی آنها مستقل مینمیداشت  
 کانت نیز ایده را یگنوع بر نسبی تغییر ناپذیری تلقی میکرد و معتقد بود  
 که ایده ها گاهی مظهر فرم های صوبو کتیو فکر و گاهی معرف تقاضا های  
 متافیزیکی افراد میباشد .

۱- اکلکتیسیسم (eklektikos یا Eklektismus) مشخص رشته ها  
 و شعباتی از علم ، فلسفه و هنر است که اصول اساسی آنها فاقد وحدت  
 و تمامیت میباشد بدین معنی که اکلکتیسیسم میکوشد در تعلیمات و نظریات  
 خود اصول و آموزش های مکاتب فلسفی متضاد را (مثلاً مانند ایده آلیسم  
 و ماتریالیسم) بطور ساده با هم مخلوط نماید . لنین در مورد این جریان  
 فلسفی چنین میگوید :

« ..... اگر دو یا چند « تشخیص » مختلف انتخاب و بطور کاملاً  
 تصادفی با هم ترکیب شود ..... آنوقت ما از این ترکیب یک نوع  
 « تشخیصی » که جنبه اکلکتیسیستی دارد بدست میآوریم ..... »  
 پیروان این رشته فلسفی فقط و فقط به ترکیب اتفاقی نظریات متضاد  
 قناعت مینمایند بطوریکه یک اکلکتیسیست ممکن است درباره شیئی یا تئوریه  
 واحدی در این حال چندین عقیده متضاد داشته باشد . پایه بسیاری از شعبات اشتقاقی  
 اپورتونیسیم بر اکلکتیسیسم فلسفی قرار دارد و بدین جمعه است که اپورتونیسیم  
 در هر لباسی متظاهر شود شدیداً بر علیه مارکسیسم - لنینیسم مبارزه  
 می کند .

علاوه بر مکاتب دو گانه فوق یک سلسله جریانات دیگری نیز وجود دارند که از فلسفه هگل باکانت مشتق و با کمی جرح و تعدیل، در تئوری های «ایده لولوژی» بورژوازی وارد شده و بین نظریات ایده لولوژیست های سرمایه داری اختلافات جزئی ایجاد مینمایند.

بعبارت ساده تر:

رشته های جداگانه ایده آلیسم بنسبتی که به ظاهر ایده - لولوژیست اجتماع استقلال بیشتری بدهند و منافع بورژوازی را بنحو شدیدتری منعکس نمایند بهمان نسبت نظریات آن رشته به لائتزی های مذهبی نزدیکتر بوده و بالتوجه از نظریات دارائی ارزشی کمتری میباشد.

نظریه ای که در قرن بیستم نسبت بایده لولوژی زیاد شیوع پیدا کرده تئوری «ارزش های فرهنگی» دیگر تا میباشد. از نقطه نظر این تئوری، ایده لولوژی چیز دیگری نیست جز نوعی از پرنسپ های مطلق که در اساس مدنی بشر قرار دارند و بطور کلی واحدی را جهت تقویم فعالیت تاریخی بشر تشکیل میدهند.

ارتجاعی ترین تئوری «ایده لولوژی» را بخصوص در نظریات فلسفی «ایمانت ها» (۲) می توان پیدا کرد.

این دسته سهمی مینمودند جریان ایده لولوژیکی اجتماع را یا مانند نتیجه خلافت روحی شخصیت های جداگانه و یا بمنزله محصول تاثیر متقابل روحی یک اجتماع وانمود سازند.

نظریات پاره ای از ناتورالیست ها نیز از نظر اصول چندان تفاوتی

۲- فلسفه ایمانتیسم (immanentism) که یکی از ارتجاعی ترین فلسفه ایده آلیستی بورژوازی میباشد معتقد است که تمام موجودات محصول شعور بوده و «دنیای ابژکتیو» و «موجود مستقل از شعوری» وجود خارجی ندارد. مهم ترین عناصر این رشته فلسفی شوپ، شوپرت، زلارن و لکلر هستند.

«ایمانت ها ارتجاعی ترین عناصر درجه اول میباشد و فیه لیس را بطور مستقیم وعظ مینمایند» لنین

کلمه ایمان «immanens» بمعنی اهم بان عناصری میگویند که در داخل یک فنومن وجود دارد و از طبیعت آن فنومن ناشی میگردد. ایمانتیسم نیز از این کلمه مشتق میشود و پیروان این رشته را بدانجهت «ایمانت» میگویند که از نقطه نظر آنها جهان مادی ابژکتیو نبوده و در داخل شعور افراد قراردارد (و یا با شعور یکی می باشد)



مختصراً مورد تشریح قرار میدهیم :

**ایده نولوژی کهون اولیه** چگونگی رژیم اجتماعی و تکامل اقتصادی آنوقت را کاملاً منعکس میکرد. در این مرحله از تکامل بشریت علم و هنر بمفهوم حقیقی خود وجود خارجی نداشت، قوانین و مقررات اجتماعی برشته تحریر درنیامده بود، جامه از نقطه نظر تاریخ با آداب و رسومات بقریبی که از مدتها قبل از نسلی بنسل دیگر منتقل و خصوصیات سازمان اشتراکی رامشخص مینمود اداره میشد.

در کهون اولیه عقاید مذهبی افراد نیروهای طبیعت را بطور فانتزی متصور میساخت. هر طایفه و قبیله ای برای خود خدایان مخصوصی دارا بود. ایمان مذهبی با طرز زندگی قبایل و طوایف مربوطه بستگی کامل داشت بطوری که خدای هر دسته با فعالیت آندهسته هم آهنگ بود مثلاً طوایفی که بشکار اشتغال داشتند از بین حیوانات وحشی منطقه خودخدائی برای خویش تعیین میکردند و همچنین قبایلی که بزراعت و کشاورزی مشغول بودند یکی از نیروهای طبیعت را (مثل آسمان، زمین و آفتاب) انتخاب و آنرا مانند خدا مورد ستایش قرار میدادند.

بعبارت ساده تر :

در این مرحله از تکامل بشریت چون سطح ترقی نیروهای مولیده خیلی پایین بود و افراد در مقابل قوانین و قوای طبیعت ضعیف و محکوم بودند، هر قهوهن یا نیروئی از محیط مادی که در زندگی اقتصادی قبایل جداگانه بیشتر تاثیر داشت خدای آن قبایل میگردد. موزیک، سرود و حتی قصص و حکایات این دوره نیز بر حسب شرایط زمانی و مکانی طوایف یا معرف مشخصات جنگجویی، یا معرف زندگی صیادی و بامظهر خصوصیات گله داری و شبنانی افراد بود.

**ایده نولوژی اجتماع بردگی** پس از تجزیه و پراکنده شدن قبایل ایجاد گردید. طرز تولید این مرحله که بر اساس بردگی قرار داشت موجب پیدایش و توسعه داد و ستد شد. پایایی توسعه مبادله، تجمع و تمرکز ثروت رو بفزونی گذاشت، در یونان و رم قدیم متوازی با ترقی سطح معرفت زمین شناسی افراد، معلومات تجارتنی نیز تکامل پیدا میگرد. در این مرحله در ردیف طبقات عدیده اسرا و بردگان، دستجاتی نیز بنام دهقان و صنعتگر آزاد زیست مینمودند، تقسیم کار اجتماعی و ایجاد اختلافات طبقاتی در ترقی قضایای اقتصادی و بالتبجه در نشوونمای آثار فرهنگی و سیاسی اجتماع قدیم رم و یونان نقش مهمی بازی میکرد.

در اجتماع بردگی، هملت تکامل تکنیک تولید و استثمار شده بردگان

( که یکی منجر به بالا رفتن سطح اسبحصال، برگردد و دیگری موجبات تضعیف روزافزون قوه خرید اکثریت جامعه میشود ) محصولات تولید شده بر میزان مصرف افزایش پیدا میکنند . این موارد در دست برده داران یا دارندگان زمین متمرکز شده و باین طبقات امکان میدهد قسمت اعظم وقت خود را به علم، هنر، فلسفه و سیاست تفحص می دهند. دکتر ارانی در مجله دنیا تحت عنوان « عرفان و اصول مادی » این قضیه را بخوبی روشن نموده و چنین میگوید :

« چون کار بدنی در یونان قدیم بهمه غلامان بود دسته متوسط و « طبقه منمول وقت و حوصله داشتند » راجع بقضایای طبیعت و روابط « هلت و معلولی بین آنها و قوانین تفکر و غیره تحقیقات کنند . این منفکرین « یونان بواسطه بسط تجارت با دنیای وسیعتری آشنا شده نظریات جامعهتری « و دقتتری پیدا کرده بودند بهین جهت در تاریخ یونان بعد از دوره « افسانه ها و تصوف مقدمانی دوره فلاسفه طبیعی دیده میشود »

روی همین اصل بود که یونان قدیم را مظهر زیباترین شکوفه فلسفه، ریاضیات، نجوم، ادبیات، تاریخ، معماری و مجسمه سازی میدانند و مبدأ عقاید سیاسی و منشأ حقوق را در رم قدیم جستجو مینمایند .

در این مرحله بتدریج قوانین کتبی بجای آداب و رسومات ساده قدیم ( که نقش مقررات اجتماعی را بازی میکرد ) قرار میگردد اما چون این قوانین بدست همان طبقاتی تهیه و تدوین میگردد که بر اساس کار اسرا و بردگان زندگی میکردند لذا عموم آنها از لزوم مالکیت شخصی و حفظ امتیازات اریستوکراسی دفاع مینمود بطوریکه حقوق جدید اصول مالکیت را بکل از خصوصیات اشتراکی کمون اولیه رهایی بخشید .

در این مرحله مذهب قدیم گرچه موقعیت خود را کم و بیش حفظ کرده بود ولی از یکطرف نقش آن بنا بر تغییرات حاصله در زندگی اقتصادی و اجتماعی طبقات تغییر مینمود و خصوصیاتش با سرعت و وسعت روز افزونی با وضعیت جدید هم آهنگ میشد و از طرف دیگر متوازی با مذهب قدیم، مذاهب ملی ( mysterion ) نیز روز بروز ترقی بیشتری پیدا میکرد .

اگر مذهب قدیم نقش فلسفه را درباره طبیعت بازی میکرد در اجتماع برهگی، ایبایی ظهور فلسفه مادی و ترقی علوم، اعتقادات مذهبی کم کم از صحنه طبیعت خارج میشد و مرکز نقل ادیان متوجه تصوف و عرفان میگردد .

در این مرحله از کمال تاریخ، فلسفه یونان اولین نمونه های نظریات مادی و دیالکتیکی را منمکس میگرد ( گویانکه این نظریات بواسطه طی مرحله ابتدائی خود خیلی نا م ص بود ) . انگاس در موقع تریف فلسفه یونان قدیم مینویسد « فلاسفه قدیم یونان همه ذاتاً دیالکتیکین بودند » .

پیدایش انکار دیالک تیکی آنوقع یونانیان ناشی از شرایط زندگی اجتماعی آنان بود بدین معنی که رشد سریع تجارت، توسعه مستعمرات، جنگ سخت دولتهای بزرگ جهت تحصیل حاکمروائی بر دنیا (مانند جنگ بین یونان و ایران)، مبارزه احزاب و طبقات، سقوط و استقرار دولتها، تغییر و آزادی مستعمرات: تمام این قضایا و حوادث که در آنوقع بتکرار اتفاق میافتاد جهان را در شعور اجتماعی یونانیان مانند دنیای متحرک و مرتبط، دنیایی متغیر و مترقی منعکس میکرد

تأثیر عمیق قضایای فوق را به بهترین وجهی میتوان در يك جمله از فلسفه هراکلیت درك نمود :

« دنیای منحصر بفرود مادی بوسیله هیچیک از خدايان و افراد ایجاد نشده است - چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده دنیای مادی بمنزله حلقه فروزنده است که دائماً، بر طبق قوانین مشخص، زمانی مشتمل میشود و گاهی فروغ خود را از دست میدهد »

ایده لولوژی فتودائیم نسبت به ایده لولوژی اجتماع بردگی مظهر يك فنومن تفرقاتی میباشد .

در این مرحله اشکال ثابت اقتصاد فتودالیت و وضعیت نسبتاً تکنواخت طرز تولید چه برای رشد علوم و نشوونمای مکاتب مترقی فلسفی و چه برای ترقی سطح فرهنگی و هنری افراد شرایط نامساعدی را بار آورده بود: تولید دهقانی (که بطور انفرادی صورت میگرفت) و صناعت فتودال (که در خانه و بادست انجام میدرفت) بمنظور تامین احتیاجات اربابهای فتودال و یا رفع حوائج شخص مولد بعمل می آمد، بهمین جهت دیگر جائی برای مبادله و بسط ارتباط بین شهرهای يك کشور باقی نبود و بنا بر این هیچگونه کوششی بمنظور بالا بردن قوه استحصالت کار ابراز نمیشد.

روی همین اصل است که ما در قرون وسطی به پیشرفت های علمی برخوردار نی نماییم و فرهنگ و هنر این مرحله را همانند فرهنگ و هنر دوره بردگی ( بلکه عقب تر از آن ) مشاهده میکنیم .

کوششی که برای افزایش قوه استحصالت کار مبذول میشود در حکم عامل ترقی علم، هنر، فلسفه و فرهنگ میباشد زیرا فقط با وجود و تشدید این کوشش و از طریق این کوشش است که افراد برای کشف قوانین طبیعت و اطلاع از فنونهای اجتماعی ابراز مساعی نموده و رابطه خود را بانبروهای طبیعی وسیعتر و بارزتر مینمایند .

در فتودالیم حکومت فتودال، که بر امتیازات فردی طبقه حاکمه انگاه داشت، برای حفظ موجودیت خود با هر جریان جدید و پیشرفت نویسی

سخت مخالفت میورزید .

واضح است که در چنین شرایطی مذهب مانند نقش عامل را بازی مینماید زیرا دگم های مذهبی بمنزله بهترین صلاحی است که طبقه حاکمه هر عصری برای حفظ اوضاع موجوده میتواند از آن استفاده شایان بنماید. پیروده نیست که ما اروپای قرون وسطی را مسند حاکمیت مذهب کاتولیک می بینم و پیروده نیست که در قرون وسطی هر نویسنده و فیلسوفی که افکار و یا تعلیماتش مخالف با اصول کلیسا بود طعمه آتش میگردید .

حاکمیت کلیسا های کاتولیک بر ایده نولوژی فتودالیسم معرف فرمانفرمایی طبقه فتودالها در قضایای اجتماعی و سیاسی بود .

فلسفه و ادبیات این عصر بکلی در خدمت کلیساها قرار داشت بدین معنی که فلاسفه و نویسندگان فقط مجاز بودند در اطراف دگم های مذهبی بحث نمایند و آنچه هایی که در کتاب « آسمانی » نوشته نشده سخن بیان نیاورند .

لازم بتذکر نیست که تمام بحث های این دوره از نقطه نظر خود کلیسا بعمل می آمد و روی همین اصل در قرون وسطی با تمام جنایات و فجایعی که اعمال مذهبی مرتکب میشدند و با اینکه خرافات ضد علمی « کتب آسمانی » روشن و تاحدی مدلل شده بود معینا شماره کتب انتقادی از چندین جلد تجاوز نمی کرد . از فلاسفه ای که کلیسای فتودال اجازه انتشار و تفسیر مذهبی آثار آنها را داده بود میتوان افلاطون و ارسطو را نام برد به عبارت ساده تر : فلسفه در دوره فتودال به سکولاستیک مبدل گردیده بود .

در دوره فتودال فلسفه ماضور بود که طبیعت را مصنوع خدا وانمود ساخته و اصول مذهبی را مشخص ترین قوانین تکامل اجتماعی و بهترین قوانین قضائی جامعه معرفی کند ، ریاضیات میبایستی افکار « مقدس » را بااهداد مطابقت دهد، جغرافی مجبور بود در اطراف «بیش و چشم» بررسی کرده و ضمناً ثابت نماید که «الکیدز» (۱) مرکز زمین میباشد .

دکتر ارانی در این باره چنین میگوید

« تمام عقاید قرون وسطی در ممالک غرب لباس عیسویت در برداشت »  
 « یعنی نفوذ مذهب تمام متفکرین را مجبور کرده بود عقاید خود را با »  
 « عیسویت توافق دهند . کتب فلسفی قرون وسطی به سکولاستیک »  
 « معروفست . سکولاستیکوس ابتدا به مملکت هفت فن صرف و نحو ، »  
 « منطبق علوم فصاحت، موسیقی، هیئت، حساب و هندسه اطلاق میشد »

(۱) - الکیدز یا بیت المقدس یکی از شهرهای بزرگ فلسطین است و در نظر یهودیان و مسلمانان و مسیحیان شهر مقدسی میباشد

## ۱- علم

يك نظریه علمی و مادی راجع  
به علم، مذهب، اخلاق،  
هنر، حقوق و فلسفه

علم چیست؟ از کجا پیدا  
می شود؟ پیدایش آن در طول چه  
عوامل و جریاناتی می باشد؟  
هدف و مقصودش کدام است؟

اولاً - علم « عبارت از نتایج

و مجموع معلوماتی است که در جریان زندگی تاریخی و حیات اجتماعی راجع بطبیعت، اجتماع و فکر کسب و اندوخته میگردد » (۱) اما نه تنها « مجموع » ضاده « معلومات » بشر را نمیتوان « علم » نامید (زیرا علم بعضی اعم عمل « ربط و اتصال بین روابط حاصله از تجربیات عملی » را میسراند) بلکه « نتایج » ناشی از « مجموع معلومات » بشر را هم نمی توان مظهر کلی « علم » تلقی کرد ( زیرا همان طوری که خواهیم دید در عوام طبقاتی علم جنبه طبقاتی پیدا میکند یعنی « هر طبقه از تجارب و علوم مثبت نفع طبقاتی خود نتیجه دیگری میگیرد » (۲)

ثانیاً - علم مولود آن احتیاجاتی است که در طی منازعات انسان با طبیعت و یا بر اثر مبارزه بین طبقات اجتماعی برای انسان تولید میگردند. حقیقت آنست که بشر در ضمن مبارزات و منازعات خود به معلومات مختلف و تجربیات گوناگونی پی برده و سعی میکند بوسیله تجربیات و معلومات تحصیلی، عوامل موجودیت خود را با انسان ترین نحو ممکنه ایجاد و آسایش خویش را بهترین وجهی تأمین نماید. بر اثر همین گوش و مساعی است که اولین نطفه های « علم » بوجود آمده و شروع بشو و نما میکند.

ثالثاً - پیدایش علم حقیقی ناشی از شناخت « قوانین » و ایجاد « ارتباط » بین « قوانین » مکشوفه میباشد. انسان جهت تنازع بقا، احتیاجاتی دارد و برای رفع این احتیاجات مجبور « بکار کردن » و « تولید نمودن » است، در جریان همین « کار » و « تولید » بشر بتدریج بر حقیقت همه ای از « قوانین طبیعی » و « قضایای اجتماعی » آگاهی حاصل می نماید، پس از کشف این « قوانین » و « قضایا » بشر بامکان تقلیل مساعی « کار » و تسهیل عمل « تولید » پی می برد و جهت اجرای ایده آلهی « امکان پذیر » خود میکوشد بین « قوانین جداگانه طبیعی » و « قوانین جداگانه اجتماعی » از یکطرف و بین « قضایای طبیعی » با « قضایای اجتماعی » از طرف دیگر

۱- از فرهنگ مختصر اتحاد جماهیر شوروی

۲- از شمارهای مجله دنیا



ارتباط برقرار نماید؛ در جریان این «سعی و کوشش» هست که يك يا چند حکم کلی بوجود میآید و بدین طریق علم به معنی واقعی کلمه پیدا میشود. بهمین جهت است که انگلس میگوید:

۱- «کار خالق انسان میباشد»

۲- «دست نه تنها ارگان کار است بلکه محصول کار هم

میباشد» (۱)

رابعاً - هدف و مقصود علم: یکی از خواص علم اینست که بنا بر طبیعت خود مانند متافیزیک اجزاء و فنومن های طبیعت را بطور جداگانه و مستقل از یکدیگر تحت بررسی قرار نمیدهد بلکه طبیعت و قضایای آنرا بطور دیالکتیکی، یعنی بادر نظر گرفتن روابط جبری و تاثیر متقابلشان در نظر میگیرد. بهمین جهت هدف و مقصود علم نمیتواند جز کاوش قوانین طبیعی و روشن نمودن فنومن های اجتماعی از یکطرف و آشکار کردن راه استفاده از این قوانین از طرف دیگر چیز دیگری باشد.

گفتیم که عام زاده احتیاجات بشر است و میدانیم که اولاً اوضاع بشر روز بروز در تکامل میباشد و بهمین جهت احتیاجات انسان هم دائماً در توسعه و تزايد خواهد بود ثانیاً پائینای رشد «احتیاجات»، دامنه کوشش و مساعی انسان جهت رفع «احتیاجات» خود وسیع تر میگردد و متوازی با توسعه «کوشش و مساعی انسان»، بر میزان تجربیات او افزوده میشود ثالثاً بر اساس این «تجربیات»، کشف روابط علت و معلولی قضایا بیشتر و منطقی بشر دقیق تر و محکم تر میگردد: بر اثر همین تحولات است که علم پیوسته در حال تکامل و توسعه میباشد.

بعبارت ساده تر:

علم متوازی با تکامل اجتماع بجلو میرود و هر روز در رشته جدیدی از رشته های مختلف زندگی مادی افراد تعمیم پیدا کرده و حقیقت نویسی را بطور صحیح تر و بازتر منعکس مینماید.

از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم «تکامل علم» را نباید بطور ساده یعنی مستقل از «تکامل منطقی مسائل و مفهومات» نتیجه گرفت بلکه «منافع تکنیکی، سیاسی و تولیدی» را باید مشخص «تکامل علم» دانست زیرا فقط این «منافع» است که آن «مسائل و مفهومات» را پیش می آورد و کشف و درک آنها را ایجاب میکند.

بدین ترتیب از یکطرف «تکامل علم» تابع «منافع تکنیکی، سیاسی و تولیدی» افراد است ولی از طرف دیگر در جوامع طبقاتی

۱- از کتاب «نقش کار در جریان تبدیل انسان بیمون»

« منافع » طبقات « پائین » بطور کلی تابع « منافع » طبقه « حاکمه » میگردد، از همین جاست که علم تقسیم بندی شده و هر طبقه بر حسب خصوصیات جبری خود از علوم نتیجه گیری صحیح و یا غلط میگردد، از همین جاست که تئوری های ارتجاعی اختراع میشود یعنی طبقات معترض برای اغفال توده ها و بتأخیر انداختن مرحله انهدام قطعی خود متوسل به صاست مالی کردن حقایق و مقلطه کاری قضا یا میگرددند و بالاخره از همین جاست که فورمولهای: « علم و هنر وقتی میتواند از آن توده وسیع شمرده شود که در مهده جامعه بی طبقات نشوونما کند » (۱) زیر اقط « علم، مذهب و هنری که در مهده يك جامعه طبقاتی پیدا شود جنبه طبقاتی دارد » (۱) در شرایط سرمایه داری علم مانند یکی از حربه های « سرمایه » در مقابل طبقه کارگر قرار میگردد و کیفیات علمی، بجای تسهیل کار، زحمتکشان، منجر بشدیده استثمار آنان میگردد. علوم بورژوازی (۲) فقط در آنوقتی مترقی و انقلابی بوده است که این طبقه با فتودالیسم مبارزه میگردد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه صفحه جدیدی در تاریخ تکامل « علم » باز نمود. در پس این انقلاب، برای نخستین بار در تاریخ بشریت « علم » از قبود طبقات حاکمه رهائی پیدا کرد و در یک ششم جهان بخدمت اکثریت زحمت کش درآمد.

در جریان تکامل تاریخی « علم »، فرم ها و سازمانها و متدهای علمی تغییر مینماید مثلا در سرمایه داری امور علمی خواهی نخواهی گرفتار آثارش و پراکنده گی شده و علت تناقضات طبقاتی و رقابت سرمایه داری جنبه طبقاتی و انفرادی بشود میگردد حال آنکه در سوسیالیسم چون طبقات و رقابت قدیم از بین می رود بنابراین علم نیز مانند تولید در جهت « نقشه » در می آید و اعمال فرم ها، وظایف سازمانها و خصوصیات متدهای علمی از پیش معین میگردد. لکن در نخستین روز های حکومت شوروی متذکر گردید که در سوسیالیسم نه تنها باید تمام تشکیلات اقتصادی و سیاسی بر علوم جدید و ترقی قرار گیرد بلکه باید در امور و عملیات « علم » نیز تجدید نظر کامل و اساسی بعمل آید

#### ۱- از شمار های مجله دنیا

۲- مقصود از « علوم بورژوازی » این نیست که بورژوازی « علوم » بخصوصی برای خود دارد، منظور این است که در جوامع طبقاتی علم در خدمت طبقه حاکمه است و چون در سرمایه داری فقط بورژوازی است که طبقه حاکمه را تشکیل میدهد لذا علوم این رژیم بعنوان « علوم بورژوازی » مصطلح است

بحث فلسفی

علوم شوروی که مجهز به اصول و تعلیمات ماتریالیسم دیالک تیک است بواسطه نشو و نما در يك رژیم بدون طبقات ، موانع تکاملی خود را از دست داده و بعدنی در عمر قلیل خود پیشرفت نموده که در مورد فرهنگ نیز «روسیه درجه چهارم تزاری» را در صنف اول کشورهای دنیا قرار داده است .

برای نمایش سرعت و میزان ترقی فرهنگ شوروی ذیلا چند فقره از آمارهای رسمی فرهنگی درج میگردد :

رشد سطح فرهنگی توده های زحمت کش کشور سوسیالیستی شوروی در جریان شش سال ۱۹۳۸-۱۹۳۳

میزان افزایش شش ساله	سال تحصیلی ۱۹۳۸-۱۹۳۹	سال تحصیلی ۱۹۳۳-۱۹۳۴	
۳،۴۱۴،۹۰۰	۲۱،۲۸۸،۴۰۰	۱۷،۸۷۳،۵۰۰	عده دانش آموزان ابتدائی
۶،۵۹۳،۸۰۰	۱۲،۰۷۶،۰۰۰	۵،۴۸۲،۲۰۰	» » » متوسطه
۱۴۲،۷۰۰	۶۰۱،۰۰۰	۴۵۸،۳۰۰	» دانشجویان عالی
			جمع
۱۰،۱۵۱،۴۰۰	۳۳،۹۶۵،۴۰۰	۲۳،۸۱۴،۰۰۰	
۲۹۷۰۰	۷۰،۰۰۰	۴۰،۳۰۰	عده کتابخانه های توده ای
۴،۰۰۰،۰۰۰	۱۲۶،۰۰۰،۰۰۰	۸۶،۰۰۰،۰۰۰	عده کتابهای موجوده در این کتابخانه ها
۳۴،۵۰۰	۹۵،۶۰۰	۶۱،۱۰۰	عده کلوبهای توده ای
۲۰۳	۷۹۰	۵۸۷	عده تئاترها
۲،۹۸۵	۳۰،۴۶۱	۲۷،۴۷۶	عده سینماهای شهر
۱،۵۷۱	۱۸،۹۹۱	۱۷،۴۷۰	عده سینماهای دهات
۲۹۰۵۸۰۰۰۰	۷۰۹۲۴۰۰۰۰	۴۹۸۶۶۰۰۰۰	تیراژ سالیانه روزنامه ها

انتر ناصیو نالیست

عدده مدارسى كه در عرض شش سال در كشور سوسياليستى شوروى  
تأسيس شده است

سال مربوطه	در شهرها و حومه‌های شهر	در نقاط روستائى	جمع
۱۹۳۳	۳۲۶	۳،۲۶۱	۳،۵۸۷
۱۹۳۴	۵۷۷	۳،۴۸۸	۴،۰۶۵
۱۹۳۵	۵۳۳	۲،۸۲۹	۳،۳۶۲
۱۹۳۶	۱۵۰۵	۴،۲۰۶	۵،۷۱۱
۱۹۳۷	۷۳۰	۱،۳۲۳	۲،۰۵۳
۱۹۳۸	۵۸۳	۱،۲۴۶	۱،۸۲۹
جمع	۴،۲۵۴	۱۶،۳۵۳	۲۰،۶۰۷

شماره متخصصین و هنرمندان فارغ‌التحصیل کشور سوسياليستى شوروى  
در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۸

۱۹۳۳	۱۹۳۴	۱۹۳۵	۱۹۳۶	۱۹۳۷	۱۹۳۸	
۶۱۰۰	۱۴۹۰۰	۲۹۶۰۰	۲۹۲۰۰	۲۷۶۰۰	۲۵۲۰۰	۱- مهندسين صنايع و ساختمان
۱۸۰۰	۴۰۰۰	۷۶۰۰	۶۶۰۰	۷۰۰۰	۶۱۰۰	۲- حمل و نقل و ارتباط
						۳- مكانيسين اقتصاديات روستائى، مهندسين فلاحهت دامپرورى و متخصصين تربيت مواشى
۴۸۰۰	۶۳۰۰	۸۸۰۰	۱۰۴۰۰	۱۱۳۰۰	۱۰۶۰۰	۴- اقتصاد دان و حقوق دان
۲۵۰۰	۲۵۰۰	۵۰۰۰	۶۴۰۰	۵۰۰۰	۵۷۰۰	۵- معلم ديپرستانهاى متوسطه، معلم فاکولته‌هاى کار گرى، معلم هنرستانها، ساير کارکنان فرهنگ من-
۱۰۵۰۰	۷۹۰۰	۱۲۵۰۰	۲۱۶۰۰	۳۱۷۰۰	۳۵۷۰۰	چهارم کارکنان امور هنرى
۴۶۰۰	۲۵۰۰	۷۵۰۰	۹۲۰۰	۱۲۳۰۰	۱۳۶۰۰	۶- دوگتر، دواسازو کارکنان امور طبى
۴۳۰۰	۱۱۱۰۰	۱۲۷۰۰	۱۴۲۰۰	۹۹۰۰	۹۸۰۰	۷- متخصصين رشته‌هاى ديگر
۳۴۶۰۰	۴۹۲۰۰	۸۳۷۰۰	۹۷۶۰۰	۱۰۴۸۰۰	۱۰۶۷۰۰	جمع





- نفر ( ۱۹۲۹ ) به ۳۳۱۹۶۵۰۴ نفر ( در سال ۳۸ ) بالغ گردیده است .  
 ۲- شماره مدارس عالی و تخصصی از ۹۱ ( در سال ۱۹۱۴ ) به ۶۰۰ ( در سال ۱۹۳۳ ) افزوده شده است .  
 ۳- شملوه کلوپ های توده ای از ۳۲۰۰۰ ( در سال ۱۹۲۹ ) به ۶۱۱۰۰۰ ( در سال ۱۹۳۴ ) و ۹۵۶۰۰۰ ( در سال ۱۹۳۸ ) ترقی کرده است .



مسئله ای که از نقطه نظر « علم » قابل تعمق و اهمیت است موضوع خصوصیات و چگونگی روابط « علم » با « عمل » میباشد .  
 در جوامع طبقاتی عموماً و در جامعه سرمایه داری خصوصاً علم از عمل مجزا و مستقل میگردد زیرا در اینگونه اجتماعات برای آمپهای که به « عمل » تولید دست میزنند بواسطه استثمار شدید از یک طرف و عدم تمایل مادی طبقه حاکمه از طرف دیگر وسائل تحصیل فراهم نیست و بهمین جهت اکثریت رحمت کش از علم و دانش حقیقی برخوردار نمیشود و آنهایی هم که امکان تحصیل علوم را دارند غالباً از جریان عملی « تولید » برکنارند روی همین اصل در اجتماع طبقاتی بین « کوشش های دماغی » افراد با « کوشش های بدنی آنها » تناقض ایجاد میشود و نتیجه پیشرفت « علم » و ترقی رشته های علوم دچار وقفه و اختلال میگردد چون همانطوری که در بالا متذکر شدیم مبنی پیدایش و سیر تکامل « علم » بر اساس تجربه و پراتیک عملی افراد استوار است و مادام که بین « علم » و « عمل » تماس دائمی بوجود نیاید نه تنها موفقیتهای « علم » سرعت و وسعت لازم امکان پذیر نمیشود بلکه هر پیشرفتی هم که در « علوم » حاصل گردد بفتح یک طبقه محدود و بضرر یک اکثریت وسیع مورد استفاده قرار نمیگیرد .  
 پیدایش تناقض بین « علم » و « عمل » با ایجاد مالکیت شخصی بر وسائل تولید هم آهنگ میباشد و تکامل این تناقض ناشی از تکامل تقسیم اجتماعی کار است ؛ بهمین جهت است که تناقض بین « علم » و « عمل » از خصوصیات تفکیک ناپذیر اجتماعات طبقاتی تلقی میگردد و جز با از بین رفتن تناقضات اجتماعی منهدم و معدوم نخواهد شد .

ممکن است در اینجا سؤال شود که : « اگر تکامل « علم » زاده احتیاجات بشر است ، اگر جریان تکامل « علم » بر اساس تجربه قرار دارد ، اگر تناقض بین « علم » و « عمل » خاصیت طبیعی جوامع طبقاتی است و وجود این تناقض مانع از ترقی « علوم » میباشد پس بچه علت در جامعه سرمایه داری ( که جنبه های منفی پیش گفته شده با حدا کثر شدت تظاهر میکنند ) « علم » و « تکنیک » بسرعت بی نظیری ترقی نموده است و بچه علت هنوز

پاره ای از کشور های سرمایه داری در غالب رشته های علمی از کشور سوسیالیستی شوروی هم جلو تر هستند حال آنکه طبق فورمول بالا «علوم» کشور اخیر باید خیلی مترقی تر از «علوم» کشورهای نوع اول باشد؛  
 گرچه ما در شماره های بعد سئوالات فوق را مطرح خواهیم نمود ( زیرا جواب آنها مستلزم تجربه و تحلیل فرهنگ سرمایه داری است ) ولی در اینجا سعی میکنیم چگونگی مسائل طرح شده را بطور مختصر و جامع روشن سازیم :

موفقیت های شگفت سرمایه داری در قضایای «علمی» و «تکنیکی» غیر قابل انکار است اما تحصیل این موفقیت ها نه تنها دلیل بر آن نیست که «علم» در فوق طبقات قرار دارد و مستقل از مبارزه و تناقضات طبقاتیست بلکه بر عکس ، ماهیت و نتایج حاصله از پیشرفت های علمی و تکنیکی سرمایه داری بهترین مدرکی است که با تجربه و تحلیل آن ، طبقاتی بودن «علم» بهترین نهوی روشن و مدلل میگردد .

اگر رشته های مترقی علوم سرمایه داری را دقیقاً مورد موشکافی قرار دهیم و رابطه این رشته ها را با زندگی مادی و احتیاجات حیاتی بورژوازی مرتبط نماییم بطور وضوح خواهیم دید که علم جنبه طبقاتی داشته و تکامل آن معلول نوسه و ترقی احتیاجات مادی جامعه است . مثلاً وقتی ترقی شیمی را با ترقی فیزیک ، طب ، سوسپولوژی ، بیولوژی ، فلسفه ، ژئولوژی و رشته های دیگر مقایسه نماییم میبینیم که شیمی برآب بیشتر و سریعتر از سایر علوم ترقی و تکامل پیدا نموده و یافیزیک پس از شیمی در ردیف اول تکامل رشته های علمی قرار گرفته است .

ترقی سریع شیمی از آن جهت است که رقابت سرمایه داری بدان احتیاج دارد :

ما از پیش میدانیم که در رژیم کاپیتالیسم فقط آن دسته از بورژوازی میتواند موفقیت خود را حفظ نموده و از انهدام قطعی نجات پیدا کند که در رقابت سرمایه داری فاتح گردد . پیروزی در این رقابت نیز فقط از آن ان بنگاه صنعتی و یا کشور سرمایه داری خواهد بود که دارای تکنیک جدید تر و مترقی تری باشد ؛ بنا براین از یک طرف در سرمایه داری «تکنیک جدید مترقی» یکی از مهم ترین رکن احتیاجات جامعه ران تشکیل میدهد ولی از طرف دیگر تحصیل هر موفقیت نوینی در تکنیک صنایع مستلزم ایجاد پیشرفت نوین در علوم شیمی و فیزیک است زیرا بدون چنین پیشرفتی اختراع «ماشین های جدید مترقی» غیر ممکن میباشد .

په‌په‌په نیست که مامی بینم در کشور آمریکا نسبت بشیمی و فیزیک تو حوی  
عمیقی میشود اما در کشور شوروی طب و فرهنگ مورد بررسی و تکامل  
قراو میگردد :

در کشور آمریکا اجتماع بحال طبقاتی است و بورژوازی که طبقه  
فرمانفرما است برای حفظ موجودیت خود احتیاج بترقی فیزیک و شیمی دارد  
در صورتیکه کشور شوروی معرفت یک اجتماع بدون طبقه میباشد و بنابراین  
دو این کشور قبل از هر چیز آن رشته از علوم ترقی میکنند که توده بدین  
احتیاج دارد .

کشف نیروی اتم در آمریکا بهترین نشانه ای از طبقاتی بودن «علم»  
است : چرا شیمیست های آمریکا و انگلیس بجای اینکه فعالیت خود را به  
مسئله بهداشت که جنبه عمومی دارد متوجه سازند و مثلاً برای کشف واکنش  
ضد صل ابراز مساعی نمایند تمام کوشش های خویش را برای ساختن بمب  
اتم بکار میاندازند ؟ :

برای اینکه بورژوازی احتیاج بمب اتم دارد ، برای اینکه بورژوازی  
معتقد است با کشف این بمب میتواند نیرومند ترین سنگر آزادی را منهدم  
نموده و فرمانفرمایی خود را برای چند قرن دیگر تامین نماید و بالاخره  
برای اینکه نیروی اتم پرورزی کشور « دارنده فورمول شکافتن اتم » را  
در رقابت سرمایه داری تامین مینماید حال آنکه « واکنش ضد صل » نقشی  
در حل و فصل مسائل حیاتی فوق بازی نمیکند .

گرچه در رژیم سوسیالیسم هم بر طبق اظهار استالین « تناقض بین  
کار دماغی و کار بدنی بحیات خود ادامه میدهد » (۱) ولی این تناقض با سرعت  
روز افزونی از بین میرود بطوری که میتوان پیش بینی نمود در کمونیزم  
دیگر « تناقض بین کار دماغی و کار بدنی بکلی ناپود شده است » .

(استالین)

بقیه دارد

## قسمت اول

مسائلی که دانستن آنها در درجه اول اهمیت قرار دارد

### آ - تعلیمات مرحله اول سرمایه داری

تاریخ از نظر مادی - جریان انقلابات قرون وسطی و قرون جدید - تناقضات لاینحلی که در درون رژیم های فئودال و سرمایه داری وجود دارد - سیر تکاملی نیروهای مولده از دوره بردگی تا عصر سوسیالیسم - راز تجمع اولیه ثروت - تمرکز ثروت در يك قطب و تشدید فقر در قطب دیگر - انهدام جبری تولید های جزئی و کوچک - جریان تاریخ از فئودالیسم تا امپریالیسم - تناقضات داخلی کاپیتالیسم - ساعت مرگ مالکیت شخصی بورژوازی - تشدید تضاد های آشتی ناپذیر طبقاتی - پروتاریا : گورکن بورژوازی - تشکیل پروتاریا در يك طبقه واحد - جهش در عالم آزادی - افکار معمولی ضد سوسیالیسم - ایده آل های اجتماعی سوسیالیستی

- ۳ -

در شماره اول تحت عنوان  
« تناقضات لاینحلی که در درون  
رژیم های فئودال و سرمایه داری  
وجود دارد » تا حدی تضاد های

تناقضات داخلی  
کاپیتالیسم

کاپیتالیسم تعریف شده است و به همین جهت در این بحث سعی میگردد ضمن

تصريح بیشتر، نسبت به پیدایش و تکامل این تناقضات اطلاعاتی در دسترس خواننده گان گذارده شود:

تا قبل از نغو و نمای کاپیتالیسم تولید در تمام نقاط جهان بمقیاس جزئی و ناچیزی انجام مییافت، وسائل تولید اکثراً در مالکیت شخصی خود مولدین قرار داشت، تولید اقتصادیت شهری از طریق صنعت دستی وبطور انفرادی صورت میگرفت، تولید کشاورزی بوسیله یکو از دستجات روستائیان آزاد، روستائیان مملوک یا دهقان مزدور بعمل میآمد، عمل استتصال، سه در دهات و چه در شهر، فقط بظهور تولید احتیاجات شخصی مولد و با جهت تامین حوائج ضروری ارباب های فئودال انجام می پذیرفت.

این شرایط جبراً بمسئله تولید شکل جامه‌دی میداد و میدان ترقی نیروهای مولده را محدود می ساخت و روی همین اصل در سراسر قرون وسطی تکامل قوه استتصال و ترقی صنایع دستی با کندی مخصوص صورت می گرفت. در چنین شرایطی بود که نطفه های اولیه بورژوازی در قالب صنعت فئودال بسته شد و بشرحی که در شماره قبل دادیم این نطفه بقدریج ولی صریحاً شروع بنشو و نما نمود و آنقدر تکامل و ترقی پیدا کرد تا بالاخره عامل اجتماعی تولید سرمایه داری پس از يك سلسله مبارزات شدید و دامنه دار، طبقاتی ها که قدیم را ضعیف و حکومت سیاسی را بدست خود گرفت.

مهمترین نقشی که سرمایه داری در تاریخ تکامل بشریت بازی کرده است مربوط بمسئله تمرکز تولید میباشد: بورژوازی بر حسب خصوصیات کاپیتالیسم از یکطرف تمام وسائل تولید را در يك نقطه متمرکز ساخت و بدینوسیله طرز تولید را با شدت روز افزونی اجتماعی و اجتهاهی تر نمود ولی از طرف دیگر مالکیت فردی ولی تقریباً عمومی سابق را منهدم کرد و بجای آن یکنوع مالکیت بزرگ و همده ایجاد کرد و در ضمن نیز بابرقراری رقابت سرمایه داری، وضعیت نیروهای مولده و قوه تولید را تا پایه حالی امروز ترقی داد.

کاتل مارکس در فصل چهارم «سرمایه» خصوصیات بالا را تشریح نموده و با نهایت وضوح دینامیک سرمایه داری را نمایش و نشان داده است که چگونه کاپیتالیسم از قرن یازدهم در اروپا شروع بابقای نقش تاریخی خود کرد و چگونه بورژوازی صنعت جزئی فئودال را ابتدا بشکل کتو پراتف و سپس بصورت مانوفاکتور در آورد و چگونه صنعت مانوفاکتور در رقابت سرمایه داری بطور سریع و وسیعی اوج گرفت و صنایع سنگین معاصر را بوجود آورده.



نکته دیگری که در فصل مزبور مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته مسئله مالکیت فئودال و مالکیت سرمایه داری است: بورژوازی و وسائل محدود تولید فئودال را مقدر چابگیر و هاهای مولده شکر ف کونی تبدیل ساخت ولی بر حسب طبیعت طبقاتی خود نتوانست بین نیرو های مولده و روابط سرمایه داری تولید هم آهننگی ایجاد کند یعنی مالکیت بر وسائل تولید و نیز مانند طرز تولید اجتماعی نوده و بدینوسیله نتایج شوم استحصالی سرمایه داری را منهدم و بر طرف سازد:

« بجای درک های نخریسی و دستنگاه های دستی با نندگی و پیک آهنگری، ماشین های ریسندگی و دستنگاه های مکاییکی با نندگی و چکش بخار بوجود آمد، بجای کار گاه های کوچک فابریک های بزرگی احدث شد که پیوستگی کار صدها و هزار ها کارگر را ایجاد مینماید. خود تولید نیز بهینه مانند وسائل تولید از صورت بکرشته مساعی بر اکنده افراد بصورت عملیات اجتماعی تبدیل گردید و مواد استحصالی از حاصل عمل افراد جدا گانه به حاصل عمل تمام اجتماع تبدیل شد.

نخ، منسوجات، کالاهای آهنی که اکنون از فابریکها و کارخانجات خارج میشود محصول کار عده زیادی از کارگران است و این کارگران قبل از آنکه محصول کار خود را بشکل نهائی در آورند بنوبت کوشش خویش را صرف آن کرده اند بطوری که هیچکس بطور جدا گانه نمیتواند بگوید که این کالا ها را من ساخته ام و محصول کار من است» (۱)

### انگلیسی

بدیهی است در اجتماعی که تولید آن متکی بر تقسیم کار باشد و این تقسیم بطور طبیعی و خود بخود رشد و انبساط پیدا نماید محصول کار قطعاً شکل کالائی را بخود خواهد گرفت که تواید کننده منفرد بوسیله مبادله آن کالا فقط میتواند تقاضاهای گوناگون خویش را مرتفع سازد.

این وضعیت در قرون وسطی کالای حکمفرما بود بدینمعنی که روسقایی فئودال محصول تولیدی خود را بصنعتگر فئودال فروخته و در قبال آن اشیاء مورد لزوم را ابتیاع میکرد و همچنین صنعتگر فئودال با فروش محصول کار خود، احتیاجات خوراکی خویش را از دهقان منفرد خریداری مینموده در این شرایط از یکطرف طرز تولید نوینی بوجود میآید یعنی در ردیف کار گاه های کوچک دستی رفته رفته کارخانجات و فابریک های عظیم احدث میشود و متوازی با صنعتگر جدا گانه فئودال، دسته های انبوه کارگر در یک رشته واحدی از تولید بعمل تولید مشغول میشوند و در مقابل محصولات کم

(۱) - از جزوه « تکامل سوسیالیسم از مرحله تغذیل بر مرحله علم»

کارگاههای سابق، محصولات کارخانجات به قیاس فراوانی استحصال میگردد و از طرف دیگر در طرز سباده تغییرات نوینی رخ میدهد بدینحقی که بازارهای خرید و فروش متراکم و بالتیجه تولید کنندگان تمام رشته های اقتصادی ( اعم از کشاورزی و صنعتی ) در بازارهای عمومی مقابل یکدیگر قرار گرفته و محصول کار خود را بناچار با ارزش یکسوختی به عرض میبندد و بگذارند ( اعم از اینکه این محصول در صنایع دستی شودال و بطور انفرادی تولید شده باشد و یا بوسیله کارخانجات مدرن با اصول دسته جمعی تهیه و بهبل آمده باشد )

چربان اخیر بنوبه خود متقابلاً بر ارگانیزاسیون تولید تاثیر نموده و مولدین صنایع عقب مانده را دچار نوسانات شدیدی مینماید .

زیرا همانطوریکه در بالا گفتیم هر دو دسته مولدین ( مولدین منفرد شودال و مولدین جدید سرمایه داری ) مجبور میگردد محصول کار خود را باقیمت واحدی در معرض فروش قرار دهند در صورتیکه از یکطرف صنعتگر جداگانه قدیم که بانکینیک قرون وسطی کار میکنند هم محصول خویش را با صرف مدت زیادی ساخته و پرداخته مینماید و هم مواد اولیه را با نرخ گرانتری میبرد ( چون خرید او بطور جزئی و خورده خورده صورت میگیرد ) و در نتیجه، کالای تولیدی وی باقیمت زیادی برایش تمام میشود اما از طرف دیگر تولید کننده جدید یا بعبارت دیگر سرمایه دار تجاری اولاً در مدت خیلی کمی بوسیله ماشین های نوین مقدار زیادی محصول بدست میآورد ثانیاً مواد اولیه را ( چون یکجا و بطور عمده خریداری میکنند ) ارزانتر از مولد دسته اول تحصیل میکنند و بنا براین محصول او با ارزش خیلی کمتری تهیه میگردد . بر اثر وضعیت مولدین و تناقضات موجوده در بین ارگانیزاسیونهای تولیدی، که فوقاً بدان اشاره شد، در همان حالیکه تولید شودال روز بروز باورشکستگی قطعی تری مواجه شده و با سرعت رو بانحطاط و نابودی میرود، تولید جدید یعنی تولید سرمایه داری بطور انقلابی ترقی پیدا میکند و ما دینامیک سیر ازین رفتگی اولی و سیر تکاملی دومی را با آنکه به آمارهای رسمی اقتصادی در شماره دوم نشان دادیم . اما باید متذکر بود که پیدایش تولید سرمایه داری « با قوای محرکه تولید تجاری یعنی با سرمایه تجاری و صنایع دستی و کار مزدوری، که قبل از ایجاد آن وجود داشته، بستگی مستقیمی دارد » ( ۱ )

انگلس

( ۱ ) - از جزوه « تکامل سوسیالیسم از مرحله تخمیل به مرحله علم »



کرد و هم «ارزش» نیروی کارگری را تابع «نمایات مادی خویش» ساخت. «اگر تا این موقع شخص مولد، که در زمان سابق دارنده وسائل کار هم بود، محصول کار خود را تصاحب میکرد و شرکت کارخارجی در استحصال این محصول بندرت اتفاق میافتاد اکنون دارنده وسائل تولید است که محصولات را بهمان نحو سابق بخود اختصاص میدهد گویانکه این محصولات نه بدست او، بلکه بوسیله کار و زحمت دیگران تولید میشود. بنابراین، دیگر محصولات کار اجتماعی به کسانی اختصاص ندارد که بکمال وسائل «کار اجتماعی» به تولید اشتغال دارند و مولد حقیقی محصول «کار اجتماعی» میباشد؛ این سرمایه داران میباشند که اکنون محصولات «کار اجتماعی» را بخود اختصاص میدهند. وسائل تولید محصول تولید با اینکه بر حسب ماهیت خود اجتماعی شده اند معیناً هنوز تابع فرم مالکیتی هستند که بر تولید انفرادی و شخصی استوار بوده و مخصوص دوره است که هر کس محصول کار خود را تصاحب نموده و خودش آنرا بیازار می برد» انگلسی

همانطوریکه انگلسی در جملات بالا تصریح نموده هم در زمان فتودال محصول تولیدی بدست دارنده وسائل کار میرسید و هم در زمان سرمایه داری «دارنده وسائل کار» صاحب «محصول تولیدی» شناخته میشود، در حقیقت فرم مالکیت بر «محصول» در هر دور هم یکی است و از نظر قضایای تابع قانون واحدی میباشد اما از طرف دیگر «طرز تولید» و «مالکیت بر وسائل کار» دچار تغییرات کیفی شده بنحویکه «طرز تولید» دیگر از نظر ماهیت با «مالکیت بر محصول تولیدی» وفق نمیدهد زیرا:

۱- وسائل کار متعلق به تولید کننده بود: یعنی جنبه مثبت داشت

۲- محصول کار متعلق به دارنده وسائل کار بود: یعنی جنبه مثبت داشت

۳- عمل تولید مستقیماً بدست دارنده ابزارهای تولید (یا خانواده او) انجام میگرفت: یعنی جنبه مثبت داشت

۴- کالاهای تولید شده بوسیله خود تولید کننده بیازار فروش برده میشد: یعنی جنبه مثبت داشت

۵- بین «طرز تولید» و «مالکیت» شخصی هم آهنگی برقرار بود زیرا هر دو جنبه انفرادی و شخصی داشتند در اینصورت این مسئله نیز دارای جنبه مثبت بود

در فتودالیسم:

در کاپیتالیزم:

- ۱- وسائل کار متعلق بتولید کننده نیست: ذهنی
- ۲- محصول کار گماکان بدارنده وسائل کار اختصاص دارد: ذهنی
- ۳- عمل تولید مستقیماً بادت دارنده ابزارهای تولید صورت نمیگیرد: ذهنی
- ۴- کالای تولید شده بدست خود تولید کننده بیازار فروش برده نمیشود: ذهنی
- ۵- بین «طرز تولید» و «مالکیت شخصی برووسائل تولید» تناقضات بسیار شدیدی وجود دارد زیرا یکی مظهر «تولید اجتماعی» است در صورتیکه دیگری معرف «مالکیت شخصی» میباشد: ذهنی

همانطوریکه از نمایش فوق مشهود میشود در سرمایه داری تولید شکل جدیدی بخود گرفته یعنی از حالت انفرادی سابق بصورت اجتماعی درآمده است ولی مسئله «تصاحب محصول کار» بهمان صورت قدیمی یعنی بحال انفرادی باقی مانده و با اینکه طرز اجتماعی تولید پایه های طرز فتودالیت «تصاحب محصول تولیدی» را بکلی درهم شکسته است معیناً بقول انگلس «فرم جدید تولید تابع فرم قدیم تصاحب میباشد». انگلس بدین تناقض اشاره نموده و میگوید «این تناقض... نطفه تمام تناقضات فلهلی را در برداشت»

اکنونکه خواننده بطرز پیدایش او این تناقض سرمایه داری پی برده است به تصریح پیدایش و تکامل سایر تناقضات سرمایه داری پرداخته و ذیلا اثبات خواهیم کرد که چگونه تناقض مذکوره در فوق حامل «نطفه تمام تناقضات فلهلی بوده است»



از این مرحله ببعد پایای تکامل سرمایه داری، یعنی بهمان نسبتی که رشته های مهم تولید در تحت نفوذ خصوصیات سرمایه داری اقتصاد قرار میگیرد از یکطرف تولید انفرادی فتودال با سرعت روز افزونی روباطحلال و انهدام قطعی میرود و از طرف دیگر تناقض حاصله بین «تولید اجتماعی» و «مالکیت سرمایه داری» شدید و شدیدتر میشود.

در شماره قبل ضمن تشریح خصوصیات تولید ثابت نمودیم که طبقات مترقی در مراحل اولیه تکامل خود «از نقطه نظر تولید داخلی در مراداتی میشوند که بدان احتیاج دارند و حدود این روابط معین بوده و بکلی از حیطه اقتدار این طبقات خارج میباشد» سرمایه داران صنعتی نیز که از



نخستین مراحل تکامل خود بمزدوری احتیاج داشت ( زیرا بدون « کار مزدوری » تولید سرمایه داری امکان پذیر نبوده و نیست ) در اوایل کار بیک نوع « کار مزدوری » که کم و بیش در اجتماع فئودال نشو و نما یافته بود برخورد نمود .

در اجتماع فئودال « کار مزدوری » بطور استثنای یعنی فقط بشکل کار اضافی تظاهر میکرد و این نوع « کار » جهت زحمت کش فئودال جنبه انتقالی داشت زیرا اولاً زارع فئودال برای خود قطعه زمینی دارا بود و با محصول این قطعه زمین حداقل زندگی روزانه خود را تأمین میکرد و بهمین جهت مرفعی حاضر بکار مزدوری میشد که از کار خود فراغت حاصل مینمود ثانیاً کارگر صنایع دستی نیز بهمان طوری که قبلاً متذکر شدیم قبل از اینکه فکر مزدوری و اخذ حقوق داشته باشد در فکر استاد شدن و آموختن فنون حرفه خود بود .

با پیدایش سرمایه داری وضعیت بالا بکلی تغییر پیدا نمود یعنی کار مزدوری، که در زمان فئودالیسم بطور موقت انجام میگرفت، پایه تمام رشته های تولید را تشکیل داد و از « کار اضافی » سابق بصورت « کار اجباری » درآمد: از یکطرف در نتیجه انهدام یکبارگی نظام فئودال و از هم پاشیدن امتیازات طبقه حاکمه فئودالیسم، توده های دهقان از دهات متواری شده و برای پیدا کردن کار بشهرها و مراکز صنعتی روی آوردند و از طرف دیگر بعلمت تمرکز وسائل تولید در دست سرمایه داران و از بین رفتن راه مستقیم دستی، « شاگردان » سابق مانند بیک « برولتر » بسوی کارخانجات سرمایه داری روان شدند .

کم کم کار مزدوری بکار حیاتی تبدیل گردید: در دهات اکثر دهقانان مجبور بمزدوری در نزد مالکین بزرگ شدند و در شهر نیز کارگران برای حفظ موجودیت خویش طوق عبودیت سرمایه دار صنعتی را برگردن خود نهاده و بمزدوری او درآمدند . در همین موقع « رابطه موجود بین وسائل تولید، که در دست سرمایه داران متمرکز شده است و تولید کنندگان، که چیز نیروی کارگری از همه چیز محروم گردیده اند بکلی قطع شد . تناقض بین تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری بشکل انتاگونیسم بین پرولناریا و بورژوازی، عرض اندام نمود »

( انگلیسی )

نه تنها در اجتماع سرمایه داری، بلکه در تمام جوامعی که اقتصاد آن بر اساس « تولید برای مبادله » استوار باشد تولید کنندگان بر مرادوات اجتماعی خود جا کمیت ندارند زیرا در چنین جوامعی هر شخصی سعی میکند ناهدی

که وسائل تولیدش بار اجازه میدهد بعمل تولید دست زده و با مبادله محصول تولیدی احتیاجات خود را مرتفع سازد بهمین جهت هیچکس نمیداند از محصولی که او مشغول تولید آنست چقدر در بازار فروش عرضه میشود، هیچکس نمیداند برای محصول او مشتری وجود دارد یا خیر و آیا میتواند هزینه‌های انجام شده را جبران کند یا باید کالای خود را در جریان مبارزه رقابتی کمتر از ارزش تمام شده در معرض فروش قرار دهد - منتهی این جریانات در اجتماع ثنودال بطور ضعیف تظاهر میکرد ( چون مولدین برای تامین احتیاجات شخصی تولید مینمودند ) ولی در جامعه سرمایه داری باحد اکثر شدت و وسعت حکومت میکند زیرا در این اجتماع تولید دیگر برای رفع نیازمندی‌های شخص مولد انجام نمیگیرد بلکه جهت پر کردن جیب‌دارندگان و مسائل تولید بعمل میآید . روی این اصل است که کمونیست‌ها میگویند « تا آن موقعی که عمل « تولید و توزیع » بر طبق نقشه صورت نپذیرد در جریان تولید آنارشی حکومت می‌نماید »

اما باید در نظر داشت که « تولید تجاری مانند تمام اشکال دیگر تولید، دارای قوانینی است که مختص ب خود آن بوده و از آن تفکیک نمیشود، این قوانین با وجود آنارشی و در آنارشی و بوسیله آنارشی متظاهر میگردد. این قوانین در مبادله که یگانه فرم روابط اجتماعی است پیدا شده و مانند قوانین اجباری رقابت، مولدین را مطیع خود مینماید. این قوانین ابتدا برای تولید کنندگان مشخص نیست و فقط بتدریج و از طریق تجربه طولانی کشف میشود. بنا بر این، قوانین منظور مثل قوانین طبیعت بطور کور کورانه و بدون دخالت تولید کنندگان بر علیه تولید کنندگان عمل می‌کنند ( و بهمین جهت ) محصول بر مولد حکومت مینماید »

#### انگلس

در اوائل دوره سرمایه داری اقتصاد بون نمیدانستند که در تولید تجاری تاچه اندازه هرج و مرج ایجاد گردد و امکان درک این مسئله را نیز نداشتند زیرا در آنوقت هنوز « تولید اضافی » تا حدی بالا نرفته بود که باعث بروز بحرانهای اقتصادی گردد و حتی تا قبل از مارکس، هیچیک از متصدين ( بعلت غرض طبقاتی ) نمیخواستند ( و شاید هم قادر نبودند ) ماهیت تولید سرمایه داری را مورد بررسی قرار داده و قانون چپری « بحران سرمایه داری » را کشف نمایند . مارکس برای اولین بار منشاء بروز و تشدید بحرانهای متوالی سرمایه داری را آشکار ساخت و ثابت نمود که « بحران اقتصادی » قانون اجتناب ناپذیر « تولید سرمایه داری » میباشد و ما در مورد این مسئله بعدها مفصلاً بحث خواهیم کرد .

در هنگام بحرانها تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری  
 بشدیدترین مرحله خود رسیده و موجب تصادم خونین نیروهای متخاصم  
 اجتماع میگردد زیرا در این دوره گردش کالاها برای مدتی متوقف میشود  
 و پول که وسیله مبادله است به مانع مبادله تبدیل میگردد و طرز تولید بر علیه  
 طرز مبادله عرض اندام مینماید.

در این موقع است که « از یکطرف طرز سرمایه داری تولید خودش  
 عدم قابلیت خود را در اداره بعدی نیروهای مولده میکشوف میسازد و  
 از طرف دیگر نیروهای مولده با قدرت روزافزونی برای از بین بردن این  
 تناقض، برای نجات خود از کیفیات سرمایه داری خویش ۱۰۰۰۰ ابراز مساعی  
 مینمایند »

انگلیسی

مادام که سیستم اقتصادی در کشورهای سرمایه داری  
 حکمفرماست در این ممالک :

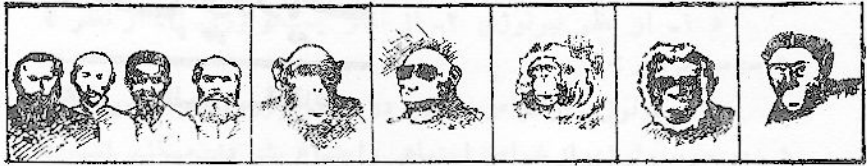
« ۱ ) حکومت کشور منطبق بر سرمایه داران است  
 ( ۲ ) ابزار وسائل تولید در دست استعمار کنندگان  
 متمرکز است ( ۳ ) تولید تابع برنسب اوضاع مادی  
 توده های زحمت کش نیست بلکه تابع برنسب ثامن  
 سود عالی سرمایه داری میباشد ( ۴ ) عمل تقسیم عایدات  
 ملی بشع بهبود اوضاع مادی زحمت کشان صورت  
 امیگیرد بلکه به منظور ثامن حد اقل منافع استعمار  
 کنندگان انجام میپذیرد ( ۵ ) راسبو نالیز اسبون  
 سرمایه داری و رشد سریع تولید . . . . بطور قطع  
 زمینه را برای بحرانهای حتمی تولید اضافه، برای  
 رشد بیگاری و غیره ایجاد میکنند ( ۶ ) طبقه کارگر  
 مظهر طبقه استعمار کننده است که نه برای خود بلکه  
 برای طبقه دیگر، برای طبقه استعمار کنندگان کار  
 مینماید »

استالین

انسان

یا

از حیوان



## یک برده از عقاید مذهبی و نظریات علمی:

«خلق لانسان من صلصال کافخر و خلق الجن من مارح من نار» !!

قرآن

«عنوان فرض نمود، انسان رتبه‌ای را که بین مخلوقات دیگر حائز می‌باشد پس از طرح صور حیوانی مختلفی که خود معرف آخرین درجه تکامل آنهاست بدست آورده است» داروین

\*\*\*

«۵۰۰۰ که خلق کرد شمارا از یکتن و خلق کرد از آن یکتن جنت اورا و پراکند از این دو نهر مردان بسیار و نهای بی‌شمار» !!

قرآن

«۵۰۰۰ بطور قطع صدها هزار سال گذشته است تا از کله‌های میمونیکه از درخت بالا می‌رفتند اجتماع بحریت بوجود آمده است» انگلس

«افراد (نقط) بوسیله کار خود از وضعیت حیوانی اولیه خارج شدند» مارکس

\*\*\*

«خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرت و در بینی وی رو حیات دمید و آدم نفس زنده شد» !! تورات

«اگر اجزاء ماده رابطه زمانی و مکانی مخصوصی نسبت بهم پیدا کنند ذیروح میشود و روح عبارت از همان رابطه اجزاء ماده ذیروح است» دکتر ارانی

## انسان چگونه پیدا شد و در تحت چه شرایطی بصورت فعلی درآمد؟

عقاید مذهبی و علوم جدید در باره پیدایش طبیعت چه میگویند؟ - منشاء حیات و تاریخ تکامل آن چیست؟ - نوع انسان از کجا بوجود آمد؟ - تکامل جنینی انسان چه حقه‌ای را منعکس میکند؟ - انواع حیوانات چگونه و در تحت تاثیر چه عواملی تغییر و تبدیل پیدا مینمایند؟ - از انواع حیوانات کدامین يك از دیگران خورشانندان انسان را تشکیل میدهند؟ - میهنهای آدم نما چگونه ایجاد شدند؟ - چه عواملی باره‌ای از حیوانات را بصورت انسان در آورد؟ - چر ابقیه انواع تادر چه «انسان» تکامل پیدا نکرده اند؟ - علوم امروز را جمع به انسان چه میداند؟ - انسان آتی چگونه و بچه صورتی خواهد بود؟ - آیا معلومات ما درباره پیدایش و تکامل انسان هنوز هم جنبه تئوری دارد یا حقیقت آن عملاً و بتجر به ثابت شده است؟

-۶-

« هر ماشینی را که با آن کار میکنیم باید خوب »  
 « بشناسیم . ما تا زنده هستیم با خود سروکار »  
 « داریم پس خود را شناختن برای هر کس »  
 « ضروری است »

مقدمه

« مباشر و بنا بر این خودمان را از ۳ نقطه نظر میتوانیم مورد »  
 « مطالعه قرار دهیم : »



« ۱- از نظر بیولوژی ۲- از نظر پسیکولوژی ۳- از نظر «  
 « سوسپولوژی »

« در بیولوژی از خواص حیاتی، در پسیکولوژی از خواص روحی »  
 « در سوسپولوژی از خواص اجتماعی و اجتماع بشر دقت میکنیم انسان »  
 « در آخرین مرحله تکامل سلسله متوالی نبات و حیوان است ۰۰۰ خواص »  
 « حیاتی نبات و حیوان و خواص روحی حیوان از خواص ماده یعنی نتیجه »  
 « ارتباط زمانی و مکانی مخصوص احاد الکتریسته مثبت و منفی است »  
 « مطالعه کنندگان عرفان مشرب که از دور اسم الکترون و حرکت آنها »  
 « را در داخل انم شنیده‌اند فریاد میزنند همه چیز ذیروح است، دم روحانی »  
 « در تمام موجودات وجود دارد ۰۰۰۰۰ البته سفسطه این بیان واضح است »  
 « اینها حرکت حیات و روح را از هم تشخیص نمی دهند و نمی دانند که »  
 « نهض متحرک اتومبیل متوفیات را بواسطه وجود حرکت نمیتوانت »  
 « زنده نامید »

« حرکت و حیات مفهومات جداگانه میباشد. سلول که کوچکترین »  
 « اجزای هر کب گفته شده موجود زنده است از ماده بوجود آمده »  
 « و خاصیت جذب و دفع ماده را دارد . سلول عصبی خاصیت »  
 « متاثر شدن و انتقال آثار خارجی را دارا میباشد و از این حیث بیک »  
 « صفحه عکاسی یا هادی حرارت و الکتریسته شبیه است . خواص سلول »  
 « و موجودات زنده ابتدا بنظر بشر عجیب بود و بشر تصور میسکرد »  
 « ساختن موادی که در ماشین بشر تهیه میشود در لابراتوارها عملاً ممکن »  
 « است . این سه بزرگ صد سال پیش شکست و اول دفعه اوره را در »  
 « لابراتوار ساختند (۱) از آن بیحد در عرض صدسال بشر بوسیله شیمی »  
 « آلی آقدر ترکیبات (الی) ساخت که فقط برای اسامی آن ترکیبات »  
 « جمله‌های ضخیم کتاب لازم است . فیشر بفکر ساختن مواد خود سلول »

(۱) - اوره -  $\text{CO}(\text{NH}_2)_2$  یادی امید اسید کربنیک ماده متبلور  
 و بی بوئی است که در بدن پستانداران عموماً و در ادرار انسان خصوصاً  
 بمقدار زیادی یافت میشود . هر شخص بالغ بطور متوسط هر روز در حدود  
 ۳۰ گرم اوره از خود خارج و بدینوسیله مازاد مواد از ته بدن را دفع مینماید.  
 امروز برای تهیه اوره در لابراتوارها طرق خیلی زیادی وجود دارد که  
 در اینجا فقط بدرج ۳ فورمول شیمیائی آن قناعت میشود :

(بقیه در صفحه بعد)

« افتاد و جوهرها (اسیدها) ی معینی را با هم ترکیب نمود امر و ز ساختن »  
 « سلول تقریباً جزء مسائل حل شده علوم طبیعی است (۲) »  
 « خاصیت مهم اختصاصی سلول حفظ و تکامل خود سلول است (۳) »  
 « این خاصیت نیز مانند وزن و حجم و غیره برای این ساختمان مخصوص »  
 « ماده از خواص طبیعی است جز اینکه خاصیت مزبور مشخص جسم زنده »  
 « است و سایر خواص اعم از ارادی، غریزی، طبیعی (در موجودات کاملتر) »  
 « تظاهرات این خاصیت میباشد »

دکتر ارانی

(بقیه از صفحه قبل)

طریق اول :

رسوب نترات دوره را که از تقابط ادرار و جوهر شوره بدست میآید بوسیله چندین مرتبه متیلور متوالی تصفیه نموده با کربنات دو باریم ترکیب و بدین طریق دوره آزاد تحصیل مینمایند .

طریق دوم :

بوسیله اثر امونیاک در کلرور دو کربنیل یا فزون (فزون گازی است که از اثر اکسید دو کربن در کلر بدست میآید)

طریق سوم :

در ۸۰ درجه حرارت و ۷۰ جو فشار از اثر مستقیم ایندیرید کربنیک در امونیاک دوره بدست میآورند ( این طریق خیلی ارزان تمام میشود )  
 انقلاب امونیاکی دوره عمل مهمی است که چه در زندگانی نباتی و چه در حیات حیوانی و انسانی درجه اول اهمیت را دارد زیرا دوره بوسیله نباتات غیر قابل جذب و املاح امونیوم قابل جذبند

(۲) - ساختمان سلول و موفقیت های لابراتوار را در تهیه سلول مصنوعی بموقع خود مفصلاً تشریح خواهیم داد . همینقدر باید دانست که « طبیعت مادی که وحدت « مکان - زمان و ماده » باشد اولی (ابتدائی) است و حیات ، سلول و روح سلسله عصبی که خواص یک نوع از انواع بی نهایت زیاد تشکیلات ماده است ثانوی است »

دکتر ارانی

(۳) - « باید متوجه بود که این خاصیت حفظ و تکامل خود و نسل که سلول دار است چیز عجیب و غریبی نبوده بلکه در نتیجه خاصیت مادی شیه پوترویسم و شیمو تاکیسم سلول است » و « این ترکیب بخصوص شیمیایی، خاصیت جذب و دفع و بالنتیجه زندگی را پیدا کرده است »

عقاید مذهبی و علوم جدید  
در باره پیدایش طبیعت  
چه میگویند ؟

انسان مادی در جریان زندگی خود  
بجریانات و قضایائی برخورد می نماید که در نتیجه  
آنها توجه او خواه و ناخواه متوجه طبیعت و  
فنون های طبیعت شده و این مسائل را در فکر

خود طرح میکند :

آیا از بدو پیدایش کره ارض زندگی هم فوراً وجود پیدا کرده  
( یا ) آثار حیات پس از یک سلسله تکامل طولانی نشو و نما یافته است ؟  
آیا نوع انسان با انواع حیوانات دفعتاً ایجاد شده ( یا ) انسان بعد  
از رشته تحولات و تغییرات مادی با مرحله پیدایش گذارده است ؟  
آیا تمام موجودات آلی هر يك منشاء بخصوصی برای خود دارند ( یا )  
کلیه انواع از اصل واحدی تولید شده و در جریان تکامل عالم آلی اشتقاق  
پیدا کرده اند ؟

آیا انسان کنونی همانند انسان اولیه است ( یا ) هم از نظر جسمانی  
و هم از نظر عقلانی متمایز میباشد ؟  
بالاخره آیا انسان و سایر موجودات زنده صانع و خالق دارند ( یا )  
بر اساسی یک سلسله عوامل مادی خود بخود تشکیل یافته و در نتیجه تغییر و تکامل  
شرایط محیط تغییر و تکامل پیدا نموده اند ؟

همانطوریکه در شماره بعد ضمن بحث آینده نواژی خواهیم دید  
انسان اولیه برای رهایی از این سئوالات بفرنج وجهه هدف کلمه مبهم « یا »  
که همیشه دامن گیر او بوده ، بر حسب شرایط زندگی مادی خویش خدایان  
متمدنی درست میکرد و آنها را بعنوان « خالق » کلیه موجودات و « حامل » تمام  
فنون های طبیعت پرستش مینمود . این خدایان در حالی که مترادف با تغییر  
اوضاع اقتصادی تغییر صورت پیدا میکردند ، متوازی با تکامل بشریت دوز بروز  
تقلیل می یافتند تا بعدی که « خالق » بشر اولیه از صورت جسمانی خارج  
میشود و برای نخستین بار بوسیله زرتشت و سران بنی اسرائیل مانند يك  
موجود « روحانی » و قادر « لایزال » با فرد بی دانش آن زمان تحصیل  
میکردد . از این مرحله بیهوده عصاره خدایان جسمانی قدیم بعنوان  
« آفریننده گل » مورد ستایش « خالقین » خود قرار میگيرد و  
مثل حربه بر ندهای از طرف اقلیت استعمار کننده جهت اسارت  
روحی اکثریت استعمار شونده بکار هیافند .

گرچه در زمان قدیم هم جهان و مظاهر آن بوسیله فلاسفه یونان از  
نظر مادی بالیسم مورد دقت قرار گرفته و نظریات کم و بیش صحیحی منعکس  
میشد ولی چون منظور ما تنها از بحث در اطراف « عقاید » و « نظریاتی » است که

در «قدیم» بین افراد شایع و نافذ بوده است لذا در اینجا فقط از تعلیماتی که ادیان مهم در مورد طبیعت داده‌اند مختصراً ذکر میشود تا خوانندگان بتوانند با مطالعه فصول علمی این بحث، ضمن آگاهی به یک سلسله حقایق و اصول مادی، از ماهیت مذاعب نیز اطلاع حاصل نمایند.

مسائلی که در فوق طرح گردیده مهمترین مسائلی است که از پنج قرن قبل از میلاد تا کنون در باره آن بحث شده و اساسی ترین موضوعات علوم طبیعی را تشکیل داده است. این مسائل، که قرن‌هاست افکار بهترین دانشمندان جهان را بخود مشغول ساخته در هزارها سال قبل بوسیله مذاهب زرتشت و موسویت «حل» گردیده است! کسانی که مطالعات خویش را از نظر مادی نموده اند تعجبی در این مورد از خود نشان نخواهند داد زیرا این اشخاص بقوی از چگونگی پیدایش و خصوصیات مذاهب آگاه هستند و میدانند که چگونه بفرج ترین مسائل طبیعی و اجتماعی در یک یا چند فترت مذهب بکلی «حل» میشود. صفحات هر یک از «کنب مقدسه» پیدایش و اجزای طبیعت را مورد تفسیر قرار داده و هر کدام یک رشته «حقایق» غیرقابل تغییری را در «دگم‌های مقدس» خود منعکس کرده اند!!! مثلاً:

۱- زرتشت با یک زبان شاعرانه ای در توحید «عصاره خدایان قدیم» و اقتدار «مصنوع بشر» چنین میگوید:

« از تو میبرسیم ای اهورامزدا کیست پدر، کیست نخستین کسی  
 « که راه سیر خورشید و ستاره را بنمود، از کیست که ماه گهی تپتی  
 « است و گهی بر، کیست نگهدار زمین در پائین و سپهر در بالا، کیست  
 « آفریننده آب و گیاه، کیست که بیاد و ابر تند روی آموخت، کیست  
 « آفریننده روشنائی سود بخش و تاریکی، کیست که خواب و بیداری  
 « آورد، کیست که بامداد و نیمروز و شب قرار داد، کیست که از روی  
 « دانش و خرد احترام پدر در دل پسر انداخت» و خود زرتشت در حالی که در عالم خلصه و تعجب بوده در جواب خویش «خدا» را خطاب نموده مسائل مهم بالا را در چند کلمه حل مینماید:

« من میگویم ای اهورامزدا ترا که بتوسط خرد مقدس آفریدگار  
 کل هستی بشناسم» (۱)

۲- تورات فائزی خود را در تحت عنوان «سفر پیدایش» شروع نموده و مسئله ظهور جهان مادی و ایجاد فو من‌های آنرا در یک کمدی شیرین حل میکند:

« در ابتدا خدا آسمان و زمین را آفرید و زمین تهی و بائر بود »  
 « و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب ها را فرو گرفت و خدا »  
 « گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که »  
 « نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی »  
 « را روز نامید و تاریکی را شب نامید و شام بود و صبح بود روزی اول »  
 « و خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند »  
 « و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک »  
 « جدا کرد و چنین شده و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح »  
 « بود روزی دوم و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع »  
 « شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شده و خدا خشکی را زمین نامید »  
 « و اجتماع آبها را دریا نامید و خدا دید که نیکوست و خدا گفت زمین »  
 « نباتات برویاند علفیکه تخم بیاورد و درخت میوه که موافق جنس خود »  
 « میوه آورد که تخم در آن باشد بر روی زمین و چنین شده و زمین »  
 « نباتات را رویانید علفیکه موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری »  
 « که تخم در آن موافق جنس خود باشد و خدا دید که نیکوست و »  
 « شام بود و صبح بود روزی سیم و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند »  
 « تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند »  
 « و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند و چنین شده »  
 « و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را »  
 « برای سلطنت شب و ستارگان را و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت »  
 « تا بر زمین روشنایی دهند و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنایی »  
 « را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود »  
 « روزی چهارم و خدا گفت آبها بانبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای »  
 « زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند پس خدا مورچگان بزرگ آفرید »  
 « و همه جانداران خزنده را که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شده و همه »  
 « پرندگان بالدار را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست و خدا آنها را »  
 « برکت داده گفت بارو و کثیر شوید و آبهای دریا را بر سازید و پرندگان »  
 « در زمین کثیر بشوند و شام بود صبح بود روزی پنجم و خداوند گفت »  
 « زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد بهایم و حشرات »  
 « و حیوانات زمین به اجناس آنها و چنین شده پس خدا حیوانات زمین را »  
 « باجناس آنها بساخت و بهایم را باجناس آنها و همه حشرات زمین را »



« باجناس آنها و خدا دید که نیکست . و خدا گفت آدم را بصورت امان »  
 « و موافق شبهمان بسازیم تا بر ماهبان دریا و پرندگان آسمان و بهایم »  
 « و بر تمامی زمین و همه حشراتیکه بر زمین میخزند حکومت کند . پس »  
 « خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید ایشانرا »  
 « نروماده آفریده و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور »  
 « و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید و بر ماهیان دریا »  
 « و پرندگان آسمان و همه حیواناتیکه بر زمین میخزند حکومت کنید . »  
 « و خدا گفت همانا همه علفهای تنم داریکے بر روی تمام زمین است و همه »  
 « درختهاییکه در آنها میوه درخت تغذی داراست بشما دادم تا برای شما »  
 « خوراک باشد . و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه »  
 « حشرات زمین که در آنها حیات است هر علف سپزرا برای خوراک دادم »  
 « و چنین شد . و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بمیاریکوی بود و شام »  
 « بود و صبح بود روزی ششم . » (۱)

« و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد . و در روز هفتم »  
 « خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم ارهه کار »  
 « خود که ساخته بود آرامی گرفت . پس خدا روز هفتم را مبارک خواند »  
 « و آنرا تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا »  
 « آفرید و ساخت . این است پیدایش آسمانها و زمین در جن آفرینش »  
 « آنها در روزی که بیوه خدا زمین و آسمانها را بساخت . و هیچ نهال »  
 « صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروئیده بود زیرا »  
 « خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را »  
 « بکند . و مه از زمین بر آمده تمام روی زمین را سیراب میکرد . »  
 « خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح »  
 « حیات دمید و آدم نفس زنده شد . و خداوند خدا باقی در علف »  
 « بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت »  
 « و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید »  
 « و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را و نهری »  
 « از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته چهار »  
 « شبهه شد . نام اول فیثون است که تمام زمین حویله را که در آنجا »  
 « طلاست احاطه میکند . و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید »  
 « و سنگ جزع است . و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را »  
 « احاطه میکند . و نام نهر سیم حدقل که بطرف شرقی اشور جاریست . »

(۱) باب اول سفر پیدایش تورات

« و نهر چهارم فرات • پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ »  
 « هـن گذاشت تا کار آنها بکند و آنها محافظت نمایند • و خداوند خدا »  
 « آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور • اما »  
 « از درخت معرفت نیک و بد زنجار نفخوری زیرا روزی که از آن خوردی »  
 « هر آینه خواهی مرد • و خداوند خدا گفت خوب نیست که آدم تنه باشد »  
 « پس برایش معاونی موافق بسارم • و خداوند خدا هر حیوان صحرا »  
 « و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که »  
 « چه نام خواهد نهاد و آنچه هر ذی حیات را خواند همان نام او شد • »  
 « پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد »  
 « لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد • و خداوند خدا خواهی »  
 « گران بر آدم مسئولی گردانید تا بوقت و یکی از دنده هاش را گرفت »  
 « و گوشت در جایش برگرد • و خداوند خدا آن دنده را که از آدم »  
 « گرفته بود زنی بنا کرد و وی را نزد آدم آورد • و آدم گفت همانا »  
 « اینست استخوانی از استخوانم و گوشتی از گوشتم از این سبب »  
 « نساء نامیده شد زیرا که از انسان گرفته شد • از این سبب مرد »  
 « پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویشان خواهد پیوست و بشد »  
 « تن خواهند بود • و آدم و زش هر دو برهنه بودند و خجالت »  
 « نداشتند • » (۱)

۳- انجیل هم ضمن تأیید جزء جزء تمام فانتزی های تورات (۲) کهدی جدیدی را برای پیدایش نوع انسان تدوین و تنظیم مینماید :

الف - « اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم »  
 « بیوسف نامزد شده بود قبل از آنکه باهم آیند او را از روح القدس »  
 « حامله یافتند • شوهرش یوسف چونکه مرد صالحی بود و نخواست »  
 « او را عبرت نماید پس اراده نمود او را پنهانی رها کنند • اما چون در »  
 « این چیزها تفکر مینمود ناگاه فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شد »  
 « و گفت ای یوسف پسر داود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا »  
 « آنچه که در وی قرار گرفته از روح القدس است » (۳)

(۱) - سفر پیدایش تورات ( باب اول و باب دوم )

۲- در انجیل متی مطالب مندرجه در تورات بطور صریح تأیید و صحت آن تأکید شده چنانچه در آیه (۱۸) باب پنجم انجیل متی مینویسد :

« تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد »

۳- آیه های ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ باب اول انجیل متی

ب - « این سخن را بخود راه مدهید که بندر ما ابراهیم است زیرا  
بشما میگویم خدا قادر است از این سنگها فرزندانی برای ابراهیم  
پراکنیزاند » (۱)

۴ - قرآن نیز پس از تصدیق مندرجات اوستا - تورات و انجیل درباره  
تکوین جهان مادی چنین تعلیم میدهد :

آ - « حمد برای خداست که پروردگار عالمیانت » (۲)

ب - « ۶۰۰۰۰ اوست خدایی که خلق کرد از برای شما هر چه در زمین است  
کلاً ، پس از آن شروع کرد به خلق کردن آسمانها ، پس مرتب کرد هفت آسمان  
و آن خدا بهر چیز قادر است » (۳)

ج - « ای مردم عبادت کنید خدایی را که خلق کرد شما را و آنهایی را  
که پیش از شما بودند » (۴)

چ - « ۶۰۰۰ که خلق کرد شما را از یک تن و خلق کرد از آن یک تن  
چفت اورا و پراکند از این دو نفر مردان بسیار و نهای بی شمار » (۵)

۵ - « خلق کرد خدا انسان را از نطفه ۶۰۰۰۰ و چهار پایان را خلق  
کرد خدا از برای شما ۶۰۰۰۰ و آفرید اسبان و قاطران و خران را تا اینکه  
سوار شوید بر آنها ۶۰۰۰۰ و خلق میکند خدا چیزی را که شما نمیدانید...  
و مسخر کرد خدا از برای منفعت شما شب و روز را و خورشید و ماه  
را ۶۰۰۰۰ » (۶)

مطالب مندرجه در فوق مظهر عقاید افراد نیمه متمدن اروپا و آسیا  
و افریقای قدیم بود . گرچه هنوز هم عقاید فوق برای کسانی که با علوم  
امروزه آشنایی کامل ندانند ثابت و صحیح بشمار میرود و حتی پیروان  
مذاهب بالافانتری های مضحکتری برای مسئله « تکوین اختراع »  
لموده اند . ولی باید متذکر بود که در همان زمان قدیم هم در ردیف  
تخیلات افسانه آمیز مذهبی ، تعلیمات مادی فلاسفه یونانی عرض انجام میشود .  
برای اینکه تناقضات داخلی مذاهب جدا گانه بشریت از لحاظ تکوین جهان  
برای خوانندگان بهتر روشن شود « فلسفه ! » ای که در این اواخر بوسیله یکی از  
« دانشمندان » اسلام درباره پیدایش دنیای مادی ابداع شده ذیلت نقل میگردد :

۱ - آیه ۹ باب سوم انجیل متی .

۲ - سوره الحمد . آیه اول

۳ - سوره بقره . آیه ۲۷

۴ - سوره بقره . آیه ۱۹

۵ - سوره نساء . از آیه اول

۶ - سوره نحل . از آیه های ۴ - ۵ - ۸ - ۱۲

« اول ما خلق الله، نور باك محمد صلى الله عليه و آله است یعنی »  
 « اول چیزی که خداوند تبارك و تعالیٰ خالق فرموده نور باك مصطفوی »  
 « آفریده شده سر بسجده نهاد خطاب از حضرت رب العزه در رسیده که »  
 « ای نور باك و ای محبوب من از محبت تو هفت دریا آفریدم اول »  
 « دریای نور دوم دریای علم سوم دریای علم چهارم دریای صبر پنجم »  
 « دریای عقل ششم دریای فقر هفتم دریای همت و حضرت فرمود در هر »  
 « دریا از این دریاها خدای تعالیٰ مرآید قدرت خود ده هزار سال داشتند »  
 « بعد از هفتاد هزار سال فرمان خداوند عالم در رسیده که ای نور باك »  
 « من و ای محبوب من محمد المصطفیٰ صلی الله علیه و آله برخیز و وجود »  
 « خود را پنهان مدار و چونکه برخواستم و نور خود را بامر الله جنباندم »  
 « صد و بیست و چهار هزار نطقه عصمت و نبوت پیدا شد اول سبده »  
 « و سیزده پیغمبر مرسل علی نبینا و الله علیهم السلام پیدا شد و دو قطره »  
 « آب از چشم راست من چکید از قطره اول جبرائیل و از قطره دوم »  
 « میکائیل پیدا شد و دو قطره از چشم چپ من چکید از قطره اول »  
 « اسرافیل و از قطره دوم عزرائیل پیدا شد باز دو قطره آب از گوش »  
 « راست من چکید از قطره اول لوح و از قطره دوم قلم را آفرید »  
 « باز دو قطره آب از گوش چپ من چکید از قطره اول عرش و از »  
 « قطره دوم کرسی را آفرید باز هشت قطره آب از سینه من چکید هشت »  
 « دریا آفریده شد باز دو قطره از کف من چکید از قطره اول آنتاب »  
 « و از قطره دوم ماه آفریده شد باز پنج قطره آب از دست راست من »  
 « چکید از قطره اول باد صرصر و از قطره دوم برف آفریده شد و »  
 « از قطره سوم باد صرصر و از قطره چهارم آب و خك و آتش آفریده »  
 « شد و از قطره پنجم صور اسرافیل آفریده شد باز چهار قطره آب از دست »  
 « چپ من چکید از قطره اول سدره المنتهی و از قطره دوم درخت طوبی »  
 « و از قطره سوم آدم صلی الله و از قطره چهارم آب و خك و آتش »  
 « آفریده شد . فرمان در رسیده ای نور باك من از نور باك تو چه آورده »  
 « عنصر را آفریدم بگر که این چهارده کدام را اختیار میکنی...!!! (۱)

۱- زود «صفت آفرینش» سال ۱۳۶۲ قمری از انتشارات کتابخانه اسلامی گرچه  
 مطالب مندرجه در جزوه مزبور جنبه رسمی دارد ولی تاکنون نه تنها از طرف  
 عامه دینی مندرجات آن تکذیب نشده بلکه از طرف پاره ای عناصر مذهبی  
 در خواندن و فراگرفتن آن نیز اصرار و تاکید به عمل آمده است و در آخر  
 جزوه هم پس از شرح «برکات» حاصله از مطالعه «صفت آفرینش»  
 چنین تعلیم داده شد :

(بقیه در صفحه بعد)

این بود شه‌ای از عقاید مذهبی در مورد طبیعت زنده و غیرزنده . مسئله پیدایش «طبیعت» که ادیان آنرا با این متد ساده حل و فصل نموده اند هنوز هم بطور کامل از طرف علم کشف و آشکار نگردیده است گرچه امروز پس از قرنهای تجسس و کشفیات علمی اغلب قضایای مربوط به طبیعت غیر فعال و پاره ای از مسائل مهم جهان آلی روشن شده است ولی هم اکنون هم صد ها لابراتوارهای عظیم و هزار ها مؤسسات عالی علمی وجود دارند که مشغول بررسی در مسئله حیات و ممات بشر میباشند و هرروز موفقیت جدیدی در این زمینه تحصیل مینمایند .

نتایج مهمی که از کشفیات و بررسی های دانشمندان قرون اخیر بدست آمده باندازه ای وسیع و همبند میباشد که برای تفسیر و تشریح آنها چندین صد جلد کتاب لازم است .

ما سعی میکنیم تا حدی که مربوط بیعت ما میباشد مختصری از فرضیه های علمی و نتایج علمی علوم را در مورد جهان مادی از کتب طبیعی استخراج نموده و مانند مقدمه ای ذیلا شرح دهیم تا در مسائل بعدی مبحث خود احتیاج بیعت مجددی نداشته باشیم :

## ۱- پیدایش و تکامل عالم غیر عالی: (۱)

منظومه شمسی که زمین نیز یکی از کرات مشکله آن میباشد بر طبق فرضیه «لاپلاس» ابتدا توده بخاری بوده و حرکت دورانی داشته است . بعدها بنا بر خاصیت جاذبه بین ذرات و بر حسب اصل ثابت «قوه گریز از

(بقیه از صفحه قبل)

» ۰۰۰ و آمرزیده کسی است که این صفت آفرینش را در همه جا منتشر سازد و از اسمعیل مصری روایت است که حضرت محمد رادر خواب دیدم آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه من چسبانید آب از دیده مبارک میزبخت و میفرمود این وصیت نامه را بنهانی مدازید و به امتان من بدهید و بگوئید که از محاسن سفید من شرم کنید و توبه نمایند هر که این وصیت نامه را از خلق پنهان ندارد و بتخلی بیاموزد از شفاعت من بی نصیب نباشد و بهره مند باشد و بی شک در بهشت برین رود .

۱- ممکن است بر ما ایراد بگیرند که «پیدایش عالم غیر آلی چه ارتباطی با پیدایش انسان دارد؟» باید متذکر بود که اولاً انسان نیز «مانند هر حیوان و نبات جزئی از طبیعت مادی و تابع قوانین علت و معلولی است» ثانیاً «ارتباط قضایا را نباید در مغز درست کرد بلکه باید آنها را در طبیعت واقعی کشف نمود» دکتر ارالی



## بحث بیولوژی

مرکز « و بالاخره بموجب تجربه عملی «پلاتو» (۱) از این توده بخار قطعاتی جدا شده و تشکیل سیارات هشت گانه را میدهد. (۲)  
کره زمین، که بواسطه شدت حرارت مانند خورشید نورانی بوده بعلت آتش بخار متدرجاً منقبض و مستحیل بمایع میشود و بر اثر حرکت وضعی دارای قطبین فرو رفته و منطقه استوائی برآمده میگردد.  
بتدریج در نتیجه نقصان درجه حرارت قشر جامدی در سطح صخره مایع ایجاد و چین خوردگی‌هایی در آن بدید میآید.  
عدم کفایت قابلیت انعطاف و تاثیر فشارهای داخلی که توام با بروز شکاف‌ها و خروج مواد مذابه است آتش فشانی‌های اولیه را تولید میکنند.

زمین از نظر ضخامت ارضی و طول عمر بمشخصات ذیل (که مورد قبول اکثریت دانشمندان علوم طبیعی میباشد) شناخته شده است (گو اینکه این مشخصات هنوز هم جنبه کاملاً دقیقانه ندارد):

عهد عتیق (Ere Archeéme) از نظر ضخامت ارضی غیر مشخصی  
و از نظر طول عمر ۱،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال  
عهد اول (Ere Primaire) از نظر ضخامت ارضی ۳۰،۰۰۰ متر  
و از نظر طول عمر ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال  
عهد دوم (Ere Mésozoique) از نظر ضخامت ارضی ۶۰۰۰ متر  
و از نظر طول عمر ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال  
عهد سوم (Ere Neozoiique) از نظر ضخامت ارضی ۴۰۰۰ متر  
و از نظر طول عمر ۹۸،۰۰۰،۰۰۰ سال  
عهد چهارم (Ere Anthropozoiique) از نظر ضخامت ارضی ۶۰۰ متر  
و از نظر طول عمر ۲،۰۰۰،۰۰۰ سال

جمع تقریبی از لحاظ ضخامت ارضی زمین غیر مشخص و از لحاظ طول عمر کره ارض ۲،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال  
بنا بر احصائیه بالا که متکی بیک رشته تجربیات و کشفیات تاریخی است زمین امروز ما محصول یک تکامل دو بلیون ساله میباشد در صورتی

۱- پلاتو (Plateau) یکی از بزرگترین فیزیک دانهای قرن ۱۹ (۱۸۸۳-۱۸۰۱) بلژیک میباشد.

۲- چگونگی برتاب شدن این قطعات و تکامل بعدی آنها را با اتکاد تجربیات علمی و کشفیات تاریخی دانشمندان در شماره‌های مخصوص تحت عنوان «آله گیسست» تشریح و تعریف خواهیم نمود.

که تورات و سایر «کتاب آسمانی» نه تنها زمین را مخلوق «شش روزه» دانسته و پیدایش آنرا از عدم و اسودد میسازد بلکه برای آن تکامل و تغییر هم قائل نمیباشد.

## ۲- پیدایش و تکامل عالم آلی:

چون در بخش سوم این مبحث راجع به «منشاء حیات و تاریخ تکامل آن» مفصلاً بحث خواهد شد لذا در این بخش عالم آلی فقط از نظر تقسیمات پنجگانه ژئولوژی تعریف میشود:

الف - فقدان فسیلهای حیوانی و آثار نباتی در قطب اراضی عهد عتیق ثابت مینماید که در این عهد موجودات حیوانی و نباتی وجود خارجی نداشته است و بهمین جهت عهد عتیق را عهد «آرمن» نیز مینامند (در یونانی ه علامت نفی و zoon بمعنی حیوان میباشد).

ب - بنا بر آنچه که ارفسیلهای مکشوفه در اراضی عهد اول استنباط میشود از دوره دوم این عهد نباتات و سپس حیوانات دریائی شروع بشود و نما نموده اند. از مهمترین حیوانات یک سلولی عهد اول فرامینی فرها (Foraminiferes) و رادیولرها (Radiolares) را میتوان نامبرد حیوانات چند سلولی این عهد عبارتند از:

۱- مرجانیها: اقسام کالستولا ساندالینا (Calceola sandalina) و پلورودیکتوم پروپلماتیکوم (Pleurodictyum problematicum) و گراپتولیتها (Graptolithes)

۲ - مفصل الزجلهای بحری و دری: تریلوبیتها (Trilobite)، هنگبوتان، ملخها، هزار پایان

۳ - ابراکویوودها: لینگولا (Lingula) و بردوکتوس (Productus) و اسپریفر (Spirifers)

۴- فواعم: ناولوس (Nautilus) و اورتوسراس (Orthoceras) و سیرتوسراس (Cyroceras) و ژبروسراس (Gyroceras) و اقسام امونیتها (Ammonite)

۵ - اسفنجخوانداران: ماهیها، از اقسام سفالاسپیس (Cephalaspis) پتریکتیس (Pterichthys) - کوکوستوس (Cocosteus) - هولوبتکیوس

(Holoptychius) و ذو حیاتین (از اقسام مختلف مانند لایرنتو دونت ها - Labyrinthodonte) و همچنین خزندگان گوناگون (از نوع کوتیلوزورین ها - Corylosauriens)

در نتیجه امتحانات میکروسکوپی و مشاهدات دقیقه وجود بعضی انواع تالوفیت ها (از قبیل برخی اقسام قارچ) و دیاتمه ها و باکتری های امروزه در عهد اول محقق شده و از دسته آنگها و خزها نیز ندرنا آثاری مکشوف گردیده است.

ج - حیوانات یک سلولی عهد دوم تنوع و کثرتشان بیش از عهد اول بوده است. طبق فسیلهای مکشوفه در این عهد انواع لرامینی لرهاهای مسدود (imperfore) و سوراخدار (perfore) یک حبه و چند حبه بعد و فور بوجود آمده اند که مهم ترین آنها از اقسام کلوبیورین Clobigerine تشکیل شده بوده اند. مهم ترین حیوانات چند سلولی عهد دوم عبارتند از:

۱- خارپوسقان: انواع انکریئوس (Encrinus) و بنتا کریئوس (Pentacrinus) و سیداریس (Cidaris)

۲- براکیوپودها: اقسام سپریفرینا (Spiriferina) و لینگولاها و تربراتولیدها - Terebratulides

۳- نواعم: از طبقه لاملی برانشها (Lamely branches)

۴- لیمولیها: از طبقات لیمولها (Limules) و ذوشرها و حشرات.

۵- استخوانداران: از انواع ماهیها - ذو حیاتین - خزندگان زمینی، دریایی و هوایی - طیور.

در اوائل عهد دوم نباتات گل دار از قبیل نخل - خیزران - بید - تریزی - چنار و انجیر و همچنین کاج - سدر و غیره شروع به نشو و نما نموده اند.

د - از مهم ترین حیوانات یک سلولی عهد سوم که فسیل آنها بدست آمده نومولیتها (Nummulits) میباشد. نومولیتها بعدی دارای کثرت تنوع و نمو شده بوده اند که طبقات تحتانی این عهد را گاهی بنام آنها (Serie nummulitique) میخوانند.

مهمترین اقسام چند سلولی این عهد عبارتند از:

۱ - مرجانیها: از اقسام مرجان های شش حبه مادر پورا (Madrepora)

۲ - خارپوسقان: از نوع اکتینولامپاسها (Echinolampas)

۴- فصلی ۱۵

۴- نواعم : از نوع کاسترو بود ها

۵- آسۀ خوارانداران : طبقات ماهیان - ذو حیاتین - خزندگان - طیور و پستانداران . بر اساس تحقیقاتی که کوبه در اوایل قرن ۱۹ بعمل آورد و همچنین طبق اکتشافات بعدی بیش از چند هزار قسم فسیل از طبقه پستانداران بدست آمده که مهمترین آنها متعلق بگوشتهخوان - بی دندانها - سم داران - خرطوم داران - میمون شکلان و میمون ها میباشد ( اهمیت دسته اخیر در عهد سوم تا حدی بود که بعضی مواقع این عهد را دوره « پستانداران » نیز میگویند )

نباتات گل دار در عهد سوم دامنه نموشان نوسه یافته - سطح زمین در بعضی از نقاط باچمن مستور گردیده و در اواخر عهد مزبور نباتاتی بشکل نباتات امروزه روئیده شده است .

۵- فسیلهای طبقات اولیه عهد چهارم نشان میدهد که حیوانات و نباتات ادوار ابتدائی این عهد کم و بیش بشکل حیوانات و نباتات امروزه بوده است .



این بود نظریه ای که علوم طبیعی پس از صدها سال بررسی دانشمندان و حفر اراضی و تحقیق در طبقات ارضی عهد پنج گانه ژئولوژی بدست آمده و هر روز بر اثر کشفیات نوین ، مدارک مثبت تری دال در صحت این نظریه تحویل عالم میگردد .

همانطوری که در فوق تصریحاً نشان داده شد مهم ترین مسائل طبیعت در افسانه قدیم به ساده ترین صورتی برای انسان های نیمه وحشی حل و فصل میگردد .

بشر قدیم کلیه فنومن های جهان مادی را ، اعم از آلی و غیر آلی ، مخلوق يك موجود « مقتدر » و « غرمرئی » تلقی میکرد ، بشر قدیم عقیده داشت که تمام موجودات جهادی ، نباتی و حیوانی یکمرتبه بطور مستقل از یکدیگر آفریده شده اند ، بشر قدیم معتقد بود که « خدا » این کوف لایتناهی را از عدم بوجود آورده و بهمین جهت آقدر توانائی دارد که با يك اشاره کوچک « مهنوع » خود را از وجود بدم رهسپار سازد ، بشر قدیم جهان مادی را لایتغیر می پنداشت و عقیده مند بود که تا اراده « خدا » بر تغیر و انهدام دنیا اتفاق نیگیرد در این دنیا تغیر و تکاملی وجود نخواهد آمد ، بشر قدیم تصور میکرد که انسان از نوع بخصوصی تولید شده و منشاء انسان همان « آدم و حوا » است که خدا آنها را از خاک بصورت

خود آفریده است و بالاخره بشر قدیم بر این عقیده بود که «خدا» بلافاصله پس از آفرینش «آدم و حوا» تمام حیوانات را یکجا خلق کرد تا فرزندان «آدم و حوا» از آنها استفاده نموده و زندگی خود را تأمین نمایند.

این خرافات افسانه آمیزی که در دره های ماقبل تاریخ بین انسان های نیمه وحشی شایع و نافذ بود ابتدا مانند روایات مقدس ارتضایی منقول منتقل میگردد ولی در یک مرحله از تکامل بشریت، روی بعضی شرایط اقتصادی، «رگزیدگان» خدا آنها را با کمی جرح و تعدیل در «کتاب آسمانی» نقل کرده و بنام «وحی» تعمیل توده های بی سواد نمودند

اگر امروز ما مشاهده میکنیم که هنوز هم اکثریت نسبتاً مهمی از انسانهای متمدن ممالک سرمایه داری این موهومات مسخره آمیز را مانند «الهامات سماری» قبول نموده و افسانه های قدیم را حقیقت مطلق میندازند، نیابتی از خود تعجیبی نشان بدهیم زیرا در این گونه کشورها اجتماع جنبه طبقاتی دارد یعنی جامعه از دو طبقه استثمار کننده و استثمارشونده تشکیل گردیده است؛ در اجتماع طبقاتی نیز از یکطرف طبقات استثمار کننده و مرتجع خواه و ناخواه برای تثبیت اوضاع خود از مذاهب مانند یک سلاح برنده استفاده نموده سعی میکنند ضمن ترویج مذاهب و نفی معلومات علمی بشر، افراد را از کشفیات و نتایج علوم دور نگهدارند و از طرف دیگر طبقات استثمارشونده که در اسارت اقتصادی و روحی فرمانروایان اقتصادی خود قرار دارند به مدت عدم قدرت مالی از علم و دانش بهره مند نمی شوند؛ به عبارت دیگر:

امروز اغلب افراد وابسته طبقات «بالا» فقط برای حفظ منافع مادی خود و اکثریت طبقات «پائین» آنها بواسطه نداشتن معلومات علمی عقاید مذهبی و موهومات انسان های نیمه وحشی را ترویج یا قبول مینمایند.

بیهوده نیست که هم اکنون قسمت مهمی از افراد انسانی نمی خواهند و یا نمیتوانند باور نمایند که انسان مظهر یکی از انواع بی نهایت گوناگون عالم حیوانی است و تمام موجودات عالم حیوانی نیز از اصل واحدی بوده اند که بر حسب شرایط محیط اشتقاق پیدا کرده و انواع فعلی را ایجاد نموده اند.

موضوعی که از این نقطه نظر قابل دقت میباشد این است که نظریات انسان های نیمه وحشی عموماً بر عقاید موهوم استوار بوده است در صورتیکه امروز افراد از لحاظ علوم و عقاید بردواری آشتی ناپذیر تقسیم شده و هر دسته بر هلیه دسته دیگر در مبارزه سختی میباشند.



اکنون بیش از دوهزار سال است که متوازی با فاشتری‌های مذهب و موهومات قدیم، فرضیه‌های علمی بر اساس کشفیات تاریخی و تجربی نشرونا یافته و دانشمندان رشته‌های علمی هرروز حقایق تازه تری را مکشوف و ضربت‌های سخت تری بر ریشه‌های ادیان «آسمانی» میزنند.

مثلا قاطع ترین ضربه‌ای که بر تئوری «آدم و حوا» وارد آمد و بنیان فانتزی‌های تورات - انجیل و قرآن را متلاشی ساخت کشف آمریکا بود که در چهارقرن پیش صورت گرفت. وقتی آمریکا با اهالی سرخ پوست آن بوسیله کریستف کلمب پیدا شد مسئله زیر در مقابل پیروان مذهب عرض اندام کرد:

اگر منشاء انسان از نوع بخصوصی است و بشر امروزه از اسلاف «آدم و حوا» می باشد پس وجود ساکنین آمریکا از کجا ناشی شده است؟

البته مذهب در مقابل این سؤال جز توسل بسفسطه و تعبد آزادی و سوزاندن تحقیق کنندگان چاره دیگری نداشت زیرا نمیتوانست دلیلی اقامه نماید که هم منطقی باشد و هم اساس مذهب را متزلزل نسازد:

پیروان کلیسا و مسجد اگر میگفتند که ساکنین آمریکا نیز از نسل «آدم و حوا» میباشند معقول نبود چون بنا بر تعلیمات مذهبی از یکطرف «آدم و حوا» وقتی از «بهشت» اخراج شدند در «جزیره سرانندی» سکونت گزیدند و از طرف دیگر بین «جزیره سرانندی» و «قاره آمریکا» اقیانوس عظیمی است که عبور از آن نه تنها برای بشرنیمه وحشی قدیم بلکه برای بشر دوره فتودال هم امکان پذیر نبوده است (بعادت عدم وجود کشتی‌هاییکه بتوانند اقیانوس را درنوردند)

و اگر میخواستند با تقلید از علوم طبیعی اینطور استدلال نمایند که هنگام حیات و زندگی نسل‌های اولیه «آدم و حوا» قاره آمریکا بسا پر قاره‌های جهان متصل بوده و سپس بر اثر عوارضات ارضی از هم جدا شده اند کسی قبول نمیکرد زیرا این استدلال هم با اصول تقسیمات ژئولوژی مطابقت ندارد (۱) و هم با الهامات «خدایی» مندرجه در تورات - انجیل و قرآن موافق نیست. (۲)

۱- بر طبق آموزش‌های ژئولوژی قسمت‌های آمریکای شمالی در عهد اول (دوره ذغال سنگی) بوجود آمده و در این عهد نیز اثری از انسان وجود نداشته است.

۲- موافق با آیات تورات و قرآن زمین لا یشیر بوده و همیشه بدان صورتی است که ابتدا بوسیله «خدا» از عدم ایجاد گردیده است.

در دوره تجدید ( Renaissance ) ماتریالیست های بورژوازی که دارای ایده بیولوژی انقلابی بودند ضمن مبارزه با کلیسای قرون وسطی از تناقضات مشروح بالا جداگانه استفاده را نهوده و می گفتند: بر طبق اصول مسیحیت ( که از موسویت سرچشمه گرفته و مورد قبول اسلام هم میباشد ) نمیتوان صا کزین آمریکا و سایر قاره های کره ارض را عموماً فرزند « آدم و حوا » دانست چون آب های مواج و پهنای اقیانوس ( به علت عدم وجود کشتی های اقیانوس پیما ) مانع از آن بوده است که « آدم و حوا » در عمر خود بقاره های پنجگانه زمین رفته و در هر یک از آنها « خانواده » علیحده ای تولید نمایند و پس از مرگ « آدم و حوا » نیز اخلاف آنها قدرت مهاجرت از این قاره بآن قاره را نداشته اند .

بعد ها که بورژوازی آمریکا به حکومت هییاسی رسید و بر اثر تحصیل ثرمانفرمایی اقتصادی ، ایده بیولوژی مترقی و نظریات انقلابی قدیم خود را از دست داد از حقایق انتقادی ایده بیولوژیست های دوره تجدید خود درست تابع مکوس گرفت یعنی با انکاه باینکه « سرخ بوستان بومی آمریکا » یا « سیاه بوستان هندی » نمیتوانند از اعقاب « آدم و حوا ی مقدس » باشند باین نتیجه میرسد که این افراد « انسان حقیقی » نبوده و شرعاً و عرفاً نمیتوان آنها را مانند میمون و حیوانات دیگر منهدم ساخت گو اینکه بیولوژی و شیمی با اکتشافات خود تئوری بورژوازی را بطور بی رحمانه ای مفتضح مینماید .

بزرگترین دانشمندی که در این مورد نقش اساسی بازی نهوده و مسئله « پیدایش انسان » را وارد مرحله نوینی از علم کرده است چارلز داروین ( ۱ ) معروف میباشد . این دانشمند عالیقدر انگلیسی با کشفیات دقیق و تجربیات خستگی ناپذیر خود مسئله « انواع » را متزلزل نهوده و عملاً ثابت کرد که علی رغم مذهب موجودات زنده دارای نوع مسنقلی نبوده و تماماً از اصل واحدی نتیجه شده اند .

داروین ابتدا تجربیات عملی خود را روی کبوتر انجام میدهد و پس از مدت ها تحقیق در انواع کبوترهای گوناگون جهان و بعد از پرورش تسلیمی متمدن ملاحظه مینماید که تمام قسمت های بدن کبوتر قابل همه گونه تغییر است . داروین بر اثر « انتخاب طبیعی » اختلافات موجود بین اعقاب یک کبوتر را بعدی زیاد می بیند که مجبور به اظهار این نکته میشود :

« با وجود این همه اختلافاتی که بین نژاد های کبوتران اهلی موجود است ، نظر به قابلیت تغییر که دارند ، من کلیه آنها را از نسل کبوتران »

« وحشی بیزت (Bizet) میدانم و تغییرات شکلی را که عارض آنها شده است  
تحت تاثیر عواملی چند تصور میکنیم » (۱)

چارلز سپس بمطالعه در تاثیر عوامل محیط و دقت در اثر دستگاه  
های تناسلی والدین بر روی نطفه می پردازد و باتوجه بنتایج استعمال زیاد  
(یا هدم استعمال) اعضاء بدن حیوانات مختلفه، نتیجه مشاهدات خود را  
بدین طریق بیان میکنند :

« بنظر من سلسله حیوانات حد اکثر از چهار یا پنج سر سلسله »  
« اولیه نتیجه شده است و سلسله نباتات نیز از همان تعداد و یا کمتر اشتقاق  
یافته است . حتی از زوی شباهت موجوده گمان دارم تمام حیوانات و  
نباتات از يك سر سلسله و اصل اولیه نتیجه شده باشند ولی ممکن است  
شباهت گول زنده باشد . اما اقلا صحیح است که تمام موجودات زنده »  
« خواص مشترک بسیاری دارند : ترکیب شیمیایی و ساختمان سلولی »  
« و قانون نمو و عکس العمل آنها تحت عوامل مضر ، یکسان است ! »  
« حساسیت موجودات زنده حتی در کمترین حالات ظهور مینماید : چنانچه »  
« بعضی سموم بطریق واحدی گیاهان و حیوانات را تحت تاثیر قرار میدهند . »  
« تمام موجودات زنده برای تولید موجود جدیدی ، زمانی الزام با تعداد  
دوسلول اولیه زرماده دارند . رویهمرفته آنچه از روی معلومات امروزه  
میتوان قضاوت کرد و زیگول ژر هیناویو (۲) در همه یکسان است بطوروی  
« که هر موجود زنده ای از همان صورت نمو خویش را آغاز میکنند . »  
« حتی وقتی در سلسله حیوانات و نباتات دقت میکنیم ، می بینیم بعضی  
موجودات پست خواصی حد فاصل حیوانات و نباتات دارند و چنان بهر  
دو شبیهند که علمای طبیعی را بر سر جادادن آنها دو سری یکی از دو  
سلسله بحث هاست . و همانطور که پروفیسور آزاگری خاطر نشان  
« کرده است هاگها و سایر اعضای تولید مثل عده زیادی از جلبکهای  
پست نضمت صفات حیوانی دارند و بعداً بهمین اندازه اختصاصات گیاهی  
دارا میگردد . از این رو اگر از اصل انتخاب طبیعی با تبعاصفات  
« آغاز کنیم ، نتیجه شدن حیوانات و نباتات از جاندار پست حد فاصلی  
« باور نکردنی بنظر نمیرسد . اگر چنین مبداء اصلی را قبول کنیم باید  
« پیشبریم که تمام موجودات زنده ای که تا کنون زندگی کرده اند از يك

۱- از کتاب « داروین چه میگوید » صفحه ۱۸

۲- Vesicul germinative حفره های مخصوص داخل سلولهای  
اصلی ماده را گویند .

« يك صورت اوليه و اصل واحدی نتیجه شده اند . ولی این نتیجه روی اصل »  
 « شباهت حاصل شده است پذیرفتن و یا عدم قبول آن اهمیت چندانی »  
 « ندارد و اما موضوع وحدت اصل طبقات بزرگ مانند استخوانداران از »  
 « مفصلیان و قیره ، مانند آنچه که گذشت ، فقط از روی شباهت نیست . »  
 « زیرا در این مورد قوانین جنین شناسی و مطالعات اشکال ظاهری و غیره »  
 « دلائل مخصوصی بدست میدهند و مدلل میسازند که تمام آنها از اجداد »  
 « مشترك نتیجه شده اند . » (۱)

بطوریکه ملاحظه میگردد داروین کلیه موجودات زنده عالم را از يك اصل ومنشاء میدانند و اختلاف شکل و ساختمان آنها را تحت عواملی که بیان گردید امری الزامی ولی تدریجی و بسیار بطئی میدانند .  
 داروین علاوه بر آنست که حیوانات و نباتات دائماً در تغییر بوده و در این جریان انواع جدیدی را ایجاد مینمایند گرچه قبل از داروین لامارک نیز در مورد عالم نباتی و حیوانی طرفدار او و سبون بوده ولی هم‌اکنونی که عارکس و انگامی برای اولین بار کلید تکامل اجتماع را کشف و راز تغییر رژیم های اجتماعی را مکتوف ساختند هم‌اکنون هم داروین نخستین کسی است که تئوری اولوسبون را بر اساس مدارک علمی و فسیلهای بی شمار استوار نمود .

خلاصه نظریات داروین نسبت به « پیدایش انسان » در گفتارهای او که در زیر مندرج است منتهکس میباشد :

« همینکه بعضی از اعضای قدیم تیره پریماٲ (۲) در اثر تغییر »  
 « طریقه تحصیل روزی و یا به علت تغییراتی که در ناحیه مسکونی آنان »  
 « بوقوع پیوست ، کمتر روی درختان زندگی کردند ، طرز تکاملشان »  
 « نیز تغییر پیدا کرد . در این حال یا روی دوبا راه رفتند و یا روش »  
 « چهار پایان را پیش گرفتند و زینه های دم دار که در نواحی صنایع »  
 « و ذوحادثه روزگار میگذرانند ، مانند سگین ، چهار پا راه میروند و »  
 « و معمولاً بیالای درختان میروند مگر احتیاج میرمی آنانرا بصعود »  
 « بر فراز اشجار و ادار نمایند . فقط انسان از بین آنها دو پا شود بنظر »  
 « من تا حدی میتوان بچگونگی اتخاذ حالت قائم و روش دوبانی انسان »  
 « که آنرا از سایر حیوانات مجاورش مجزا نموده است بی برد . انسان »  
 « سلطه و اقتداری را که در دنیا دارا گردیده است مرهون استعمال »

۱- نقل از کتاب « داروین چه میگوید » صفحه ۶۹ و ۷۰

۲- Primate راسته ای از پستانداران عالی است که شامل انواع میمونها و ساکی ها و نوع انسان است

« دستهای خود، یعنی آلائی که همواره در تحت اختیار واراده اوست »  
 « می باشد. زیرا اگر دستها و بازوان بمنظور راه بردن و تعیل رزن »  
 « بدن و یا برای بالا رفتن از درختان بکار برده میشد هرگز چنین عضو »  
 « کاملی که برای ساختن اسلحه و پرتاب سنگ، چنین مهارتی داشت. »  
 « تبدیل نمیکردند. بملاوه يك چنین خدمت مشکلی حس لمس را که »  
 « بر اثر رجوع خدمات ظرف بانگشتان دست تقویت شده است، کند »  
 « میکرد. هر چند علل مذکور برای آنکه انسان را و ادار باخه ذکالت »  
 « قائم نماید کافی بنظر میرسد ولی بسیاری از اعمال دیگر نیز که آزادی »  
 « دو دست و قسمت علیای بدن و بالاترجه نگاه روی دو پا را ایجاب میکردند »  
 « بانسان در اتخاذ حالت قائم کمک کردند، پاها بمنظور فوق تدریجاً »  
 « مسطح شد، انگشت شست یا تغییر شکل پیدا کرد و خاصیت اخذ »  
 « اشیاء را از دست داد. »

« در بعضی وحشی ها پاها اختصاصاً مذکور را هنوز بکلی از »  
 « دست نداده و طرز بالا رفتن آنها از درختان و سایر استعمالها بیکه از »  
 « پایشان میکنند مؤید موضوع است. » (۱)

پایه های علمی و تجربی نظریات داروین بعدی محکم و غیر قابل  
 رد است که فروغی، با اینکه يك شخص مذهبی بود، مجبور گردید در  
 کتاب « سیر حکمت در اروپا » نسبت بداروینم چنین بنویسد:

« ۰۰۰۰ قرآن و شواهد و دلائل علمی بر درستی فرض »  
 « تبدیل انواع فراوان است ولی ما نمیتوانیم بشرح آنها بپردازیم »  
 « چه این مختصر گنجایش ندارد از فرض ما هم بیرون است چون مراد ما »  
 « تنها این بود که خوانندگان آید. لا بداند رأی داروین و فرض تبدیل »  
 « انواع چیست. کسانی که بخواهند که لا بحقیقت آن بی ببرند باید بپردازند »  
 « لزوم از علوم طبیعی و چگونگی طبیعت انواع و اصناف گیاه جانور »  
 « در اقالیم مختلف کره زمین و تشریح بدن آنها و چگونگی تکوین »  
 « ونحو نظمه و جنین هر يك از حیوانات و انسان و بسیار چیزهای دیگر »  
 « آگاه شوند و تا این معلومات بدست نیامده اظهار عقیده مثبت و منفی »  
 « در این باب روا نیست همینقدر شوژد میکنند که با ما هاهات »  
 « امر وزی از راه عام نمیتوان این فرض را ماطل کرد و علمای »  
 « فن همه تصدیق کرده اند و منتظران انظ آنها هستند که این »  
 « فرض را با عقیده دینی خود منافی بدانند یعنی کسانی که بظاهر »  
 « عبارات تورات متعبدند و عقیدند که چگونگی خلقت موجودات را »



« انسان که در سفر تکوین تورات مشروح است معتقد باشند و نیز چون »  
 « دیده اند که بعضی از معتقدان فرض تبدیل انواع مسلک طبیعی و دهری »  
 « دارند نتیجه این فرض را فساد عقیده و تباهی دین پنداشته اند »  
 « بعضی هم نمیخواهند زبیر بار فرض تبدیل انواع بروند از آنرو »  
 « که بنا بر این فرض، نسبت انسان به حیوان میرسد و بوزینه زیاد می شویم »  
 « و باستانی خویشی پیدا میکنیم - حاجت بتوضیح نیست که این فکر »  
 « گوردگانه است و در اینکه انسان حیوان است شکمی نیست »  
 همانطوریکه از مجموع نظریات داروین و نظایر فروغی مشهور است  
 داروین فقط مانند یک بیولوژیست خالص شروع به تجربیات و کشفیات  
 نموده و در پیدایش انسان و مخصوصاً در پیدایش عالم آلی فعالیت موهبی  
 به خرج نداده است .

چنانچه انگلیس میگوید

« ..... حتی متفکرین مکتب داروین که بطور مادی فکر میکنند  
 نمیتوانند نصایب روشنی از پیدایش انسان را در نظر خود مجسم نمایند  
 زیرا در نتیجه نظریه ایده آلیستی قادر نیستند نقشی را که کار در این مورد  
 بازی میکنند مشاهده نمایند »

در حیات داروین این مسئله مهم بوسیله دانشمندان انقلابی و پیشوای  
 نهضت های پرولتری نیمه دوم قرن ۱۹ ، یعنی بوسیله فریدریک انگلس ،  
 مورد بررسی قرار گرفت . انگلس در جزوه کوچکی تحت عنوان « نقش  
 کار در جریان تبدیل میمون بآدم » (۱) بتجویی تشریح نمود که چگونه  
 میمون شکلان تا درجه متفکر ترقی نمودند و تحت چه شرایط مادی و  
 اقتصادی به مرحله یک « انسان حقیقی » ارتقاء یافتند  
 چنانچه میگوید :

« بطور قطع صدها هزار سال گذشته است تا از گله های میمونیکه  
 از درخت بالا میرفته اند . اجتماع بشریت ایجاد شده است ( در تاریخ زمین  
 این مدت همان اهمیتی را دارد که یک ثانیه در زندگی بشر دارا میباشد ) »  
 در جای دیگر میگوید :

« هر جا که زندگی بر خورد مینمائیم می بینیم که فنومن های حیاتی  
 بایک جسم سفیده ای بستگی دارد و هر جا که جسم سفیده ای که در جریان  
 تجزیه نباشد مصادف میشود بطور حتم فنومن های زندگی را پیدامیکنیم .  
 این فنومن های زندگی قبل از هر چیز مشخص آنست که در همان موقعیکه  
 قدیمی ترین اجزاء بدن تجزیه شده و دفع میگردند جسم سفیده ای مواد

مربوطه را از محیط جذب نموده و آنها را ترکیب میکنند. مواد غیر آلی هم گرچه در جریان قضایای طبیعی تغییر می یابند، تجزیه میشوند و ترکیب پیدا مینمایند ولی در این جریان کاملاً از صورت سابق خارج نمیکردند. آن چیزی که در اجسام غیر زنده عامل ازهم باشیستگی را تشکیل میدهد در سلول زنده بهامل اصلی حیات مبدل میشود. بعضی اینکه فعل و انفعالات که اجزاء مرکبه پیوسته در جسم سفیده ای جریان دارد قطع شود، بعضی اینکه عمل تغذیه و ترشح دائمی مقطوع گردد جسم سفیده ای حیات خود را از دست داده و متلاشی میشود یعنی از بین رفته و می میرد. بنا بر این زندگی ۰۰۰۰ مشخص آنست که هر ارگانیزم زنده ای در یک لحظه معین در همین حال هم خودش است و هم خودش نیست و این جریان مستقل از آلی جریان است که از خارج بر ارگانیزم زنده، بهمانطور که ممکن است نسبت باجسام غیر آلی عمل نماید، اثر میکند؛ برعکس، زندگی و مبادله مواد، که از طریق تجزیه و ترشح انجام میگردد، جریانی است که در داخل عامل خود یعنی در داخل الیومین بوده ذاتی آن میباشد، جریانی است که خود بخود صورت می پذیرد و زندگی بدون آن امکان پذیر نیست»

#### انگلسی

بدین طریق می بینیم که انگلس مسئله حیات را حل نموده و زندگی را طرز زیست مواد آلیومین دار دانسته است. در نیمه دوم قرن ۱۹ انگلس معتقد بود که سلول زنده را میتوان در لابراتوارها از سنتز آلومین ساخت و در حقیقت نیز امروز «ساختن سلول تقریباً جزو مسائل حل شده علوم طبیعی است»

#### دکتر ارانی

چون اساس فصول مبحث ما بر کشفیات داروین و نظریات منطقی انگلس استوار است لذا در اینجا از تعریف و تفسیر بیشتری خودداری و خوانندگان را به مطالعه دقیق سایر فصول این مبحث علمی رهبری مینمایم

# با بزرگان آشنا شوید!

« پاره‌ای از تالیفات پله خانف، از جمله «سوسیالیسم و مبارزه سوسی» ، «اختلالی نظارهای ما» و «راجع به مسئله مربوط به نظریه مونستی» (۶) در تاریخ «زمینه‌ها» بری پیروزی مارکسیسم در روسیه پاك و هموار نمود « پله خانف که در خارج از سرحد روسیه با مارکسیسم آشنا شده بود با پوپولست‌ها قطع رابطه نموده و یکی از بهترین مبلغان مارکسیسم تبدیل گردید.»

تاریخ مختصر حزب کمونیست روسیه

## بیوگرافی سیاسی پله خانف (۶)

گشورکی و المنتیویچ پله خانف نه تنها یکی از مهمترین افراد انقلابی و پایه‌گذاران سوسیال - دمکراسی روسیه بشمار میرود بلکه در جزو بهترین شوربین‌های مکتب مارکسیسم انقلابی نیز محسوب میگردد.

پله خانف در سال ۱۸۵۶ در یک خانواده متوسط متولد و پس از طی مدرسه نظام، در سال ۱۸۷۳ به -۱- لایپزول مسافرت و در مدرسه نظام آنجا داخل گردید. فعالیت سیاسی پله خانف از سال ۱۸۷۵ آغاز و بتدریج توسعه پیدا کرد:

در سال ۱۸۷۶ حزب سوسیالیستی « زمین و آزادی » با شرکت پله خانف در روسیه تشکیل گردید. ملی کردن زمین و القای مالیاتهای دولتی از جمله مسائل اساسی برنامه این حزب تلقی میشد. حزب « زمین

---

(۱) - نظریه « مونستی » یا « مونیسیم »: مونیسیم (monos = واحد، یک) اصطلاحی است که برای رساندن اصول یک سیستم معین فلسفی بکار میرود. پیروان این سیستم فلسفی فقط یک شیئی ( ماده ) یا قضیه ( روح ) را اساسی تمام قضایای جهان میدانند یعنی بگذشته تمام مظاهر طبیعت را فقط و فقط ناشی از ماده تلقی میکنند و دسته دیگر آنها را تنها از روح نتیجه میگیرند.

۲- خوانندگان در این قسمت نه تنها از زندگانی پله خانف بلکه از یکرشته جریانات کارگری روسیه در نیمه دوم قرن ۱۹ و ۱۷ ساله اول قرن بیستم اطلاع حاصل خواهند نمود.

و آزادی» در اندک مدتی ضمن جریان فعالیت خود بفرآکسیونیم دچار شده و بدون آنکه موقعیتی بدست آورد بدو گروه تقسیم میشود: «اراده ملی» و «فمت سیاه».

گرچه پله خانف در آن موقع در جزو فرقه پوپولیستها بود ولی فعالیت وی در بین کارگران جنبه انقلابی داشت چنانچه در دموکراسیون ۱۸۷۷ قازان، پله خانف در حقیقت نقش رهبری را بازی میکرد. اورا قی که بوسیله پله خانف در بین انصاب کنندگان بخش میگردید و نطق هائی که از طرف وی ایراد میشد عموماً از افکار و نظریات انقلابی وی حکایت مینمود. پس از ملامتی شدن حزب «زمین و آزادی» پله خانف در راس «فمت سیاه» قرار گرفت. دسته اخیر لزوم مبارزه سیاسی را انکار و معتقد بود که فقط باید به تبلیغات سوسیالیستی، مبادرت ورزید و فعالیت تبلیغاتی را بایستی در دوچه اول بین دهقانان و در درجه دوم بین کارگران توسعه داد. بدیهی است که دسته مزبور نمیتوانست با این تاکتیک بوقیعت مؤثری نائل شود زیرا روشن فگرانی که برای اجرای عملیات تبلیغاتی لازم بودند با افکار انقلابی داشتند و بهمین جهت برای تحصیل حکومت سیاسی مه رزه میگردند و یا از نظریات تروریستی پوپولیستها پیروی مینمودند و این تاکتیک نیز با تاکتیک «فمت سیاه» نوافقی نداشت.

علاوه بر این، دسته مزبور نه در بین دوستایان نمیتوانست نفوذ نماید ( زیرا افراد طبقه اخیر قادر بدرک منظور و مقصود این دسته نبودند ) و نه موفق به تسلط بر نهضت کارگری میشد ( چون برنامه و خط مشی او با وظایف مترقی طبقه کارگر روسیه مطابقت نمیکرد ).

پس از آنکه دستگاه تزارسیم بر نهضت های انقلابی کارگران، که در خلال انصابت منمکس میشد، تسلط پیدا نموده و سران این نهضت ها مورد تعقیب قرار گرفتند پله خانف عازم ژنو گردید ( ژانویه ۱۸۸۰ ) ، همین مسافرت بود که تاکتیک و نظریه پله خانف را بطور اساسی تکان و تغییر داد.

پله خانف، که تا قبل از این مسافرت اجباری دارای همان افکاری بود که پوپولیستهای قدیم داشتند، در جریان فعالیت هائی که در خارج از روسیه مینمود با مکتب مارکسیسم آشنا گردید و مجذوب نظریات منطقی و اصول مادی مارکس و انگلس شد. از این حی تمام عملیات پله خانف را میتوان نمونه ای از فعالیت پک مارکسیست انقلابی و حقیقی تلقی کرد. گویا که نظریات این تنوریستین دانشمند در باء ای از مسائل با تعلیمات مارکسیسم نوافقی کامل نداشته.

## با بزرگان آشنا شوید

پله خانف در سال ۱۸۸۳ گروه « آزادی کار » را در ژنو تشکیل داد. گروه « آزادی کار » نه تنها « اقبشی پایه گذار سوسیال - دمکراسی روسیه را بازی نمود » (۱) ، بلکه « نخستین دسته مارکسیستی روسیه را » بوجود آورد . (۲)

در سال ۱۳۸۸ جزوه « سوسیالیسم و مبارزه سیاسی » پله خانف منتشر گردید و با انتشار آن اولین ضربت سنگین بر نظریات و تاکتیک بولیویست ها فرود آمد . گرچه انهدام و نابودی قطعی آثار و بقایای بولیویست ها بدست لنین انجام گرفت ولی پله خانف را میتوان قهرمان اولیه این مبارزه تلقی کرد . پله خانف در جزوه « سوسیالیسم و مبارزه سیاسی » ثابت نمود که نهضت انقلابی روسیه نیروی اساسی خود را باید در پروتاریا جستجو نماید و همچنین نشان داد که این نهضت باید دامنه مبارزه خود را از محیط اقتصادی خارج نموده و گرفتن حکومت سیاسی را یکی از ایده آلهای نزدیک خود قرار دهد . پله خانف در همین جزوه مدلل مینماید که سوسیالیسم و مبارزه سیاسی از یکدیگر جدا نبوده و باهم بستگی تنگیک ناپذیری دارند .

در سایر آثار پله خانف (مخصوصاً در جزوه های « اختلاف نظر های ما » و « استناد بولیویست ها در تالیفات آقای « ورونسف » ) نظریه بولیویست ها دایم بر اینکه « روسیه میتواند از طریق بسط کمون ها و ارتلها یعنی بطور مسالمت آمیز از وضعیت نیمه فئودال آن وقت بسوسیالیسم ارتقاء یابد و این انتقال احتیاج بایجاد و تکامل کابینالیسم نیست » مورد اکتقاد ناپود کننده مؤلف قرار گرفته است .

پله خانف در این جزوه صریحاً نشان میدهد که چگونه تکامل سرمایه داری در روسیه اجتناب ناپذیر بوده و جریان این تکامل نه تنها برای آینده توده ها مضر نیست بلکه تنها راه آزادی آنها میباشد .

گروه « آزادی کار » فعالیت زیادی نسبت بسیسط و اشاعه مارکسیسم در روسیه انجام داد « (۳) ایندسته قسمت مهم آثار مارکس و انگلس را بزبان روسی ترجمه و از این راه عناصر نهضت کارگری روسیه را به مندرجات تئوریک و انقلابی «مانفست » ، « کار مزدوری و سرمایه » ،

۱- جلد ۱۱ دائرة الفار ف بزرک شوروی (صفحه ۱۹۰)

۲- تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیه صفحه ۱۰

۳- تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیه



« تکامل سوسیالیسم از مرحله نضل مرحله علم « آشنا میساخت (۱) .  
 علاوه بر این ، در يك سلسله مقالات ، کفرانس ها و کتبی که بوسیله پله خانف-  
 ژاسولیچ - آکسلرود و سایر اعضای گروه « آزادی کا » در مورد تمیمات  
 مارکس و انگلس نوشته میشد ایده های سوسیالیسم علمی با طرز کم و بیش  
 روشنی منعکس میگردد .

با اینکه بیش از نیم قرن از تاریخ تحریر و انتشار نوشتهجات اشخاصی  
 اخیر الذکر میگگذرد. مہمہا هنوز ہم مندرجات آنها در بعضی از مسائل مهم  
 زنده است و برای آموزش مارکسہم کاملاً مفید و قابل استفاده میباشد .  
 در این کتابها نشان داده میشود کہ چگونه مارکس و انگلس برای  
 نخستین بار روشن ساختند کہ سوسیالیسم انعکاس افکار خیالپرستان نیست  
 بلکه حقیقتی است کہ در طبیعت اجتماع سرمایہ داری نهفته شدہ و پایایی  
 تکامل این جامہ با وجہ روشن تر و بارزتری پدیدار میگردد ؛ در این  
 کتب و سخنرانی ها مدلل میگردد کہ چگونه بر طبق تعلیمات مارکسہم  
 سقوط رژیم سرمایہ داری حتمی و اجتناب ناپذیر است و چگونه این مسئلہ  
 با همان قوانینی کہ سقوط رژیم ثئودال را قطعی ساخت موافقت کامل دارد  
 و بالاخرہ چگونه اجتماع سرمایہ داری گورکھ های خود را با دست  
 خویش ایجاد نمودہ و آنها را بصورت « پرولتر » وارد میدان مبارزہ  
 سیاسی مینماید .

بوسیله نشر تالیفات پله خانف و دوستان سیاسی او کہ متکرم بتعلیمات  
 مارکس و انگلس بودند، برای اولین بار تودہ های روسیہ پی بردند کہ « فقط  
 مبارزہ طبقاتی پرولتاریا، فقط غلبہ پرولتاریا بر بورژوازی است کہ بشریت  
 را از سرمایہ داری و استعمار نجات میدہد » (۲) .

پله خانف نشان داد کہ چگونه « مارکس و انگلس پرولتاریا را از قوای  
 خودش، از منافع طبقاتی خودش ، مطلع نمودہ و بآنها آموختند کہ باید برای  
 مبارزہ انقلابی بر علیہ بورژوازی متحد شوند » ۳  
 مارکس و انگلس قوانین تکامل اجتماع سرمایہ داری را مکشوف  
 و با اتکاء بہ علم تاریخ نشان دادند کہ تکامل اجتماع سرمایہ داری و مبارزہ ایکہ  
 در این اجتماع بین طبقات بورژوازی و پرولتاریا جریان دارد بطور قطع  
 منتہی بانہدام سرمایہ داری و پیروزی پرولتاریا شدہ و منجر ببرقراری

۱- اغلب ترجمہ های مزبور در خارج از روسیہ بچاپ میرسید و بطور  
 مخفیانہ از سرحد ہذا داخلہ کشور حمل و بین کا . گران توزیع میشد .

۲- تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیہ

۳- تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیہ

فرمانروائی پرولتاریا را میگردد.

رهبران گروه «آزادی کار» تعلیمات مارکس و انگلس را مبنی بر اینکه «استخلاص از حاکمیت کاپیتالیسم و تبدیل مالکیت سرمایه داری به مالکیت اجتماعی از طریق مساوات امکان پذیر نیست» تشریح و برای کارگران روسیه روشن ساختند که از طریق منطبق با کسبیم اولاً طبقه کارگر این مسائل مهم را فقط از طریق انقلاب چهریه بر علیه بورژوازی، فقط از طریق انقلاب سوسیالیستی میتواند حل نماید ثانیاً تعادل و استقرار وضعیتی که در مرحله بعد از انقلاب سوسیالیستی ایجاد میشود، تنها از راه برقراری فرمانروائی پرولتاریا میسر خواهد بود زیرا فرمانروائی پرولتاریا یک راه منحصر بفریدی است که فقط از طریق آن انهدام قایم ایستاده گفندگان و ارتقاء جامعه هر مرحله گمونیسم انجام پذیر میباشد.

همین فعالیت های گروه «آزادی کار» بود که قسمتی از تاریخ نهضت کمونیستی روسیه را بخود اختصاص داد و جای خود را در صفحات درخشان حزب بالشویک باز نمود:

«اولین گروه مارکسیستی روسیه یعنی گروه «آزادی کار» که وابسته بپله خائف بود بیست و اشته نظریات مارکس و انگلس مشغول گردید گروه «آزادی کار» در آن مونهی پرچم مارکسیسم را در مطبوعات روسی که در خارج از روسیه چاپ میشد ببلد نمود که در روسیه نهضت سوسیال-دمکراتیک هنوز وجود خارجی نداشت.» (۱)

اساس مبارزه تئوریک بپله خائف بر علیه پوپولیست های روسیه اصل استقرار بود:

۱- اثبات این مسئله که پیدایش و تکامل سرمایه داری اجتناب ناپذیر است و روسیه بدون طی مرحله سرمایه داری نمیتواند بسوسیالیسم برسد  
۲- اثبات این موضوع که پرولتاریا پیشروترین طبقه انقلابی حصر کنونی است و نقش جلو داری را در نهضت آزادی خواهانه سرمایه داری بازی میکند.

۳- اثبات صحت اصول ماتریالیسم تاریخی و تخطئه نظریات ایده آلیستی پوپولیست ها در مورد «اشخاص برجسته» و «قهرمانان» برگزیده.

راجع به مسئله نهضت: پله خائف ضمن حفظ تعلیمات مارکسیسم ثابت نمود که افراد در قبول یا رد یک رژیم اجتماعی آزاد نیستند زیرا

۱- تاریخ منحصراً حزب کمونیست (بالشویک) روسیه

نیروهای مولده هر سیستم نوین اقتصادی که نیروی محرکه تکامل آن سیستم است در قلب رژیم اجتماعی قدیم نشو و نما مینماید و روی این اصل هر طبقه مرفقی جدید در مسیر تکامل خود تا مرحله معینی با همان نیروهای سروکار پیدا میکند که قبل از « او » بوجود آمده و عامل ایجاد و تکامل « او » می باشند.

پله خانف با نگاه باین اصل مارکسیستی و تعمیم آن در نهضت روسیه مدلل کرد که جنبش انقلابی روسیه نباید متوقف کردن تکامل سرمایه داری کشور خود را هدف خویش قرار دهد زیرا نه تنها قادر باین عمل نخواهد بود بلکه با انضاد چنین ناگنجیکی بسیر قهقرا می مبادرت کرده است :

« وظایف انقلابیون اینست که بر طبقه کارگر که مرفقی ترین و نیرومندترین طبقه معاصر است و قوای آن پانپای انگل جبری سرمایه داری افزایش می باید متکی شده و بکوشند تا افراد این طبقه را بحقوق و وظائف طبقاتی خود آشنا نهوده و بانسنگل آنها در یک حزب انقلابی راه پیروزی را هوار و تهنه پیل هدف را تسریع کنند . »

نسبت بمسئله دوم نیز پله خانف ضمن تجزیه و تحلیل مارکسیسم نشان داد که کسبت یک طبقه نیابستی مبنی نیروی اتکالی یک نهضت انقلابی قرار گیرد زیرا چه بسا طبقاتی بوده و هستند که نسبت بسایر طبقات برتری تصاعدی داشته اند ولی در جریان تکامل تاریخ متلاشی شده و نهضت اتکاء کننده را بین بست سوق داده اند .

پله خانف با تعمیم ماتریالیسم دیالک تیک در اجتماع روسیه مدلل ساخت که پروولتاریای این کشور یگانه نیروی است که میتواند آتش رهبری را در نهضت سوسیالیستی روسیه بازی نماید و اینکه این طبقه از لحاظ کمیت ناچیز است و نسبت بطبقه دهقان رقم خیلی کوچکی را تشکیل میدهد .

چرا ؟ برای اینکه :

اولا « پروولتاریا ..... مظهر آن طبقه رحمت کش است که با مرفقی ترین فرم اقتصادی یعنی با تولید عظیم بستگی داشته و از این لحاظ دارای آینده بزرگتری است » و « پروولتاریا، مانند یک طبقه ، سال بسال رشد مینماید ، از نظر سیاسی تکامل پیدا میکند ، بر اثر شرایط کار او در تولید عظیم باآسانی تحت تشکیلات و سازمان قرار میگیرد و بمناسبت موقعیت پروولتری خود انقلابی ترین طبقه میباشد، چون در جریان انقلاب جو زنجیرهای اسارت خود چیزی ندارد که از دست بدهد . »

لایباً « طبقه دهقان ۵۰۰۰ مصرف يك طبقه زحمت کشی است که با عقب مانده ترین فرم اقتصاد یعنی با تولید جزئی بستگی دارد و روی این اصل آتیه درخشانی ندارد و نمیتواند هم داشته باشد » و « طبقه دهقان نه تنها مانند يك طبقه رشد پیدا نمیکند بلکه برعکس، سال بسال پراکنده تر شده و بدو طبقه بورژوازی (کولاک) و فقیر (پرولتاریا، نیمه پرولتاریا) تقسیم میگردد و بهمین جهت، بواسطه پراکنده گی خود صنعت تراز پرولتاریا تحت سازمان در میآید و بر اثر موقعیتی که از نظر مالکیت جزئی دارد کمتر از طبقه کارگر با میل در نهضت انقلابی داخل میشود » (۱)

در مورد مسئله حوم هم پله خاف تعلیمات فلسفی مائریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس را حربه خود قرار داده و ثابت نمود که سرزشت و جریان تکامل اجتماع در مرحله نهایی بوسیله تمایلات و ایده های شخصیت های برجسته همین نمیشود بلکه مسائل ۱- شرایط مادی و حیات جامعه ۲- تغییر طرق تولید مواد مورد احتیاج اجتماع ۳- تغییر روابطی که در مسئله تولید متقابلاً بین طبقات برقرار است ۴- مبارزه طبقات برای تغییر یا تثبیت وضعیت تولید و توزیع میباشد که آتیه تاریخی اجتماع را مشخص میسازد. نه تنها ایده ها و وضعیت اقتصادی و اجتماعی افراد را تعیین نمی کند بلکه برعکس، این وضعیت اقتصادی و اجتماعی افراد است که ایده ها را بوجود آورده و از طریق آنها ماهیت خود را آشکار مینماید.

اگر مسیر ایده ها و مقاصد شخصیت های برجسته با تکامل اقتصادی اجتماع و احتیاجات طبقه مترقی هم آهنک و دریک جبهه نباشد مقام آنها شاغل اهمیتی نخواهد بود و برعکس، اگر ایده ها و مقاصد شخصیت های برجسته احتیاجات تکامل اقتصادی اجتماع و حوائج طبقه مترقی را صحیحاً منعکس کنند شخصیت های برجسته نیز میتوانند مظهر شخصیت های برجسته حقیقی بشوند.

فعالیت هایی که گروه « آزادی کار » در تنظیم متن برنامه حزب سوسیال - دمکرات روسیه بازی نمود ( در سال ۱۸۸۴ و ۱۸۸۷ ) قدم خیلی مهمی برای آماده کردن شرایط ایجاد حزب سوسیال - دمکرات مارکسیستی در روسیه بشمار میرود »

ولی گروه « آزادی کار » نیز از نظر تاکتیک و استراتژی دارای اشتباهات مهمی بود. مثلاً در برنامه ای که این گروه در سال ۱۸۸۴ برای حزب سوسیال - دمکرات روسیه تنظیم نموده است بقایای نظریات پوپولیستها نسبت به ترور انفرادی دیده میشود علاوه بر این پله خانف نقش روسقالبان را

۱- از تاریخ مختصر حزب کمونیست (بالشویک) روسیه

در پروزی نهضت کارگری درك نمیکرد و بهمین جهت نمیتوانست بفهمد که طایفه  
کلی با پدیدور جریان انقلابات خود طایفه روستا را رهبری نموده  
و آنها را در سر نوخت نهضت آزادیخواهان آوده هائی  
زحمت کشی شرکت دهد زیرا پروتاریا فقط بوسیله اتحاد با طایفه  
روستا قادر بپروزی بوسیالیستی خواهد بود.

در تابستان ۱۸۸۹ بله خانف در تشکیل بین الملل دوم هلا شرکت  
نموده و ضمن نطقی که بمناسبت نهضت انقلابی روسیه ایراد کرد صراحتاً  
اظهار داشت که « نهضت انقلابی روسیه فقط مانند یک جنبش انقلابی  
تک گران میتواند قلبه پیداناید، جز این، راه دیگری برای ما وجود ندارد  
و نمیتواند هم وجود پیدا کند »

در اواخر قرن ۱۹ پارهائی از مارکسیست های روسیه تحت تاثیر عقاید  
رویزچونستی بودند قرار گرفته و بمنظور تجدید نظر در اصول کلی  
مارکسیسم کوششهایی ابراز میداشتند. بله خانف فوراً بر علیه این جریان  
شروع بمبارزه نمود و در طی یک سلسله مقالات ماتریالیستی نظریات پرودن  
و سایر انتقاد کنندگان مارکسیسم را تحفظه و تاحدی نقاب آزادیخواهان را  
از چهره رویزچونست ها برکنده و حقیقت پرورده ازی آنها آشکار ساخت (۱)  
گرچه مهاجرت های بله خانف از تپاده علمی او را از نهضت انقلابی  
روسیه کم و بیش مقطوع ساخت ولی بله خانف همیشه در ایجماد ارتباط  
مجموعه مساعی زدی ابراز میداشت و دری همین مساعی، بوقوع از ایجماد  
جریانات مخالف و موافق در نهضت روسیه آگاهی حاصل میکرد چنانچه  
در آنک مدتئی از بروز نهضت اپورتونستی اکونومیسم روسیه اصلاح پیدا  
نمود و با اتفاق لنین بطور جدی بر علیه این جریان، که توام با تحریف  
مارکسیسم بود، قدم بجلو گذاشت. بله خانف یکی از جلودار ترن  
فهرمانان این مبارزه ثوریککی محسوب میشود. فعالیت بله خانف بعدی  
مؤثر بود که حتی این وقتئی در تابستان ۱۹۰۰ از روسیه خارج شد با جمله  
بملاقات وی رفت و با وجود مشکلات زیاد با او توافق نظر حاصل نمود و  
در آن پس بله خانف مانند یکی از اعضای برجسته هیئت تحریریه «اسکرا»  
و «زاریا» شروع بعمل کرد و ضمن یک رشته مقالات ثوریککی، ثورئی  
اکونومیست های روسیه را مقتضع ساخت.

در این موقع مسئله مهمی که در مقابل سوسیال - دمکراتهای روسیه  
قوزی اندام میکرد موضوع تنظیم برنامه حزبی و انتخاب تاکتیک پارزاتی

(۱) - مجموع این مقالات در تحت عنوان « انتقاد منتقدین ما »



نشریه‌هاست که کلیات  
مارکسیسم - لنینیسم را از  
نقطه نظر اقتصاد، اجتماع و ایدئولوژی  
مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد

انتشارات آبان

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب



قیمت ۷۰ ریال